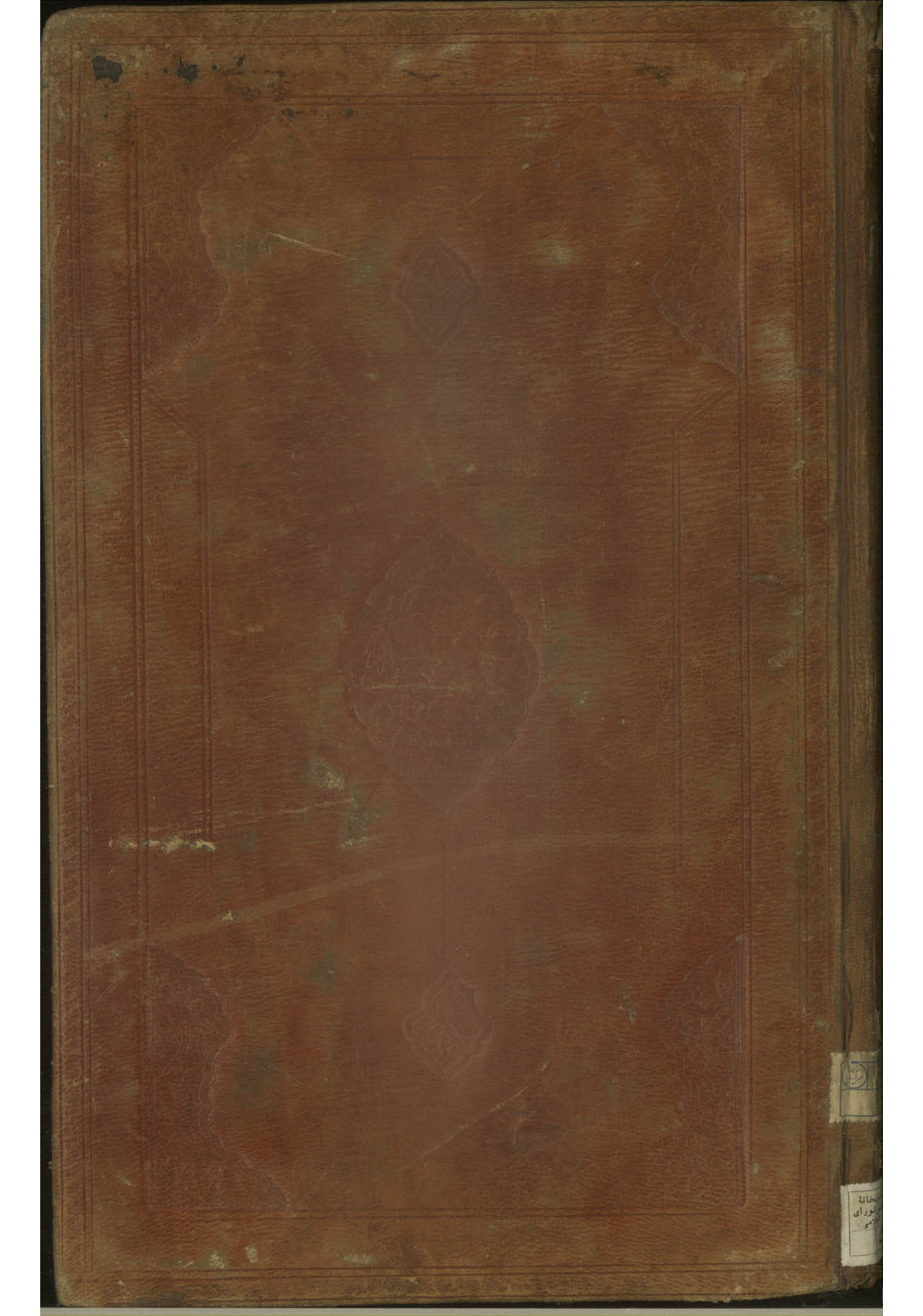
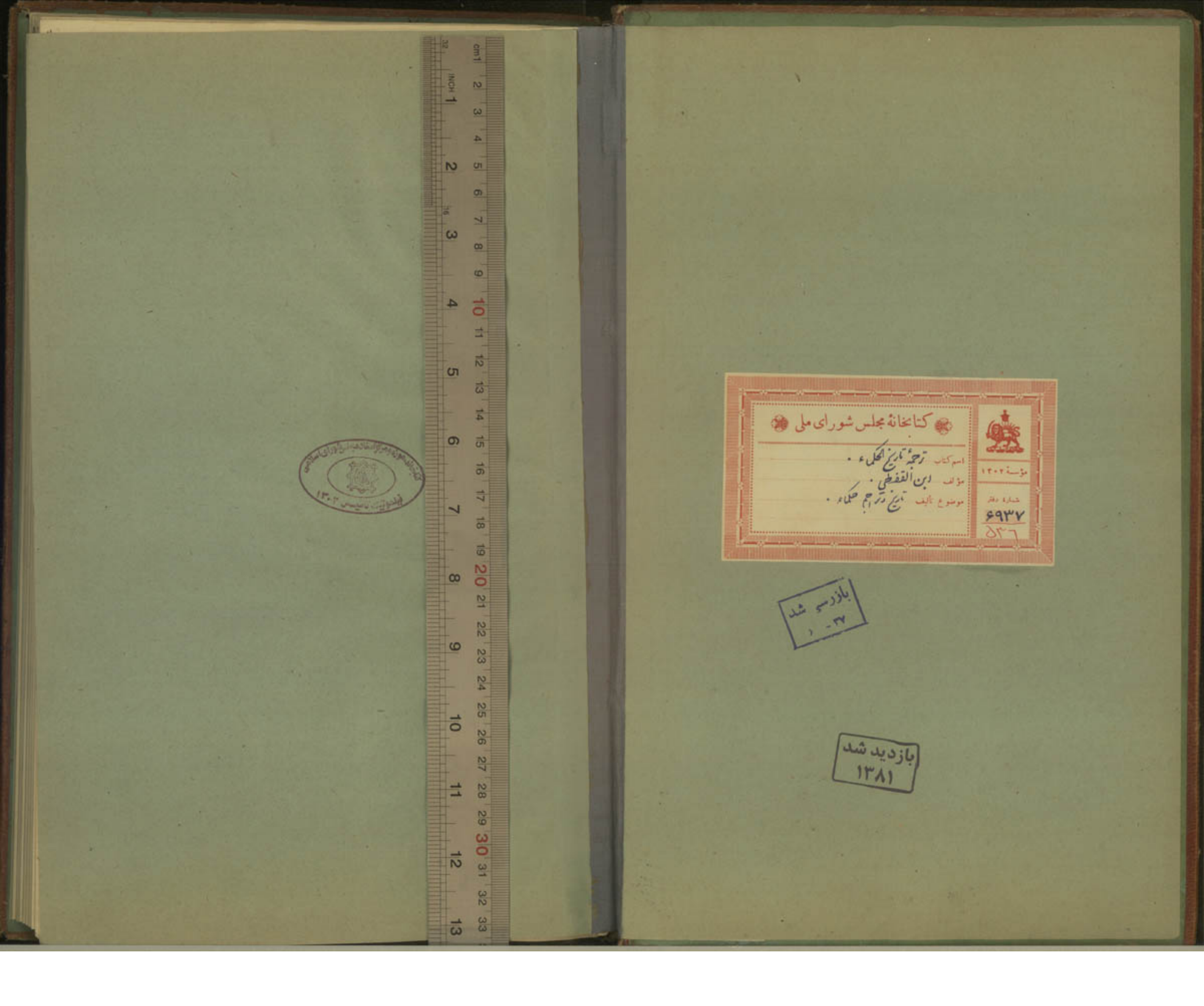
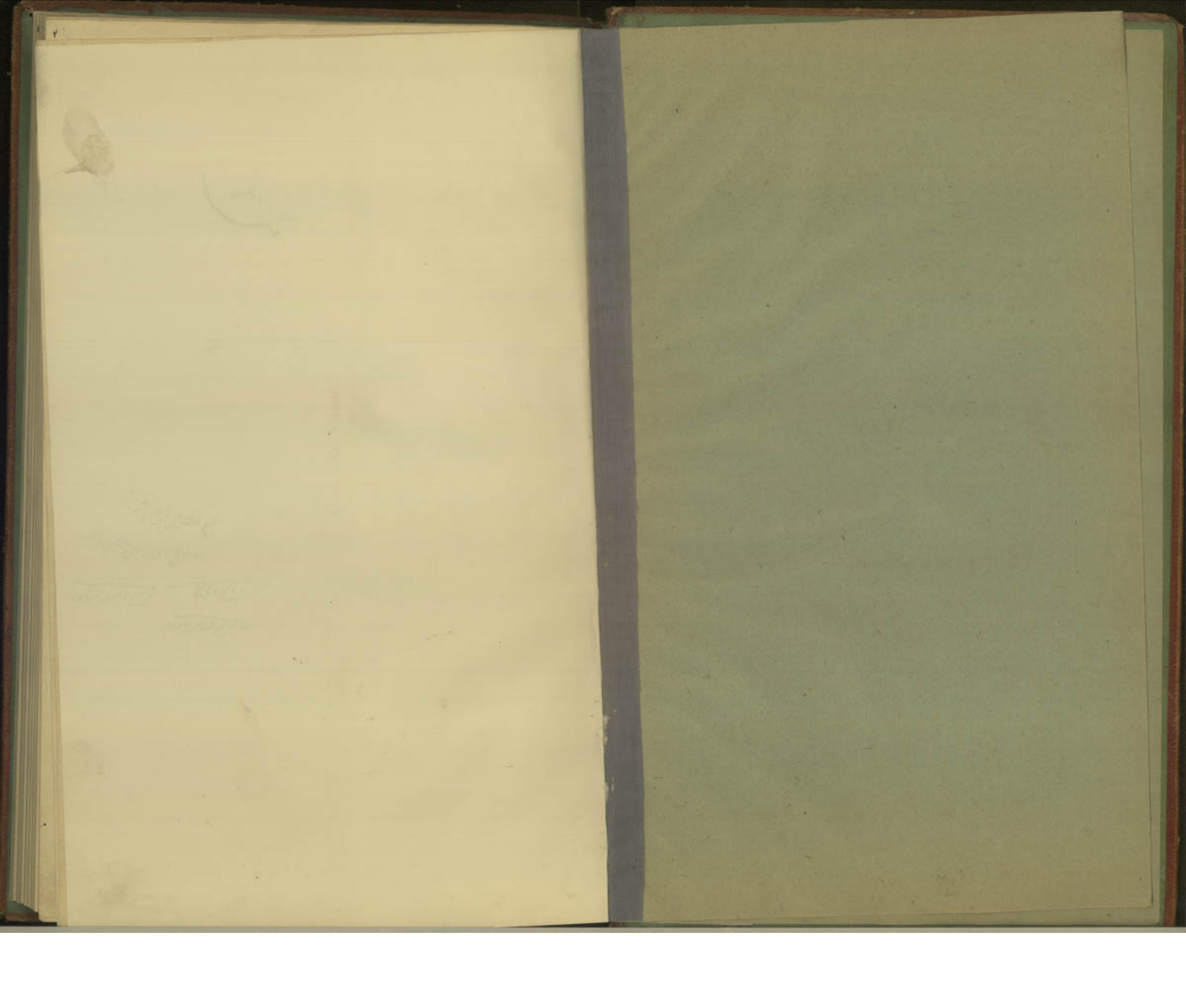
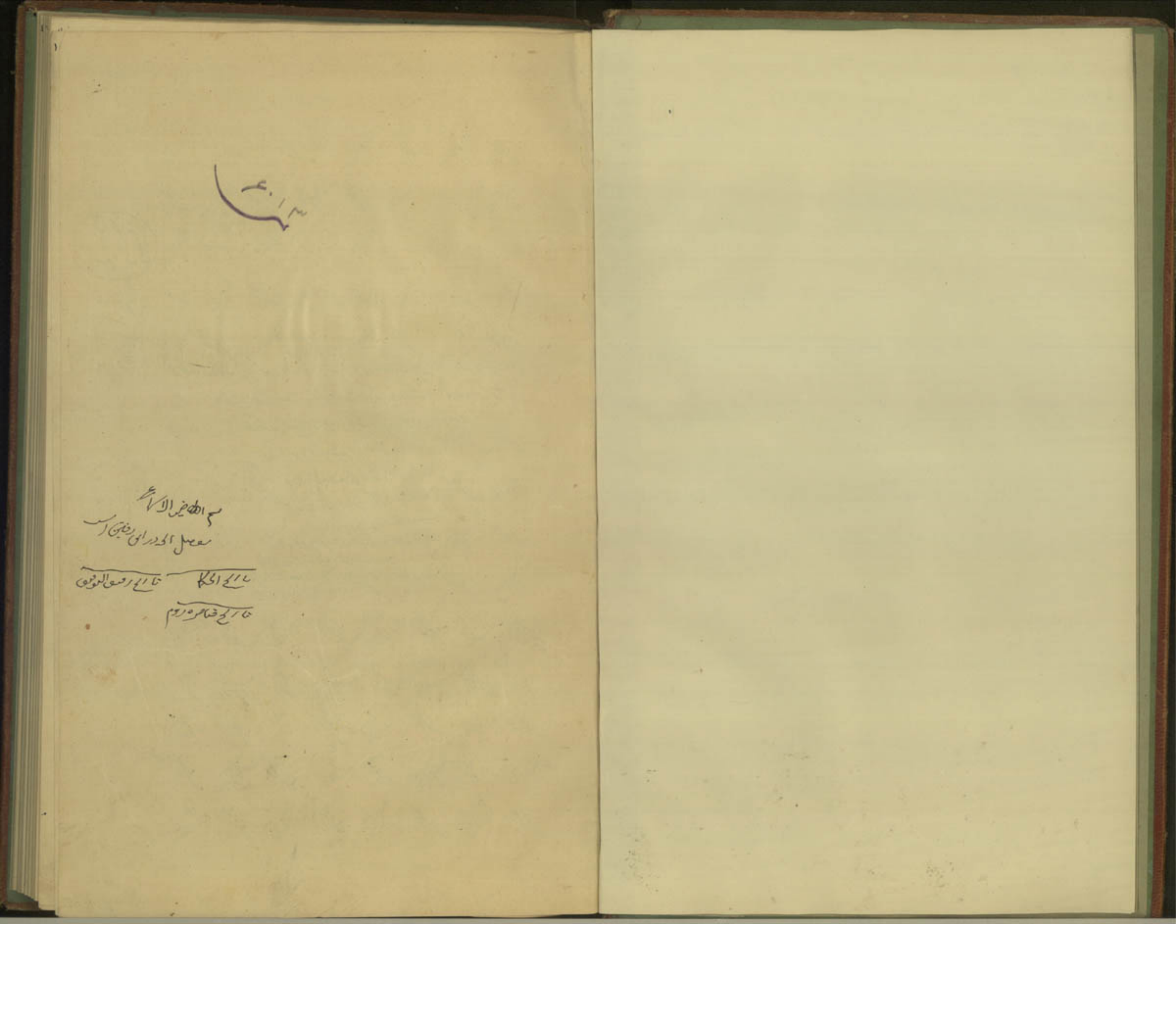



کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب ترجمهٔ تاریخ الحکماء .
مؤلف ابن القفطی .
موضوع تألیف تاریخ و تراجم حکماء .
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر
۶۹۳۷
۵۳۶
بازرسی شد
۳۷ - ۱
بازدید شد
۱۳۸۱

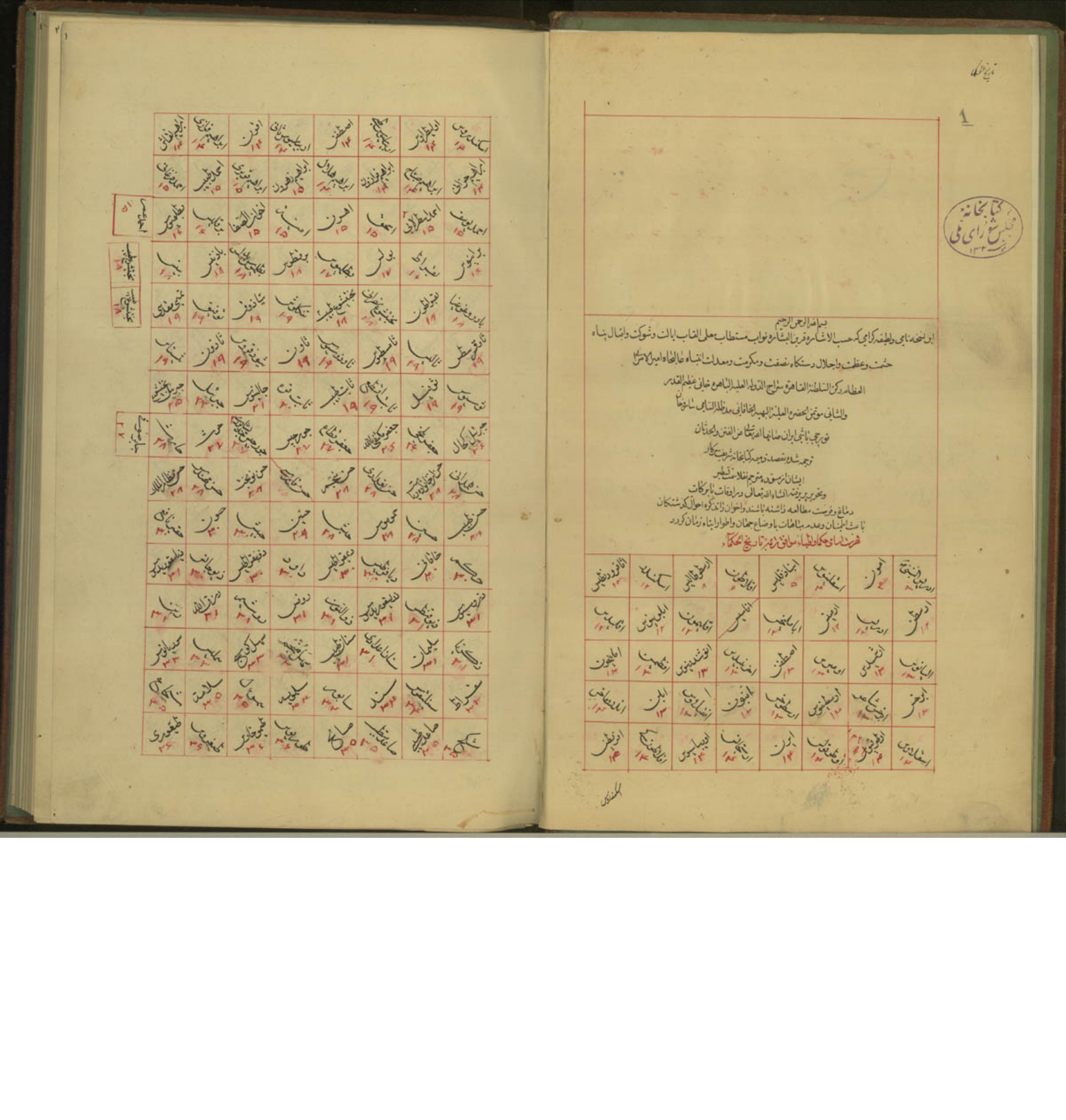


کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب ترجمهٔ تاریخ الحکماء .
مؤلف ابن القفطی .
موضوع تألیف تاریخ و تراجم حکماء .
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر
۶۹۳۷
بازرسی شد





تاریخ الحکما
تاریخ قیاصره روم



بسم الله الرحمن الرحیم

این نسخهٔ نامی و لطیفهٔ گرامی که حسب الاشاره قرین البشاره نواب مستطاب معلی القاب ایالت و شوکت و اقبال پناه

حشمت و عظمت و اجلال دستگاه نصفت و مکرمت و معدلت انتباه عالیجاه امیر الامرا

العظام رکن السلطنة القاهره سراج الدولة العلیة الباهره خانی عظیم القدر

والشانی موتمن الحضرة العلیة البهیة الخاقانی مدظله السامی شاهرخ خان

نوریچی باشی ایران صانها الله تعالی من الفتن والحدثان

ترجمه شده بقصد ذوبیه کتابخانه شریف سرکار

ایشان از مسوده مترجم نقلا سمت تسطیر

و تحریر پذیرفته انشاء الله تعالی در اوقات بابرکات

دماغ و فرصت مطالعه داشته باشند و احوان زاند کره احوال گذشتگان

باعث اطمینان و عدم مباهات با وضاع جهان و اطوار ابناء زمان گردد

فهرست اسامی حکما و اطبا موافق زبر تاریخ الحکما

ادریس النبی ع ۸	اموزن ۲	اسقلنیوس ۳	ابناذقلیس ۵	اغاثاذیمون ۶	ارسطوطالیس ۸	اسکندر ۱۲	اثافرودیطیس ۱۲
ادیحن ۱۲	ادریسیب ۱۲	ادیمن ۱۲	اباسغیب ۱۲	انکلیس ۱۲	اقابیعون ۱۲	البلوبونی ۱۲	انکبیبیس ۱۲
الیاتوس ۱۳	اتفیلس ۱۳	اومیبس ۱۳	اصطفن ۱۳	ارشنیادس ۱۳	افوشندینوس ۱۳	ارطیبس ۱۳	اطبحون ۱۳
ادحن ۱۳	ارشیباس ۱۳	ادیسلیوس ۱۳	ارسطرخس ۱۳	ابفون ۱۳	ارشبلاوس ۱۳	ابلن ۱۳	انسطاطس ۱۳
اسقلادیس ۱۳	ادمیقیوس ۱۳	ارسطیبیس ۱۳	ابرن ۱۴	ارنجانب ۱۴	ادیبابیوس ۱۴	اقاذیمونیم ۱۴	اوزیطن ۱۴

المکتوب

۲

اسکندروس ۱۴	ابلطراذر ۱۴	ابلونیوس نجار ۱۴	اصطفن ۱۴	ابلینیوس ثانی ۱۴	افرن ۱۴	ابراهیم فزاری ۱۴	ابراهیم الفزاری ۱۴
ابراهیم حرانی ۱۴	ابراهیم صباح ۱۴	ابراهیم قزونی ۱۴	ابراهیم هلال ۱۴	ابراهیم زهرون ۱۵	ابراهیم تبریزی ۱۵	احمد طبیب ۱۵	احمد فرغانی ۱۵
احمد یوسف ۱۵	احمد البطراذی ۱۵	اسعد ۱۵	اهرن ۱۵	ارمینوس ۱۵	اخوان الصفا ۱۵	[illegible] ۱۶	بطلمیوس ۱۶
بدیغورس ۱۶	[illegible] ۱۶	بولس ۱۷	[illegible] ۱۷	بیقطوس ۱۸	[illegible] ۱۸	بادینوس ۱۸	بنیر ۱۸
بادروغوغیا ۱۸	بقراطون ۱۸	بختیشوع ۱۸	بختیشوع جبرئیل ۱۸	[illegible] ۱۹	یادوقس ۱۹	[illegible] ۱۹	یحیی بن عدی ۱۹
ثاوفرسطس ۱۹	ثالس ۱۹	ثامسطیوس ۱۹	ثاوفیلوس ۱۹	ثاون ۱۹	تیودوسیوس ۱۹	ثاودون ۱۹	[illegible] ۱۹
[illegible] ۱۹	[illegible] ۱۹	ثابت بن قره ۱۹	ثابت بن سنان ۱۹	ثابت بن [illegible] ۲۰	جالینوس ۲۱	[illegible] ۲۴	جبرئیل بن بختیشوع ۲۵
جبرئیل الکحال ۲۶	جعفر بن [illegible] ۲۶	جعفر بن مکی [illegible] ۲۶	جعفر بن [illegible] ۲۶	جورجیس ۲۷	[illegible] ۲۷	حرث ۲۷	حارث ۲۸
حسن بن [illegible] ۲۸	[illegible] ۲۸	حسن بن [illegible] ۲۸	حسن [illegible] ۲۸	حسن [illegible] ۲۸	[illegible] ۲۸	حسن بن نوح ۲۸	حسن بن [illegible] ۲۸
[illegible] ۲۸	حسن ۲۸	مجوسی ۲۸	حنین ۲۸	حنین ۲۹	حبیب ۳۰	حون ۳۰	حصنه ۳۰
حکیم ۳۰	خاقانی ۳۰	دیافنطس ۳۰	دیمقراطیس ۳۰	داود ۳۰	[illegible] ۳۰	[illegible] ۳۰	[illegible] ۳۱
[illegible] ۳۱	[illegible] ۳۱	[illegible] ۳۱	ذوالنعیب ۳۱	دومس ۳۱	[illegible] ۳۱	[illegible] ۳۱	زینب ۳۱
[illegible] ۳۱	سلیمان ۳۱	سنان [illegible] ۳۱	سنان [illegible] ۳۱	[illegible] ۳۳	[illegible] ۳۳	[illegible] ۳۳	[illegible] ۳۳
[illegible] ۳۴	[illegible] ۳۴	سکندر ۳۴	[illegible] ۳۴	[illegible] ۳۴	[illegible] ۳۵	سلامة ۳۵	[illegible] ۳۵
[illegible] ۳۵	[illegible] ۳۵	[illegible] ۳۵	[illegible] ۳۵	[illegible] ۳۶	[illegible] ۳۶	[illegible] ۳۶	طیفوری ۳۶







بسم الله الرحمن الرحیم

مبتنی بزرگوار گوهری که غواص قوت نطق و بیان از کتمان عمق و بیان در صدف کف جستجو بر ساحل لب گفتگو آرد نثار درگاه حمد و ثنای کاملی تواند
و صانع علیم حکیمی تواند بود که همه دقایق محرره که آیات صنایعت هستی و وجود او چون دلائل جلایل موجب وجود او لا متناهیست و بر این حکم حیّ و وحدت
مطلقه و شواهد علم شامل و قدرت کامل مانند شمار نعمتها و اعداد نعمای بی منتهاء جواهر درود نامعدود در فرق جنان قبه منور و روضه مطهر سید الابرار و اکرم
و خاتم النبیین که بالمعانی اوان هدایت آثار دین مبین زبان دعوی دانائی در کام حکمای مصر و شام چون زبانه آتشکده فارس خاموش گشت و زمین
حکمت حیز یونان مرده بی مجلبت مانند وادی ساده بر زمین دلت فروزنده صلوات الله علیه وآله الطاهرین المعصومین هداة طرق الحق والیقین و معادن حق
المتحققین من ان الذین اما بعد چون درین اوقات برکات که ایام میمون عهد همایون و دولت روز افزون اعلیحضرت پادشاه خدا آگاه ملایک سپاه گردون
بارگاه فلک آگاه که گوهر ذات همایونش چکیده ابر رحمت ایزدیست و پرورده صدف عصمت محمدی تنها را آمده بعثت و زیبای ادارت و بر کنگره قصر خلافت نصب
کرده دست ولایت و هو السلطان الاعظم الافخم و الخاقان الاعدل الاکرم سید سلاطین العالم و صدر خواقین العرب والعجم السلطان بن السلطان بن
السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابوالغالب ابوالمظفر ابوالمنصور السلطان شاه سلیمان الصفوی الموسوی الحسینی بهادرخان خلد الله تعالی
ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین عدله و احسانه عرایس اکثر علوم متداوله عقلیه و نقلیه بسعی جمیله علمای اعلام این عهد خجسته آغاز فرخنده انجام شکر الله
تعالی مساعیهم از لباس الفاظ عربی در کسوت لغت پارسی بر ناظران عرصه دیده و دیدی جلوه گری آغاز نموده و نقاب از رخسار حقایق و معارف بر چهره رسیده که عموم اهالی
ایران جنت نشان سیما اعاظم امراء دولت و نزدیکان حضرت سلطنت بفروغ نظر بهای مستقیم بی بها کلفت تعلم و تعلیم لغت دیگر از عوالم علوم بر اقدام
تمتع و تطلع بهره اند و نعوز و بحمد الله بیدای معرفت و دانائی رسیده گلهای رنگارنگ این گلستان را بمغز مشام رسای عقول و افهام برگ برگ بوئیده و مراتب
کو تاکنون این باغ و بوستان را با تامل کلی و ذائقه حس تعلق یک یک چیده و چشیده اند کتابی نامشهور مشتمل بر قدری شایسته از اخبار و آثار مشاهیر حکماء
و اطبای متقدم و متاخر از یونانیان و غیرهم و محتوی بر اسامی و اعداد تصانیف ایشان در فنون حکمت و حکایات غریبه و اصابات عجیبه که از بهره اطبای …
و معالجات برخی اتفاق افتاده و اموری که در کتب … برانها خاطبان حسنای آگاهی و طالبان معرفت الهی نیز حضیه منافع عظیمه و نتایج فواید کثیره میتواند بود
… تاریخ تالیف آن حدود سنین سبع و اربعین و ستمائه و بسعی جمیل وزیر جلیل و فاضل نبیل جمال الدین المعروف
بابن القفطی المصری المستوطن ببلاد الشامیه که … وزارت سریر سلاطین حلب الملک الظاهر ثم ابنه الملک العزیز ثم ابنه الملک الناصر
اولاد و احفاد سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب بوده بلغت عربی صورت جمع و تالیف پذیرفته لاجرم طبایع گرامی عصر را که از کثرت مطالعه تواریخ
متداوله مشهوره ملال گرفته بود گردن رغبت بسخنان ناشنیده آن کتاب کشیده شده و دیده ان نظاره طلب هوای تماشای پرده گیان آن اوراق ناخوانده
بر مین آغاز نهاده بحکم ان مقدمات کار زننده این سطور پریشان که دست همت خویش را بهمین انواع مردمی و … مبادی آداب معالی …

ممالک

ممالک آرای گشاینده معانی معضلات امور نماینده طرایق مصالح جمهور سعادتمندی که برکات صدق نیت و خلوص عقیدت با پشتوان پنهان
بندگان اشرف اقدس ارفع اعلی بحکم رتبت دولت و ارشش ممتاز و جبین سعادات نشانش سرافراز ساخته بتعدیل قوی طبیعه و تحصیل بنا و بنیاد …
… اهل عالی رفع الاعلام … دودمان دین و دولت که دست توفیق ایزدی چیده و استکمال فنون علمیه و استحصال معارف عقلیه و نقلیه
نخستین گوهری که از صدف پاکیزه … این خاندان ولایت نشان بنور ظهور رسیده گرد خیره عارف بمراتب نفس و آفاق جوهری یا علاق مکارم اخلاق
ستوده ممالک ایران جنت نشان علی الاطلاق و بالاستحقاق ذی القدر العظیم و الفخر الجسیم میرزا ابراهیم ادام الله تعالی معالیه و قرن بالنصر و التایید ایامه و لیالیه مشاهده
میکرد و خواطر خاطر بحر مخاطر انجناب را حسب الاقتراح علیه از اجلای خاطر متعلق ترجمه آن کتاب رغبت دیده چند این خدمتگذاری راه ادای جلایل مکارم آن
عالیجناب ذره واری محل و مقدار نه اما بحکم لا یترک المیسور بالمعسور … تاکنون قصور شروع … تیغ نگارش … کمال …
که … طبع جوهر … از خدمه این خدمت بمطالب خواسته و فرموده که معانی آن کتاب بوضع طرق بیان … نماینده شود و … بر آمده و چون
نسخه اصل منحصر در فرد بود و مواضع سهو و سقم بسیار و انکار را مضطر ا در چندین موضع بایراد انچه از … کلام و صوبت قراین مقام مستفاد میتوانست
شد اقتصار لازم بود والتکلان علی الملک المعبود

بسم الله الرحمن الرحیم

مصنف بعد از حمد و ثنا میگوید علما را اختلاف است در انکه کیست اول کسیکه در حکمت نظری و ارکان و فنون آن یعنی منطق و ریاضی و طبیعی و الهی
سخن کرده و در آن خوض نموده و اول حکما علی الاطلاق کیست و نام او چیست پس میگویند هر گروه از فرق … شخصی را نام میبرند و کسی را اول میدانند و منتسب بکسی
از جهة اول حقیقی … اول باشد اول منصوص آن فرقه خواهد بود اصحاب تحقیق بر آنند که امر حکمت اولا از مسیل نبوت بر حضرت ادریس علی نبینا و علیه السلام نازل گردید
و غیر آنحضرت هر کس که گروهی او را اول میدانند چون بتحقیق گرایی شاگرد آنحضرت یا شاگرد شاگرد و یا شاگرد شاگرد شاگرد آنجناب علیه السلام … اند
… و هم واقع است بر آنکه ذکر کنیم مشهورین حکما از هر امت و هر فرقه خواه سابقین بر اسلام و خواه لاحقین الی زمان هذا و ایراد تمام سخن حکمت … تحقیقی
که … او باشد زیرا که … از امور مجهوله و از تواریخ مهجوره حال که بر اطلاع یافتیم و دیدیم که عربیه و هندی مندرج است لاجرم … شروع نمودیم
و چنان پسندیدیم که اسامی ایشان را بر ترتیب حروف تهجی ایراد نمایم تا بر جوینده آن کار آسان گردد و … حسبنا الله و نعم الوکیل حرف الهمزة من اسماء الحکما

ادریس النبی صلوات الله علیه مصنف گوید اصحاب تفاسیر و ارباب تواریخ ذکر کرده اند که آنحضرت … نقله اند
… ذکر نمایم آنچه علما بخصوص ایشان ذکر نموده اند از احوال ایشان و مولد و منشاء آنحضرت و آنچه قبل از نبوت علم و دانش از کس اخذ نموده اند پس میگوییم فرقه
بر آنند که آنحضرت علیه السلام در شهر منف از بلاد مصر متولد شده و او را هرمس الهرامسه تعبیر مینمایند و میگویند هرمس معرب ارمس است و ارمس … عطارد است کوکب
کوکب عطارد را او گروهی دیگر میگویند اسم او بیونانی طرمس است و عبرانیان خنوخ و معرب آن اخنوخ است و … در کتاب عزیز خود آنحضرت را ادریس خوانده
و همین گروه میگویند معلم و استاد آنحضرت غوثاذیمون … و بعضی اغثاذیمون مصری … آنحضرت … ثالث و تفسیر
گفته اند
… السعید … نیکبخت میگویند هرمس از مصر بر آمده تمام روی زمین را سیاحت کرده باز بمصر مراجعت نموده …
از انکه هشتاد و دو سال در جهان گذرانیده بود و گروهی گویند ادریس در بابل متولد شده و در انجا نشو و نما کرده و در اوایل حال تعلم بعلوم شیث بن آدم علیه السلام
و شیث علیه السلام جد پدر آنحضرت زیرا که او پسر یارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث است و شهرستانی میگوید که اغثاذیمون همان شیث است
و چون ادریس علیه السلام بزرگ شد از جانب باری تعالی بمرتبه نبوت سرافراز شد پس آنحضرت نهی کرد مفسدین بنی آدم را از مخالفت شریعت آدم و شیث و گروهی اندک اطاعت کردند

واگر مخالفت چهار روز به نزد او نیافت آنحضرت قصد فرمود که از میان ایشان مهاجرت نماید و گروهی را که با وی گرویده بودند به مهاجرت قوم امر فرمود و دشوار
بود بر ایشان جدا شدن از اوطان گفتند کجا خواهیم یافت مانند بابل اگر از اینجا برویم و کلمه بابل به لغت سریانی عبارت از نهر است و مراد ایشان نهر مذکور و دجله و فرات
بود پس هرمس و ادریس علیه السلام گفت چون ما از برای خدا مهاجرت کرده باشیم شهری دیگر روزی ما خواهد کرد و ایشان پس بیرون رفتند تا رسیدند به اقلیمی که موسوم است
به بابلیون و به نیل مصر را دیدند [illegible] پس آنحضرت بر سر نیل ایستاده و تسبیح الهی کرد و نام نهاد قوم خود را بابلیون و در تفسیر این لفظ اختلاف کرده اند
بعضی گویند معنی آن نهر کبیر است و بعضی میگویند نهر کوچک و بعضی دیگر نهر مبارک و فرقه گویند بیون در لغت سریانی معنی افعل تفضیل است و [illegible] بابلیون نهر اکبر است
و این نسب اسم آن اقلیم نزد جمیع امم بابلیون شده و نزد طوایف عالم بلاد مصر را بابلیون میخوانند الا عرب که ایشان آنرا بلاد مصر می نامند و این نسبت به مصر بن حام
بن نوح علیه السلام که بعد از طوفان آنجا را مقام بوده بود پس ادریس علیه السلام با گروهی که با وی آمده بودند آنجا مقام گزیدند و مشغول شد به دعوت خلق بسوی امر و نهی
دینی از شکر و طاعت حق تعالی و در ایام او مردم هفتاد و دو لغت تکلم نمودندی و تعلیم نموده او را حق تعالی لغت جمیع طوایف تا تعلیم نماید هر فرقه را از ایشان به لغت ایشان
و مقرر فرمود او را که طایفه طایفه و فرقه فرقه مردم را مدینه ها و مواضع اجتماعی تعیین فرماید و در هر مدینه گروهی از اهل علم نصب نماید تا بنا سازند بناها را [illegible]
[illegible] پس هر گروه در سرزمین خویش شهری بنا کردند گویند اعداد شهرها که در زمان آنحضرت پدید آمد یکصد و هشتاد و هشت مدینه رسیده بود که کوچکتر مدینه ها شهر
رها بود و آنحضرت اول کسی است که استخراج علوم حکمت و علم نجوم نمود زیرا که حق تعالی افهام فرموده بود او را اسرار فلک و ترکیب آن و نقطه اجتماع کواکب در آن [illegible]
و فهمانیده بود او را شمار سالها و حساب روزگار و اگر چنین نبودی خواطر دانایان را بآن [illegible] که از راه استقرا به این مطالب توانند رسید و در میان مردم در هر اقلیم
قوانین و سنن که لایق به ایشان باشد مقرر داشت و قسمت فرمود روی زمین را به چهار قسم و در هر ربعی ملکی نصب فرمود تا سیاست آن ربع مسکون نماید و [illegible]
[illegible] ملوک چهارگانه [illegible] در ممالک خویش [illegible] که نام ایشان چنین است اول الاوس
و معنی آن رحیم است دوم اوس سوم اسقلیبوس چهارم اوس اون و بعضی گفته اند چهارم الاوس اون و بعضی گفته اند [illegible]
[illegible] ذکر بعضی از آنچه ادریس علیه السلام در میان قوم خود سنت کرده [illegible] دعوت فرمود آنحضرت مر قوم را به دین الهی و توحید باری جل شأنه و عبادت
او عز و جل و به تخلیص نفوس خویش از عذاب آخرت [illegible] اعمال صالحه [illegible]
نمازهای مخصوص در اوقات معینه و روزه [illegible] ایام معروفه [illegible] اموال ایشان برای [illegible] زکوة مقرر
کرده بود و مبالغه فرموده در باب طهارت از جنابت و حرام کرده بود هر مسکری را از مشروبات و سخت گرفت بر ایشان در این باب [illegible] عیدهای بسیار
در اوقات معروفه مقرر کرده بود و قربانها مقرر داشت در وقت حلول شمس در اول هر برجی و بعضی برای رویت هلال و هر وقت که کوکبی به بیت شرف خود در آید
یا او را با کواکب دیگر [illegible] واقع شود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بالجمله همواره بر این روش و قاعده زندگانی میکرد تا باری سبحانه و تعالی رفع فرمود ادریس را و بعد از وی اصحاب او در حفظ شریعت او کوشیدند و از ملوک چهارگانه اسقلیبوس
[illegible] در حفظ کلمه و نوامیس شریعت ادریس علیه السلام اهتمام تمام ظاهر کرده [illegible] صورت آنحضرت را
در هیاکل و معابد [illegible] و اسقلیبوس [illegible] که بعد از طوفان یونانیان [illegible]
[illegible] طوفان سالم مانده بود مشاهده کردند [illegible] اسقلیبوس [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] ادریس علیه السلام
[illegible]
[illegible] ادریس علیه السلام بعضی گفته اند که آنحضرت مردی بود گندمگون تمام قامت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الصبر علی الایمان بالله یورث الظفر [illegible]
من تمام الدین [illegible] کمال المروة [illegible] السعید من نظر لنفسه و شفاعته عند ربه اعماله الصالحة
و آنحضرت را مواعظ و آداب بسیار بود [illegible]
[illegible] ان یشکر الله تعالی [illegible] الانعام علی خلقه [illegible]
[illegible] کما ان الصانع الذی یعرف الصنایع کلها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

برابی ...

مردم و مخی خیشیان از نوح بنقل رسیده مجملا از بیان برده و بسی تدبیر کرده و در صعید مصر که مسکن او بود هیاکل اهرام و برابی بنا نهاده و صور و نقوش در آن بصورت جمیع صناعات
و صنایع آن صناعات و آلات آن صناعات را نقش کرده تا بعد از انقضای طوفان چون مردم پیدا آیند و در صورت کردن رجوع باشد بجهة استخراج آن صناعات بدیگر و همچنین
اسرار صناعات جزئیه نشانها و علامتها گذاشت تا آیندگان را دلیل و ثبوت رسیده از نقل آمده که ادریس اول کسی است که خط و نوشتن پیدا کرده و مدارست کتب بدو آورده
و در فرستاده باری تعالی برای وی سی صحیفه و اول کسی است که درویش جامه دوخت و پوشیدن آن بدو آورده و ابومعشر حکایات کثیره از وی ذکر کرده و از آنچه مسکوره نزد کریم
ایراد نمودیم تمام شد کلام ابن جلجل از رسائل هرمس الملک الحکیم لفظ هرمس لقب است او را و اسم حقیقی او طلوخس است و او یکی از ملوک جهار کانه است که ادعا خلق ارض
اول نموده اند چنانکه سابقا مذکور شد و هرمس از والی و حاکم کرده شده بود بر ربعی از ارباع ارض و امور مذکوره جمله علی حده است و لیکن چیزی از کلام او در
آن هنگام بعربی نقل نشده و بما نرسیده و بعد از آنکه هرمس را حالات بی تعیین معیّن بود و او را وصیتها بود که بعضی از آنها ترجمه و منقول شده از آنجمله فرمود و اول
چیزی که از آن وصیت ملکم تقوی الهی است و [illegible] و دیگر آنکه هر کس با بزرگی عالم میگردد باشی اجب کردن بر وی آنکه سر بر زانو نهد که [illegible] نظر فرود نگذارد
اول آنکه واقف مردمی بسیار اند که دست تسلط او بر ایشان دراز است دوم آنکه واقف آنکه گروه که زیر دستان و بندگان او اند چنانکه سیم آنکه واقف کسانی سلطنت که او را
دست داده و بعرض زوال است و بابد هست و فرمود مبادا آنکه اعمال و زری در مجاربت و جهاد قومی که ایمان بخدای سبحانه نیاورده بر روشنت و شریعت
حق نباشند و در آنکه رغبت می آرند بسوی آنکه با ایشان نکوکاری پیشه نماید و بر ضد آنکه بدکاری پیشه کرد و سلطنت سلطان بر رغبت رعیت بسته است چون رغبت رعیت
بر ضد سلطان بر گردد خواهد بود تو کار را فرصت نکو کردان که جهان کاروبار نیکو میکرداند از خویش نوشیده مبادا و در هر کار بیدار باش و در جستجو کوشش بکن جون
عزم کاری کردی بکن بر تو باد محافظت اهل حسب بزرگ و ایشان را زیادت زیرا که منکر با ایشان نتوان رست و عزت با ایشان معمور میکرداند و ارباب علم را ادب بزرگ
بر دیگران تقدیم نه تا رغبت بر ایشان بیشتر شده و هر کرا دو علم می اوری اعزاز و گرامی دار تا بخشش روش کرده و هر کرا بینی که از وی رخنه در ملک پیدا میشود کردن
برنی و او را بر دار کن تا دیگران عبرت گیرند از مثل آن که چون مملکت فاسد شد رعیت هم فاسد شد هر که دزدی کند قطع دستش کن و هر که راه زند کردنش بزن و هر کرا
با دیگری جمع شده باشد آتش بسوزانش ... ایشان از ... [illegible]
در عقوبت کسان کوچک تعجیل منمای و میان عقوبت و گناه راهی بسوی عفو است بازگذار و چون ملک ... [illegible] ... نمود در آتش
ملک آنست که آنچنین شروع کنند و هر سلطنت بر ضد خویش تا سلطنت او بر دیگران درست آید **افلیمون** در ایام اسقلابیوس بیرون بیامد و کاهی ... بوس
میکویند او یکی دیگر است از ملوک جهار کانه که مدت هرمس اول را فته دار آنحضرت ملکت نموده اند و این حکیم بیشتر از دیگران بهره مندی یافته و ملکت او دیگران
مشهور تر است هرمس او را بر ربعی از ارباع ارض پادشاه کرده و که بعد از طوفان بیست بقام قوم یونان نام کاهنی بود ... و بعد از آنکه هرمس بوی رسید بحث ... ماعت
اندوهگین شد از روی درد بر این رای زمین را فوت شد از برکات وجود آنحضرت پس برای تسلی دل خویش صورت آنحضرت را در هیکل عبادت خانه خود تصویر
فرمود و آن صورت بود بر هیات انجم که داشت از نور از هیات وقار و بزرگواری او در هیات تنوع صورت او را بر وجهی که حکایت کند از حالت خضوع بر آسمان
بنگاشت و هر که داخل هیکل شدی در برابر آن صورت از روی تعظیم سجده نمودی که در حال وجود آنحضرت پرستیده بر شیوه پرستش ... که از آنجا جنیسه
همین شد سبب عبادت هیاکل زیرا که صاحب ... ادریس ... صاحب بن ملک بزرگ داشت هیاکل را و ... بکار نمود چون هیاکل شد او را که اسقلیبیوس تنظیم میکرده
سوی آنکه و هیکل او را و فته شده چون بعد از انقضای طوفان دیگر باره مردم بر اندیشه شده و مجاورت مقام و هیکل رشته شد که قبل از طوفان مقام و هیکل اسقلیبیوس بوده
و در هیکل که از مدت طوفان سالم مانده بود و در نه صورتی را یکبار بر حال جلوس بر کرسی دیگری کار بر ستون ... سالان بر ... صورت اسقلیبیوس است و اینها بود
بعد از هرمس بسی تعظیم نمودند اسقلیبیوس را و اعتقاد کرده که او است اول کسی که سخن از حکمت علی الاطلاق گفته و دانسته که او اول کسی است که در خصوص آن زمین سخن گفت

را اول حقیقی بر آنکه جالینوس و ذکر اسقلیبیوس گفته نموده است مبالغه مقتدرین یونان در تعظیم اسقلیبیوس مبالغه اند که بسا مجری بود و از علوم خاص پژوهش آنکه او اسم
اسقلیبیوس یا و میکرده اند از پس تعلیم که او را بنظر ایشان بوده و بقراط در کتاب عهود خطاب بشاگردان میگوید قسم است بخدای کرده و روز نیکان بوت و حیات
و بیماری و تندرستی اسقلیبیوس مصنف کویده بر روشی که مذکور شد و دیده ام از کتاب عهود جالینوس و شرحی که بر کتاب عهود نوشته میگوید آنچه باز رسیده است
اسقلیبیوس و باب سخن است یکی از جنس زمره ملوک است دیگر سخن سفارت الکه از قبیل زمره ملوک است بر آنچه میگوید که او یعنی اسقلیبیوس قوی بود و از هیاکل حکیم
که این اسم برای او از جنس و ملوک کوفیج و معروف است باتفاق شده و ذکر کرده ابن جلجل که اسقلابیوس شاگرد هرمس مصری بود و در بسیار میبود جالینوس میگوید در
کتابی که در بحرانیم و در طب نوشته که باری تبارک و تعالی وحی فرستاد بسوی اسقلابیوس که بر این اسم تو را ملک نامیدم از آنکه انسانی نام کم
را و بقراط در کتاب جهد و بیان کوید که اسقلابیوس در لغت یونانی مشتق است از نیرو و صناعت او علم طب بود و بجوانب که صاحب آن را کرده بود
و روش او را باشد از طهارت و عفاف و بر نیکوکاری او می پسندید که اسرار او بفهمان از تعلیم نماید و محافظت که اشراف و خدای شناسان تعلیم نمایند و هم در این
کتاب گفته که او بهوا صعود کرده و جود وی از نور و جالینوس در رساله که بسوی افلوطن فیلسوف فرستاده میگوید ... که او بود می با تو نستی بود مانند اسقلابیوس
و هم جالینوس در اول کتاب حیلة البرء گفته از امور یکه بالضروره دلالت بر حقیقت علم طب میکند نزد عامه مردمان خبر است که حکمرانی او بود که آثار طب الهی
در هیکل اسقلابیوس ... خطاب کرده ... صاحب تقصی که در مدینه رومیه صوری بود با مردم ... که در هر چه مجهولا بیش از پیر رسیده و خراب آنصورت در قدیم
زمان اسقلابیوس بوده بود و زعم مجوس رومیه آنکه در منع آنصورت در حکایت بجوبه شده و روایت کوکبی از کواکب سبعه بوی تعلق گرفته و بیان اول مدینه قبل از طوفان
عبادت نجوم بوده این بود آنچه حکایت کرده ماز او و نیس دار اسقلابیوس حکایات عجیبه بسیار و مشهور است ذکر کردیم از آنها آنچه بعقل نزدیکتر بود و افلاطون
در کتاب معروف بنو امیس میگوید اسقلابیوس مشغول بود در هیکل بتقدیس الهی که نزد وی آمد مکلوت مردی و زنی با مردی جسیمی که دراهل مرده بود و پس گفت اسقلابیوس
مرا تن را که شوهر تو در هیکل بخس ترا بعقد و سلامت عاکند و تو با بیری از نجات زنگی و مضطرب خوابی را دل ملتفتی زنت و در نهایت اعتقاد ارتسامه
فرزندی آمد که دوست او دو دوست اکر بود پس شوهر بر دست و گفت تو این زن را بر ده بجا انزد او از نکاح کرده او زن بپ در ده و تا اینجا گاشته و با افلاطون حکایات
کرده در کتاب تحصی مالی از اموال خود بنهان کرده و گفت بعضی اسقلابیوس آمد و عرض نمود که ... یا لالیت مالی از آن من کم شده التماس دارم که آن را برای من پیدا کنی
پس او صاحب مال بسوی خانه او ره نهنده مال را از موضعی که پنهان کرده بود بیرون آورده و گفت مراد اهر کس با تحف آلیس شهر او رزه سرا او از نکی مصوب
کردانید باری تعالی ازوی تحف را اوز و با شد که از نزد او ببرد و این حال چنانکه دیگر بود و گفته و چنان شد که فرمود و ذکر کرده است بقراط عصای اسقلابیوس
از درخت خطمی بود و صورت ماری عجیبه بر آن عصا صورت فرموده بود جالینوس گوید که عصا از خطمی شاری بود و بر اجات اعتدال زیرا که خطمی معتدل است و تصویر
مار بر که و اگر عصا بیار آن بود که مار از سایر حیوانات در از عمر تر است پس اشاره بود به تحصیل علم که صاحب خود را زنده جاوید میدارد و منسوب بوی میزاد و حکایات
تقاری را که ... چنان که هیکل ما نه زرا ما نده است و دایم حقل به ... با مراد آغاز برده جستم دوران و خلف ... که سخن در تجدد آغاز صناعت طب داکو ... ت
آن که کس بوده و در کدام زمان بیدا آمد بسی دشوار است زیرا که قابلین بقدیم عالم اکثر بر آنند که آن طب گیرنده نهان است مادام که جهان موجود باشد باید که طب نیز بود
باشد و جهان نو و قدیم است پس طب نیز قدیم باشد و گروهی دیگر که بحدوث عالم قائلند هر یک طب را نیز حادث خواهند دانست و ایشان را در حدوث طب دو قول است فرقه
میکویند طب با جهان مخلوق شده و بعضی میکویند بعد از آن پیدا شده و حکایات منسوبه با اسقلیبیوس اگر چه بسیاری از آنها از قبیل خیال است مع ذلک ... ما الجا جمع
کرده اند بر آنکه اول کسیکه استنباط و استخراج صناعت طب نموده اسقلیبیوس است و گفته اند این علم بر طریق وحی بوی فرود آمده اما مصریان او و زمان آنکه بعد از وی آمده
بسی تحقیق که ذکر کرده ما انبار بشمار بر سلسیان او و جالینوس نیز بر هر چه ارسال واین سخن دال است بر آنکه اسقلیبیوس قبل از طوفان بوده و از گویا از طوفان بستر ... آن

علمی ...

... بیمار ... نصف ...

تحقیق نپیوسته است زیرا که باقی نماند کسیکه خبر از آن حسب الواقع دهد و کسیکه ادعای این باب کند مثل آنکه میگویند بقراط از نسل [illegible] که این سخن باطل
و از حلیه راستی و صحت عاطل خواهد بود زیرا که اجماع جمهور واقع است بر آنکه نسل آدم علیه السلام بسبب طوفان منقطع شد الا از اولاد سه گانه نوح سام و حام و یافث
پس صحیح نباشد اتصال نسب کسی باسقلبیوس و اقدم اطبا و ذکر کرده یحیی نحوی که اول کسیکه علم طب ظاهر کرد [illegible] قدما بما رسیده و میان ثقات
علما مشهور و مسلم است اسقلبیوس اول است و غورس و مینس و برمانیدس و افلاطون طبیب و اسقلبیوس ثانی و بقراط و جالینوس مدت میان ظهور اول ایشان تا وفات آخر ایشان
پنج هزار و پانصد و شصت سال بوده و از جمله آن مدت میان هر یک از این اطبای هشتگانه از وفات وی تا ظهور دیگری چهار هزار و هشتاد و نه سال است از آن تفصیل
از وفات اسقلبیوس اول تا ظهور غورس هشتصد و پنجاه و شش سال و از وفات غورس تا ظهور مینس پانصد و شصت سال و از وفات مینس تا زمان ظهور برمانیدس
هشتصد و پانزده سال و از وفات برمانیدس تا ظهور افلاطون هشتصد و چهل سال و از وفات افلاطون تا ظهور بقراط شصت سال و از وفات بقراط تا ظهور
جالینوس ششصد و شصت و پنج سال و از جمله مقدار زندگانی هر یک از اطبای هشتگانه از تولد تا وفات ششصد و سیزده سال است از آن تفصیل اسقلبیوس اول نود
پنجاه سال آن مدت کودکی و تحصیل و چهل سال مدت عالم و معلم بودن غورس چهل و هشت سال از آنجمله هفده سال زمان صبی و تعلم و سی سال عالم و معلم مینس هشتاد و دو
که چهل سال آن در کودکی و تعلم گذرانیده و چهل و دو سال عالم و معلم بوده برمانیدس [illegible] سال صبی و تعلم و [illegible] سال عالم و معلم اسقلبیوس ثانی صد و [illegible]
سال پانزده سال کودک و متعلم و صد و [illegible] سال عالم و معلم بقراط نود و پنج سال شانزده سال کودک و متعلم و هفتاد و نه سال عالم و معلم جالینوس هشتاد و هفت سال شانزده
سال کودک و متعلم و هفتاد و یک سال عالم و معلم و هر یک از زمره مذکوره شاگردان بوده اند از خویشان و اقوام و چون عهد [illegible] بوده در میان ایشان که بیگانه را
تعلیم نکنند [illegible] اسقلبیوس اول در آمد که از اسقلبیوس که برخی اولاد او و بعضی قرابات وی بوده [illegible] بر این موجب [illegible]
[illegible] طب [illegible] و هر یک از ایشان موافق رای استاد عمل بتجربه میکردند و از آن تجاوز نمیشدند و جالینوس در بیان صورت اسقلبیوس که در
هیاکل ایشان مصور بود میگوید مردی بود [illegible] صاحب گیسوان ایستاده و دامن برچیده [illegible] اشاره بآنکه صاحب صناعت طب باید عمر در آن صناعت صرف
کرده باشد تا حدیکه محتاج عصا گردیده باشد و نیز عصا [illegible] و آنکه عصای وی از چوب خطمی بوده اشارت بآنکه خطمی [illegible] آنست که
طرد و نفی هر مرض کرده شود [illegible] خطمی [illegible] که استعمال [illegible] منافع بسیاری از وی بحصول آید [illegible] استعمال
کنند و خواه با غیر او مخلوط سازند [illegible] خطمی در لغت یونانی [illegible] است [illegible] که [illegible] برکت منافع او باشد [illegible]
[illegible] آن عصا و کثرت شعب [illegible] اشاره است بکثرت فنون و شعب صناعت طب و همچنین تصویر ماری [illegible] حیوانات [illegible] مناسبتی است که میان
حیوان مذکور و اسقلبیوس است [illegible] بسیار بیداری [illegible] اشاره بآنکه قاصد صناعت طب باید خود را مشغول خواب نسازد
و کمال حفظ و بیداری بکار برد تا تواند [illegible] و مشهور است که این حیوان طول العمر
[illegible] که [illegible] و [illegible] طب [illegible] طول عمر [illegible]
[illegible] اسقلبیوس [illegible] تجربه [illegible] طب [illegible]
[illegible] والله اعلم

انباذقلیس

حکیمی است بزرگ از حکما یونان و اول حکما [illegible] انباذقلیس [illegible]
سقراط افلاطون ارسطوطالیس [illegible] حکمت [illegible]
[illegible] بعد از [illegible]

که از بعد آن در استخراج فنون حکمت ریاضی و منطقی و معارف طبیعی و الهی و سیاسات منزلی و مدنی بظهور رسیده اما انباذقلیس مذکور در زمان داود پیغمبر علیه السلام بوده
موافق آنچه علمای تاریخ ذکر کرده اند و بعضی میگویند که او حکمت را از لقمان حکیم در بلاد شام اخذ نموده ببلاد یونان عود کرد و سخن کرده در آفرینش عالم بر وجهیکه ظاهر
آن از [illegible] بعید بود از این روی جماعتی از وی کناره کردند و او را تصنیفی است [illegible] شیخ ابی الفتح نصر بن ابراهیم مقدسی [illegible]
کتابخانه که وقف بیت المقدس بود و ارسطو را بکلام او رد [illegible] و جماعتی از فرقه باطنیه تابع و قایل برای او شده و خود را بمذهب او منسوب سازند
و زعم ایشانست که کلام او مرموز است [illegible] که این [illegible] زیرا که چیزی از آن [illegible] نظر
نرسیده و در کتابی [illegible] چیزی از آنجا نیست و از مشهورین اهل اسلام که خود را بمذهب او منسوب ساخت محمد بن عبد الله جبلی باطنی است از اهل قرطبه [illegible] فلسفه
او داشت و پیوسته مدارست او مینمود [illegible] و از [illegible] بعد از قرطبه [illegible] شرقی [illegible] انباذقلیس
[illegible] ایشان [illegible] و ما بعد [illegible] و بعد [illegible]
و مردم [illegible] و سخن حکمت [illegible] و بعضی [illegible]
[illegible] اما مذهب انباذقلیس مشهور است که او اول کسی است
که معانی صفات [illegible] واحد راجع کرده [illegible] اگرچه موصوف بعلم و جود و قدرت [illegible] معانی [illegible]
[illegible] سایر موجودات [illegible] ذات [illegible]
و از متکلمین اسلام ابو الهذیل محمد بن الهذیل العلاف البصری اختیار این مذهب کرده

افلاطون

بن ارسطون [illegible] حکمت [illegible] یونان
[illegible] مقبول القول [illegible] فیثاغورث [illegible] سقراط شریک بوده [illegible] فیثاغورث [illegible]
از بعد سقراط و افلاطون مذکور [illegible] علم بود و در جمیع فنون [illegible] تصانیف بسیار [illegible]
داشت [illegible] شاگردان [illegible]
و در اواخر تعلیم و تدریس [illegible] شاگردان [illegible] بعبادت و عزلت مشغول شده [illegible] سال بوده [illegible]
[illegible] سقراط حاضر شده [illegible] شعر [illegible]
حقیقت [illegible] فیثاغورث [illegible] ارسطوطالیس [illegible]
و قول بعضی آنست که ارسطوطالیس [illegible] سقراط اخذ نموده و وفات افلاطون در سال ولادت اسکندر [illegible]
[illegible] ایام یونانیان [illegible] اسکندر [illegible] افلاطون [illegible] مصنفات افلاطون [illegible]
[illegible] کتاب سیاسات که حنین بن اسحق آنرا ترجمه کرده کتاب نوامیس که [illegible] یحیی نحوی آنرا [illegible]
[illegible] کتب [illegible] تصنیف شده [illegible]
مثل کتاب [illegible] در فلسفه کتاب [illegible] کتاب ارسطوطالیس در فلسفه کتاب [illegible] دو کتاب [illegible]
[illegible] کتاب موسوم [illegible] کتاب [illegible] کتاب [illegible] کتاب [illegible]
کتاب طیماوس [illegible] یحیی بن عدی آنرا اصلاح کرده کتاب [illegible] کتاب [illegible] کتاب [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] کتاب [illegible] کتاب [illegible] کتاب [illegible] کتاب [illegible]

موجزه او بسیار است ثاون مذکور میگوید افلاطون در خواندن شاگردان کتب یا اوراق ترتیبی نهاده و مراتب مقرر داشته و برای هر مرتبه چهار کتاب معین نموده و شرح
او در زمان ارطحشست اخوک فرس المعروف بطویل الید واقع شده و شناسف عبارت از اوست و مزیج رساله اوست در عهد او بوده و قولی آنکه زرادشت در عهد
لهراسپ پدر گشتاسف ظاهر شده و کتاب زند را ابطال نموده ده دوازده هزار بیت که ثاون میگوید افلاطون بن ارسطون بن ارسطوقلیس از اهل مدینه اثینس و اثینس بعقلی
جنس حقوق است و افلاطون از هر دو جانب شریف النسب بود مادرش از نسل سولن است که واضع نوامیس برای اهل اثینس گردیده و شریعت را که اهل آنجا الیونانیان
اختراع کرده بود و جد او بار کرفت و بسی او هنره او باقی سولن مذکور برادری بود روندیس نام که افلاطون نام او را در تصانیف خود بسیار یاد کرده و روندیس مذکور را
پسری بود درادطیس نام افلاطون و برادر کتاب طیماوس ذکر نموده از افرطیس طیماوس از وی غلوقن و از وی غرندس بوجود آمد و غرندس را خواهری بود [illegible]
و فقلونا نیز نامیده میشود داده است مادر افلاطون پس افلاطون در مرتبه ششم است از سولون و اما نسب پدر افلاطون که ارسطون نام داشت منتهی میشود به فقادورس
بن مالیوس که منتسب است بهندون و مالیوس مذکور که جد افلاطون است مردی شجاع شده بالا اقدام صاحب رای بود و جنگی واقع میان اهل [illegible] و اهل
اثینس جنگی که مدتها در میان فریقین قایم بود چندانکه هر یک از فریقین را از آن ملال گرفته است سرکرده و مقدم مالیوس مذکور بود و مستولی و حاکم بر اهل [illegible] در آن
وقت اسانیس بود و بر اهل اثینس ابو طلیس اقساتیس مذکور بعزت طلبیده او موجب ملک اثینس را داد و موجب اقدام بر مبارزت او نمود و از بعض وجه دلیل مبارزت نامی
شد پس مالیوس مذکور گفت من مبارزت او میدهم بشرط آنکه اگر غالب شوم مملکت بمن گذاری او موجب قبول کرد پس چون اسانیس ملک موجب بمیدان آمد
مالیوس در برابر او ایستاد و چون نزدیک رسید مالیوس او را گفت حالا انصاف خویش باز کرد و چون خود یکی محاربت کنم و هنگامی که اسانیس نگاه کرد مالیوس
او را ضربت بکند و قریب مرتبی رسانیده و او کشت و از آن تاریخ هر روز اهل اثینس عید خود ساخته عید [illegible] نام کرده و در آن وقت طعام و شراب با طنبور و نای
و هر روز آن را میگویند و همین بوده است سبب نگاه داشتن عید و پسر مالیوس مذکور نیز مدتی نام داشت خودش سپرد و اهل مدینه خویش را اطاعت کرد و بوتانیان
مبالغه عظیم داشتند درباره افلاطون و تعظیم او میکردند مولد او مولد الهی بود و طالع او طالعی بس جلیل و در این باب حکایات غریبه نقل بسیار گویند در بزرگ ایراد کنیم
اولی و بهتر آورده اند که چون افلاطون خوانده شد بزرگ گفت و شعر که بود و در آن کوشیدی تمام کرد و بسبب آنچه از سقراط در روز ثانی شنیده و عازم شد که شاگرد
سقراط شود است بدانکه از وی فلسفه فیثاغورث را فرا گیرد و اول امر سقراط را شریک بود و در روز فیثاغورث بلکل نسبت بجهت سفر جانشینی بود و استواری کرد
بود و در این سالها سقراط بخواب دید که جوجه مرغی که در خانه او گوی دعا برسی که گویا نیاسند بر کنار او نشسته بیک نالگاه بر بالای او برست و بجانب آسمان پرواز کرده و بلند
رفته او از گردون آوازی بجانب مطرب که جمعی مردم را بآن مشغول کرده پس چون افلاطون بخدمت او آمد برای تعلم نمود سقراط خواب خویش را با آمدن او و اکثر
صورت آن مرغ عبارت از کلام افلاطون که مقبول طباع کافه مردم خواهد شد و هم آورده اند که در اول امر در صناعت شعر نحانی رسید که در آن تصنیف نمود
و در آن وقت قدری از کلام فیثاغورث شنیده بود و کتابی نیز در آن موضع نموده بود و هنوز مبتدی از مجلس سقراط گذشته بود و بعد از آن عازم فلسفه شد و بسوی اصحاب
ارطملوس رفت و بنابر آن طریقه جدا کانه بود و فلسفه هر روز آن نیز دیگر مجهول است و چون شنید کلام تنها بچشم رسیده که طریقه ایشان در حکمت دیگر دست
عازم خدمت سقراط شد زیرا که در آن وقت فیثاغورث در گذشته و ریاست حکمت بر سقراط قرار یافته بود پس در روزی بخدمت سقراط رسید که او مشغول خطاب
بود و جماعتی را که دیونوسیوس نزد او آورده بود موعظه میکرد و از شنیدن کلمات سقراط عرض افلاطون در طلب حکمت بیفزود و در سقراط مرد است شعر را ترک کرد
کتب او را بسوخت و بمعنی این مصنون گفت که ای آتش نزدیک آی و بسوی افلاطون بشتاب که او را بتو حاجتی است و تا بیست سالگی روش بود در مشعر کشش بود زنان
و در آن محال عمر او به بیست و سه سال رسیده بود و پس ملازم سقراط شد پنجاه سال تا آنکه در امور عقلیه بمرتبه فیثاغورث رسید و در سیاست مدنیه مرتبه سقراط در ثبات اهل علم گرد
او جمعی آمدند و از غایت رغبت و تحصیل علوم الهی بسیار و در بهای کتب بیشتر اتفاق بود تا آنکه فرمود بخرید از فیلولاوس کتاب فیثاغورث که نزد او

بوده اند بعید و تا آن وقت با مردمان و معلم محض برای تحصیل کتب سفر کرد اول بدیار مصر رفت و از آنجا مطلع شد و بجهت قسمی که ایام را در زمستان گذرانیده در زمستان
و در تابستان بسر برده سوی جزیره صقلیه در آن عهد مردی بود طاغی و از یونان منتخب بر آن جزیره پادشاه بود و اسم او دیونوسیوس مردی جبار چون شنید که افلاطون آنجا
شد باحضار او فرمان داد و چون حاضر شد سقراط را نزد وی دیده است بر جای خود بر آمد و سقراط خطاب میکرد و اثنا را ملک را افلاطون در جواب سخن کرد و تا چیزی خطاب
و بهنجار خویش بخواند پس خطبهای بسیار یاد داشته بود و از خطابت فصیح و شیرین الفاظ بود و گفت در میان خطبه از آنجا که ستم و شهوات بکار بردن آنها روشنی است که بر آن بود
ما در پس سخن منطق شد این سخن دیونوسیوس را در گمان آمد که این سخن تعریضی است بر وی که در مملکت تغلب و استیلا یافته است و استحقاق پس از نفس خویش ازاله او نموده است
در میان آنجا که این کرده و این جبار خود را نیز معقدی برای دولت سنت شعر و هنری در حکمت تمکن کرده بود و شاگردان و اصحاب داشت و عادتش چنان بود که هر جا عالمی بود
با او در مسئله جدلی ماحثه مباحثه در میان آنکه ری و افاده تعجب بر جهت طریقه خویش نمودی پس بازی با افلاطون گفت ای مجمع اصحاب
من کسی را سعیدی بینی و توقع داشت که افلاطون در میان جمع او را گوید سعید تویی تا این سخن او در مرتبه کمال شود که خود را بر مردم بسزاوار حکومت و والایی که تغلب حاصل کرده
دانا بدانی و این معنی سبب نزاهت و استحکام امر او شود پس افلاطون مردی تحاشی در جواب گفت در میان اصحاب تو سعیدی نیست دیگر بار سوال کرد در میان مردمان کسی را
سعید میدانی جواب داد افلاطون و گفت بوده در میان ایشان جمعی موصوف بسعادت لکن مشهور نشده اند و هر دو را شقیا میشمارند که اهل سعادت نمیدانند و سعادت مشهور
گشته اند و این سخن نیز تعریضی بود در آن جبار پس از این ناهموار این سخن از او دل گرفت و گفت بنابر چه گفتی گو یا ارقیس از اهل سعادت میدانی و ارقیس مذکور شاعری بود در
شعرای یونان که این جبار را در اشعار خود ذکر نموده و جبار مذکور را آن بقدر اکرامی نمود و بر یکی از مدایح او در مجلسهای جزیره صقلیه گذاشته بود و با هر وقت او را بدان
یاد آورد و جبار مذکور از این روی شعر او را تعظیم بسیار کردی تا مدایح او گویند پس افلاطون در جواب گفت اگر ما بسیار ارقیس را بر وجهی دروغی که هر کس از شعر شعری با شد
بایستی از وجه دروغ بشناسد با الهام وده او سعید خواهیم داشت و اگر او بر آنچه و دروغ است که شما مدح را میگویند و سرشار داشت که شما را ذکر نمیکند پس اعتقاد من او
از سعادت دور است که همین آلات و ادوات نیکی سعادت است پس چون دیونوسیوس جبار این سخن را از وی شنید این مراتب از وی بکلی متوحش نمود و او را با تو لیدیس
نام مردی از اهل اقا و اسرا تابا که برای جهت مهادنت و مصالحت آمده بود و همراه کرده او را بقتل افلاطون پس بو لیدیس مذکور افلاطون را با خویش ببرد و دلیکن بر قتل او اقدام نکرد
و او را بمردی از اهل بهرادان که ابناروس نام داشت بفروخت او خود مردی بود که آوازه فضائل افلاطون شنیده و از دوستداران او بوده و همواره اخلاق او شنیده
جسته اما اخبار او تا نرسیده بود و چون که افلاطون را آن مرتبه در نظر معقد بر همین نظر بوده و دیونوسیوس را دانی بوده و تون نام که در صقلیه نزد افلاطون حاضر شده و کلام او
شنیده بود و عجایب یکایک و مایل شده چون شنید که بر افلاطون چه گذشت و چه عجایب بر وی وارد آمده و باد دیونوسیوس خالفتی است در اسکات سخن دوستان نهان بی من نامه نوشت
نهره ها نوشتاده و التماس بود که افلاطون را بوی بفرستد بهر بها قبول کرد و گفت او مردی حکیم و آزاد مرد و دوست و من مالی که داده ام عوضی از آن نخواهم که او را
از بهر غلامان غلامی بخشم و نیکبختی و خوشی بوطن خویش بر جهت فرماید پس چون دیونوسیوس این خبر شنید مالی که فرستاده بود بر دیگری بفرستاد و بهای آنرا مسترد
و چند باغ و بوستان در شهر حرثیه نه شهر را بملک افلاطون نموده و اقامه خود بیت افلاطون آنجا بوده و بعدا آنکه دیونوسیوس مجاهل شد که افلاطون ملاحظه شده
جلالت از کرده پشیمان شده و در مقام اصلاح آن آمده و مکتوبی مشتمل بر معذرت بخدمت او فرستاده و التماس بود که او را در طلب و اختیار خود دیدی مذکور نشان داد افلاطون التماس
وی بپذیرفت و گفت مرا از آن فراغ و فرصت از آن بیشتر است که بذکر او پردازم پس چنان اتفاق افتاد که بار دیگر افلاطون را بصقلیه سفر واقع شد و باعث آن فحص کتابی بود
در نومیس که نزد جماعتی از سقراطیان بود و در آن کتاب ابقاع وعده کرده بود که آن را بافلاطون بدهد و ما داده بود و افلاطون در نظر داشت که کتابی در اخلاق تصنیف نماید و این کتاب را از مواد آن بشمار آورد
پس چون بصقلیه رسید خبر نمیدید که کار و ولایت بر دیونوسیوس فراهم آمده و ابکامیده و مردم بدین سوزش نهاده اند و فرصت آن نمانده که با افلاطون بپردازد و لاجرم و آنجه او را داده شده افلاطون
آن مطلب بازگشت و در بار دیگر بصقلیه سفر نمود و باعث آن بود که دیون نام قرابت دیونوسیوس بر وی خروج کرده و دیون بسیاری از ناراد و تسلط یافته بود پس افلاطون این

عقیده صلاح میان ایشان بکار رفت و اعتقاد افلاطون آن بود که [illegible] صلاح مدن که [illegible] اہل تغلب [illegible] باشد از طریق حکمت [illegible] لازم است [illegible] را

رجعت رسانیده باشد پس چون [illegible] رسید [illegible] شنوانیده [illegible] و از یکدیگر راضی کرده [illegible] و بیلاد خویش [illegible]

بوده و بوده [illegible] که افلاطون [illegible] اسپینه [illegible] گشته [illegible] اہل این [illegible] روش [illegible] بیان [illegible]

بوده و در [illegible] نقل [illegible] ایشان از آن رسوم و عادات بسیار [illegible] که [illegible] و حروب [illegible] حکمت [illegible]

[illegible] قوم خود کردم پس برای [illegible] و مقام اصلاح ایشان [illegible] لاجرم [illegible] گشته [illegible] مهارت

علوم و افاده حقایق و معارف کرده [illegible] حاصل [illegible] ایشان [illegible] و [illegible] تعلیم

نفس [illegible] مبارک داشت [illegible] مشهور کرده [illegible] از اہل اثنیس [illegible] افلاطون [illegible]

از اہل [illegible] و دیگر ارسطو از اہل [illegible] و دیگر [illegible] از اہل [illegible] از اہل [illegible] از اہل [illegible]

از اہل [illegible] و دیگر [illegible] از اہل [illegible] از اہل [illegible] از اہل [illegible] از اہل [illegible]

و دیگر [illegible] از اہل اثنیس و [illegible] از اہل [illegible] جماعت [illegible] و عادات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فرزن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] افلاطون [illegible] ارسطوطالیس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کفت در جهان موضع خارج است منقول از یونانیان که هر ملک لاحق بعد از ملک سابق چیزی بران افزوده چنان [illegible] که دران [illegible] از ملوک [illegible]
[illegible] آن مال [illegible] از نقصان [illegible] و عدم کفایت [illegible] بعضی از آنچه عادات [illegible] بران مستمر گشته که هر ملکی [illegible] بران افزاید
لیکن حقیقت امر نه بر این وجه است و آن خزانه [illegible] موضعی [illegible] قبل از ظهور حضرت مسیح علیه السلام یونانیان آنرا معبد [illegible] کرده بودند پس از آنکه در عهد قسطنطین [illegible]
ملت مسیح در آمدند [illegible] در میان مردم [illegible] آنرا مقفل ساختند و عادت چنانکه [illegible]
[illegible] دولت [illegible] برای [illegible] درباره [illegible] مشورت کرده [illegible]
[illegible] بلاد اسلام [illegible] و در دنیا [illegible] این کار [illegible]
[illegible]
[illegible] معلوم [illegible] کتاب [illegible] علم [illegible]
اسلام کرده [illegible] مترجمین و جماعتی [illegible]
مردم [illegible] آن کتب [illegible] بلاد اسلام [illegible]
[illegible] الی الیوم [illegible] ابو سلیمان المنطقی سجستانی [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] حنین بن اسحاق [illegible]
و حبیش بن الحسن و ثابت بن قره [illegible] احمد و حسن پسران موسی بن
شاکر [illegible] ذکر احوال [illegible] در این کتاب [illegible] هندسه و موسیقی [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] این کتب [illegible]
[illegible] اسحاق بن شهرام [illegible] روم [illegible]
طایفه یونان [illegible] اسحاق بن شهرام [illegible] روم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روم [illegible]
سیف الدوله بود [illegible] قسطنطینیه [illegible] روم [illegible]
[illegible] ارسطاطالیس [illegible]
یونانیین [illegible] بطلمیوس [illegible]
[illegible] ارسطاطالیس [illegible] افلاطون [illegible] اسکندر [illegible]
ارسطاطالیس [illegible]

[illegible]

واسحق و ابن مقفع و کندی و ابن بهریز و رازی و ثابت بن قره و احمد بن طیب و اما انولوطیقا اول که عبارت از تحلیل قیاس نقل کرده آنرا تیاذورس بعربی و گویند
آنرا عرض کرده بر حنین و حنین اصلاح آن کرده و نقل نموده بعضی آنرا حنین بسریانی و اسحق نقل کرده است هم بسریانی و اما شارحان آن شرح کرده اند آنرا اسکندر
علیه دو شرح یکی تمام آن و دیگری ثامسطیوس و مقاله از آنرا در سه مقاله شرح کرده و یحیی نحوی نیز شرح کرده و آنرا [illegible] و ابو بشر متی هر دو مقاله را شرح نموده
و کندی را نیز بر آن کتاب شرحی است و اما انولوطیقا دوم که عبارت از برهان است نقل کرده حنین بعض آنرا بسریانی و اسحق تمام آنرا هم بسریانی و نقل نموده متی نقل
اسحق را بعربی و اما شارحان آن یکی ثامسطیوس است و دیگر اسکندر لیکن موجود نیست و دیگری یحیی نحوی و ابو یحیی مروزی استاد متی را شرحی و کلامی بر آن است
و هر یک از متی و کندی و فارابی را شرحی است بر آن و اما طوبیقا که عبارت از جدل است نقل نموده آنرا اسحق بسریانی و نقل کرده یحیی بن عدی نقل اسحق را بعربی
و دمشقی هفت مقاله آنرا نقل نموده و ابراهیم بن عبد الله هشت مقاله را نقل نموده میگوید یحیی بن عدی و ما در تفسیر آن کتاب کسی نیافتیم برای این کتاب تفسیری
از متقدمین مگر تفسیری که اسکندر نموده بعض مقاله اولی را و مقالات خمسه و سادسه و سابعه و ثامنه را مگر تفسیر امونیوس مقالات اولی و ثانیه و ثالثه و رابعه
پس اعتماد کردم بر این تفسیر بانچه فهم کردم آنرا از تفسیر اسکندر و امونیوس و اصلاح نمودم عبارت ناقلان این دو تفسیر را مصنف گوید این کتاب تفسیری که گفت نزدیک
هزار ورق کتابت است و نیز کلام یحیی شرح امونیوس است چهار مقاله اولی را و شرح اسکندر چهار آخر را تا موضع دهم از مقاله ثامنه و شرح کرده ثامسطیوس
چندین موضع آنرا و فارابی نیز آنرا شرحی کرده و حنین نیز نموده و متی مقاله اولی را شرح کرده و شرحی که امونیوس و اسکندر نموده اند اسحق آن هر دو را بعربی نقل کرده
و ابو عثمان دمشقی نیز ترجمه کرده و اما سوفسطیقا یعنی مغالطه که از اغلوط [illegible] نیز مینامند نقل کرده آنرا ابن ناعمه و ابو بشر متی بسریانی و یحیی بن عدی بعربیه و منسوب شرح
و تفسیر آن شده قویری و ابراهیم بن بکوس نقل ابن ناعمه را بعربی نقل کرده بطریق اصلاح و شرحی دیگر کندی راست بر آن کتاب و اما ریطوریقا که عبارت از خطابت است
میگویند اسحق آنرا بعربیه نقل نموده و ابراهیم بن عبد الله نیز آنرا نقل نموده و فارابی آنرا شرح کرده و این کتاب بخط احمد بن الطیب السرخسی دیده شده نزدیک صد
ورق و اما ابوطیقا که عبارت از شعر نقل نموده آنرا ابو بشر متی از سریانی بعربی و نقل نموده آنرا یحیی بن عدی و گویند ثامسطیوس را نیز در آن کلامی است و بعضی گویند
که آنرا به ثامسطیوس بسته اند و کندی آنرا مختصری نموده این بود ذکر کتب منطقیات او اما کتب او در طبیعیات اما سماع طبیعی که آنرا سمع الکیان نیز مینامند و آن
هشت مقاله است و آنچه یافت میشود از تفسیر اسکندر از فرفوریوس آنرا حنین شرح مقاله اولی است در دو مقاله و اراده کرده آن نیز ناقص موجود نیست و نقل نموده آنرا
ابو روح صابی و اصلاح آن کرده یحیی بن عدی و مقاله ثانیه را حنین یونانی بسریانی نقل نموده و از سریانی بعربی یحیی بن عدی نقل کرده و مقاله ثالثه در بیان نسبت و مقاله رابعه
قسطا بن لوقا در سه مقاله شرح کرده و مقاله خامسه را نقل نموده و مقاله سادسه را شرح کرده و اما آنچه موجود است از آن تمام نیست نصف [illegible] بقدری شتر از مقاله
[illegible] ابراهیم نقل الفاظ کرده و مقاله هشتم را شرح نموده و قلیل بعضی از آن موجود نیست [illegible] و ابن ناعمه ترجمه‌های قسطا را [illegible] ترجمه نموده و اما شارحان
آن کتاب پس جماعتی از فلاسفه آنرا متفرق شرح کرده اند از آن جمله شرح چهار مقاله آن منسوب بفرفوریوس است [illegible] آنرا نقل نموده و ابو بشر [illegible] دیگر نقل کرده
و شرح منسوب به ثامسطیوس متعلق بعض مقاله اولی است و ابو اسحق بن کریب نیز بعض مقاله اولی و بعض مقاله رابعه را با بحث زمان شرح کرده و ثابت بن قره نیز
این دو مقاله را از هر کدام پاره شرح نموده و بخط یحیی بن عدی شرحی مقاله اولی را منسوب بابراهیم بن الصلت دیده شده و ابو الفرج بن قدامه را نیز شرحی است متعلق
بعض مقاله اولی از سماع طبیعی و تمام آنرا اسطفوس شرح کرده و اما علی الاجمال چنانکه باید بسط و تفصیل داده و یحیی نحوی را نیز شرحی است بر آن و از تفسیر یحیی نقل شده
و کتابی بزرگ شده و [illegible] او در ده مجلد بوده و بر حواشی آن بخط [illegible] بوده [illegible] ثامسطیوس [illegible] شده بوده و نسخه مسطوره از عیسی بن علی بن عیسی الجراح الوزیر
بوده که نزد یحیی بن عدی بخوانده و بر حواشی آن فوایدی که از یحیی در حین قرائت شنیده بخط خود نوشته بوده خطی در کمال خوبی و درستی و حنین بن المسیح شرحی مجمل بر آن
نوشته بوده خطی در کمال خوبی و درستی و حنین بن المسیح شرحی مجمل بر آن نوشته و نیز جماعتی دیگر از فلاسفه اسلام آنرا شرح نوشته اند که ذکر [illegible]

سماء عالم و آن چهار مقاله است ابن بطریق و ابو بشر بعض مقاله اولی را نقل کرده اند و اسکندر و فرفوریوس نیز بعض مقاله اولی را نقل نموده و ثامسطیوس تمام آنرا تفسیر و شرح کرده
و آن شرح را یحیی بن عدی نقل و اصلاح نموده و حنین بن اسحق مرتب بر دو مسئله از مسائل آن کتاب کلامی نوشته و ابو زید بلخی اوایل آنرا برای ابو جعفر خازن شرحی کرده و ابو
هاشم جبائی را برای نقض آن و اعتراضات آن [illegible] نامیده و در مقام ابطال قواعد ارسطو آمده شنیده ام که یحیی بن عدی در بغداد مجلس بعض بزرگان حاضر شده [illegible]
و جماعتی از اهل کلام حاضر بودند پس بعضی ایشان گفت سخن گوئید این شیخ که او از فرق فلاسفه است یحیی بن عدی استنکاف کرده [illegible] سبب استنکاف سؤال نمود یحیی گفت
زیرا که ایشان قواعد کلام مرا و من اصطلاحات ایشان را ندانسته ام و بیم آن دارم که میان من و ایشان همان روی دهد که جبائی را در کتاب تصفح روی داده زیرا که او کلام
ارسطو را نقل کرده و بر آنچه خود از کلام او فهم کرده ایرادات نموده و حال آنکه او عالم بقواعد منطقیه نبوده پس اعتراضات فاسده کرده [illegible]
و اگر حقیقت مراد او را معلوم بودی این اعتراضات نکردی [illegible] و اما کتاب کون و فساد
نقل کرده آنرا حنین بسریانی و اسحق بعربی و دمشقی هم بعربی و اسکندر تمام آنرا شرح نموده و [illegible] نیز آنرا شرحی کرده و نقل اسطاث [illegible] و ابو بشر متی مقاله
اولی از قسطا نقل نموده و نقل متی را ابو زکریا یحیی بن عدی اصلاح کرده و یحیی نحوی آنرا شرح کرده و شرحی بر آن کتاب بلغت یونانی نیز یافت شده و آنرا بعربی ترجمه کرده
و جماعتی گفته [illegible] سریانی [illegible] شرح سریانی [illegible] که ناقل آن بعربی [illegible] و اما کتاب آثار علویه [illegible]
شرحی مبسوط نوشته ابو بشر [illegible] آن شرح را نقل نموده و شرحی دیگر آنرا کرده اسکندر که بعربی نقل شده و ناقل معلوم نیست و بعد از اینها یحیی بن عدی کتاب نفس [illegible]
نقل نموده و آن سه مقاله است که حنین همه آنرا بسریانی نقل نموده و اسحق نیز نقل نموده [illegible] اسحق تمام آنرا نقل نموده و نقل ثانی [illegible] و ثامسطیوس
شرح کرده آن کتاب را بالاتمام مقاله اولی را در دو مقاله و ثانیه را هم در دو مقاله و ثالثه را در سه مقاله [illegible] بر آن کتاب یافت میشود و شرحی
بر آن [illegible] منسوب به سنبلیقیوس بلغت سریانی [illegible] ابن بطریق و شرح ثامسطیوس را اسحق بعربی نقل کرده بوده و از نسخه [illegible] سال آنرا اصلاح نموده [illegible]
آنرا بنسخه خوبی و اما کتاب حس و محسوس آن دو مقاله است و معلوم نشده که کسی آنرا نقل نموده باشد [illegible]
[illegible] و اما کتاب حیوان و آن نوزده مقاله است نقل نموده آنرا ابن بطریق و بخط قدیم بلغت سریانی یافت میشود [illegible] و مختصرات قدیمه
بر آن کتاب نیز یافت میشود [illegible] یحیی بن عدی ذکر کرده و نیقولاوس نیز بر آن کتاب مختصری کرده و ابو علی بن زرعه آنرا بعربی نقل نموده [illegible]
و اما کتاب الهیات و آن مرتب بر ترتیب حروف یونانی اول آن الف صغری است اسحق آنرا نقل نموده [illegible] و این حرف
یحیی بن عدی نقل کرده و حرف [illegible] بلغت یونانی یافت میشود و آنرا اسطاث کندی نقل نموده و ابو بشر متی مقاله لام را که مقاله [illegible] بعربی نقل کرده و حنین
اسحق آن مقاله را بسریانی نقل کرده و ثامسطیوس نیز مقاله لام را تفسیر کرده و ابو بشر آن تفسیر را نقل نموده و اسحق بن حنین چند مقاله آنرا نقل کرده [illegible]
کرده و دیگری آنرا بعربی آورده و اما خلقیات کتاب اخلاق آنرا فرفوریوس شرح نموده [illegible] دوازده مقاله است که حنین بن اسحق [illegible] و چند مقاله از آن بخط اسحاق
نزد یحیی بن عدی بوده و شرحی دیگر هست آن کتاب را منسوب به ثامسطیوس بلغت سریانی و اما کتاب [illegible] حجاج بن مطر آنرا ترجمه نموده و کتاب اثولوجیا [illegible] تفسیر کرده
اکنون تفصیل مصنفات ارسطالیس را ذکر کنیم موافق آنچه بطلیوس [illegible] در رساله که برای [illegible] تصنیف کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] مینامند شش مقاله کتاب [illegible] و آنرا [illegible] مینامند پنج مقاله کتاب موسوم [illegible]
سه مقاله کتاب [illegible] عدل و آنرا [illegible] مینامند [illegible] و آنرا [illegible] مینامند
سه مقاله کتاب [illegible] و آنرا [illegible] مینامند سه مقاله کتاب [illegible] قول افلاطون [illegible] و آنرا [illegible] مینامند [illegible] مقاله کتاب

در لغت و آنرا فاری ارمنیاس میخوانند کتاب در حرکات و آنرا فاذی فیقیاساوس میخوانند هشت مقاله کتاب موسوم بمسایل طبیعیه و آنرا سماع طبیعی میخوانند دو مقاله کتاب
در صناعت شعر [illegible] و آنرا [illegible] دو مقاله کتاب در بیان روح و آنرا فاری بیوماطس میخوانند سه مقاله کتاب که در باب [illegible] و آنرا فاری طوبیقا میخوانند
سه مقاله کتاب در اتحاد حیوان ماده و [illegible] و آنرا فاری طوفولین میخوانند کتاب موسوم بجوامع الصناعات و آنرا فاری [illegible] میخوانند یک مقاله کتاب در هیئت و آنرا
فیلس میخوانند سه مقاله کتاب معروف [illegible] کتاب است [illegible] یک مقاله کتاب معروف بانوطیقا دو مقاله کتاب معروف [illegible] دو مقاله کتاب
در سوفسطس یک مقاله کتاب مقالات صغار در علم اخلاق که برای اوذیمس نوشته و آنرا ایقون اذیمس میخوانند هشت مقاله کتاب در صناعت ریطوریقا یعنی خطابت
سه مقاله کتاب در سماع کیان هشت مقاله کتاب در سما و عالم چهار مقاله کتاب در کون و فساد دو مقاله کتاب در آثار علویه چهار مقاله کتاب در نفس سه مقاله کتاب در حس
و محسوس یک مقاله کتاب در بیداری و خواب یک مقاله کتاب در حرکت حیوانات و تشریح ایشان و میخوانند آنرا [illegible] مقاله کتاب در طبایع حیوان ده مقاله
کتاب در بیان [illegible] و میخوانند آنرا [illegible] چهار مقاله کتاب کون و آنرا فاری [illegible] میخوانند [illegible] مقاله کتاب در حرکات
مکانی حیوان و آنرا فاری [illegible] میخوانند یک مقاله کتاب در درازی و کوتاهی عمر حیوان یک مقاله کتاب در حیوة و موت یک مقاله کتاب در علم ما بعد الطبیعه سیزده مقاله کتاب
مسایل هیولانیه یک مقاله کتاب موسوم بمسایل طبیعیه چهار مقاله کتاب موسوم [illegible] و شش مقاله و این کتاب بحث میکند از [illegible]
[illegible] و انواع [illegible] و انواع [illegible] معقول است و بعض آن [illegible] و بعض [illegible] یازده و در آن کتاب [illegible] و انواع
علوم و انواع مرکبات را و انواع موجودات و [illegible] میخوانند کتاب موسوم [illegible] افلاطون شش مقاله کتاب موسوم [illegible] یک مقاله
کتاب در مناقضه قول [illegible] قول [illegible] میخوانند آنرا [illegible] مقاله کتاب در موضوعات [illegible] و آنرا [illegible] میخوانند یک مقاله کتاب موسوم
بموضوعات طبیعیه و آنرا [illegible] میخوانند یک مقاله کتاب موسوم [illegible] و آنرا [illegible] میخوانند آنرا [illegible] مقاله کتاب [illegible]
[illegible] میخوانند چهار مقاله کتاب موسوم [illegible] یک مقاله کتاب [illegible] میخوانند آنرا [illegible] مقاله کتاب
موضوعات در تقویم [illegible] میخوانند آنرا [illegible] دو مقاله کتاب [illegible] در تقویم [illegible] میخوانند آنرا [illegible] دو مقاله کتاب موسوم [illegible]
و میخوانند آنرا [illegible] سه مقاله کتاب موسوم بمسایل [illegible] میخوانند آنرا [illegible] چهار مقاله کتاب [illegible] میخوانند آنرا [illegible] چهار مقاله کتاب [illegible]
و آنرا [illegible] میخوانند دو مقاله کتاب در [illegible] میخوانند آنرا [illegible] مقاله کتاب [illegible] و آنرا [illegible] میخوانند یک مقاله کتاب
[illegible] دو مقاله و آنرا فاری [illegible] میخوانند [illegible] کلام در رطوبات یک مقاله [illegible] دو مقاله [illegible] الحکم [illegible] مقاله [illegible]
[illegible] سه مقاله [illegible] دو مقاله [illegible] حیوان [illegible] دو مقاله کتاب [illegible] و میخوانند آنرا [illegible] مقاله [illegible]
آن کتابی [illegible] مقاله کتاب [illegible] و میخوانند آنرا [illegible] و آن کتاب [illegible] یونانیین [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] کتاب موسوم [illegible] و میخوانند آنرا [illegible] مقاله [illegible] مقاله کتاب
در مناقضات و میخوانند آنرا [illegible] کتاب در [illegible] و آنرا [illegible] میخوانند یک مقاله [illegible] و میخوانند آنرا [illegible] مقاله والله اعلم بالصواب
و اما کتب و مصنفات ارسطاطالیس که در خزانه ایشان یافته شده بر این موجب کتاب [illegible] رسایل و [illegible] نموده آنرا [illegible] کتاب
[illegible] میخوانند دو مقاله [illegible] آورده آنرا [illegible] کتاب در [illegible] میخوانند [illegible]
[illegible] کتب ارسطاطالیس [illegible] نقل کرده شده که [illegible] نوشته و فرستاده والحمد لله [illegible] والصلوة علی محمد و آله [illegible]
در بعضی از کتب بنظر رسیده که صورت و تمثال ارسطاطالیس [illegible]

اگر شما [illegible] کردی [illegible] اصحاب بودی [illegible] هرگز [illegible] کتابی خالی نبودی [illegible] توقف [illegible] نبودی [illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب [illegible] نبودی [illegible] اصحاب ریاضات و ارباب بحث [illegible]
[illegible] و حرکات [illegible] نجوم و ساعات [illegible]
[illegible] فیلیقوس والد اسکندر [illegible] مقام او [illegible] ارسطاطالیس [illegible]
[illegible] مردم [illegible] علوم [illegible]
[illegible] بنا [illegible] مردم [illegible] جلیل القدر [illegible] منزلت [illegible]
[illegible] اهل [illegible] استخوان [illegible] مدفون [illegible]
و جمع [illegible] عظیمه [illegible] شدی [illegible] اجتماع نمودی [illegible]
حاصل شدی [illegible] صواب [illegible] ملوک [illegible]
[illegible]
[illegible] خالق [illegible]
[illegible] موجودات [illegible] عالم را
[illegible]
[illegible] و نطفه [illegible]
[illegible]
[illegible] حیوان [illegible]
پس [illegible] خالق [illegible] حکیم و علیم [illegible] موجود [illegible] اصول
[illegible] موجودات [illegible]
[illegible] حکم [illegible] موجودات [illegible] وجود [illegible] قدم [illegible]
[illegible] انبیا علیهم السلام [illegible] واقع شده [illegible]
[illegible]
[illegible] حکما [illegible]
[illegible] سقراط [illegible] افلاطون و ارسطاطالیس [illegible] افلاطون و ارسطاطالیس [illegible] علوم [illegible]
[illegible] و کلام [illegible]
[illegible]
[illegible] افلاطون [illegible] سقراط [illegible]
[illegible] الحکم [illegible]

و نطفه

و در هر باب طریقه مجاهده و بر سبیل [illegible] سلوک داشت و چون در این زبان [illegible] برای [illegible] خود خوض میکرده [illegible] و استفاده [illegible] بعقل [illegible]
کم شده و [illegible] کرده [illegible] چند که [illegible] تحقیق آنها [illegible] و آن بقیه چند بود از زوایای کفر متقدمین لامحاله بحسب آن [illegible] کفر و فساد [illegible]
شبهتی چند بر آنها افزوده و هر که [illegible] نماید در کلام ارسطوطالیس و [illegible] رسید حقیقت انچه کفر و حقیقت انچه نوشتم از ظاهر روشن میکرد و جماعتی که نقل
کلام او کرده اند از یونانی بعربی یا سریانی یا فارسی خالی از تحویل و تحریف و تبدیل نبوده مانده هر یک کلام خویش را [illegible] انصاف مرعی داشته فی الواقع مرعی داشته اند
و نزدیکترین مردمان [illegible] در فهم و تقسیم [illegible] ابونصر فارابی و ابن سیناست زیرا که ایشان غایت [illegible] و تحقیق بکار داشته حمل کلام او بر وجه مقصود نموده اند و [illegible]
و مناسب در اصول معتبره او کرده لامحاله ایشان نیز [illegible] بکفری که او در آن بود [illegible] و آن سخنان کرده بود و [illegible] چنانکه صاحب [illegible] کرده و [illegible]
سالم [illegible] و لیکن با علم قدر کسی را چاره و حیلتی نه و مراد که کلام ارسطو و هم کلام فارابی و ابن سینا منقسم است به سه قسم قسمی آنکه موجب تکفیر ایشان است و قسم
دیگر آنکه [illegible] تکفیر [illegible] و صاحب آن [illegible] و [illegible] و قسمی دیگر آنکه [illegible] آن [illegible] و این [illegible] سه گانه در [illegible]
از فنون ایشان و اینست ریاضیه و منطقیه و طبیعیه و الهیه و سیاست مدنیه و منزلیه و خلقیه اما ریاضیه آن خود متعلق است بعلم حساب و هندسه و علم هیات و علم
[illegible] از نهایت چیزی که [illegible] علوم [illegible] باشد [illegible] آموزند که [illegible] قائم است و [illegible] کرده و [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible] آنها [illegible] که [illegible] میشود و [illegible] ناظر در [illegible] قاطعه [illegible]
[illegible] خواهد کرد که [illegible] علوم [illegible] در احکام و اتفاق [illegible] و از این روی [illegible] خواهد کرد و فی الواقع چنین است و اما [illegible]
پس [illegible] ازآنها [illegible] و اثباتا تعلقی [illegible] ندارد بلکه [illegible] است بر طرق [illegible] و [illegible] و [illegible] ترتیب [illegible] مقدمات [illegible]
هر چیز [illegible] معرفت [illegible] و هیچیک از نهایت چیزی که [illegible] الا آنکه [illegible] میشود که [illegible] میکرده [illegible]
چون [illegible] شروط است که بر تقدیر تحقق آن شروط [illegible] و [illegible] ناظر در [illegible] باز کرد و [illegible]
[illegible] لامحاله در آن [illegible] تابع و [illegible] خواهد بود [illegible] پس [illegible] هر که تابع رای او کرده [illegible] مواضع مغالطه [illegible]
پوشیده بماند لاجرم [illegible] کرد [illegible] در عقاید دینیه [illegible] و [illegible] فی الواقع نه چنین است و اما طبیعیات خود مذکور شد که از [illegible]
جهة موجب فساد دین [illegible] انکار معاد جسمانی و مسائل [illegible] کلام [illegible] و اما الهیات پس [illegible] اغالیط ایشان در [illegible]
از مراعات شرایط مقرره برهان از آنجاست که [illegible] اختلافات میانه ایشان در مسائل الهیه است و فارابی و ابن سینا [illegible] اقاویل ارسطو در آن مسایل [illegible]
میشود که [illegible] تابع اقوال ارسطوطالیس میشود در [illegible] که [illegible] خلاف [illegible] و [illegible]
ارواح مجرده [illegible] و عقوبات [illegible] در روحانیه [illegible] جسمانیه [illegible] عالم [illegible] و این [illegible]
پوشیده [illegible] از آنچه در [illegible] و [illegible] و صاحب [illegible] که در [illegible] کرده و ارسطوطالیس [illegible]
از آن [illegible] و [illegible] عالم [illegible] استدلال بر حدوث و [illegible] بر قدم کرده اند [illegible]
از اهل [illegible] و اما سیاسات پس سخنان ایشان در این [illegible] بجهت مصالح دنیویه است و ترتیب امور
پادشاهی و مملکت داری و اکثر آنها ماخوذ است از کتب انبیاء [illegible] علیهم السلام و اما خلقیات پس مقصود از آنها اصلاح صفات نفس و اخلاق او است و ذکر انواع و اجناس
آنها و کیفیت معالجات و مجاهدات و [illegible] اخلاق [illegible] و غذای [illegible] که [illegible] و مخالفه [illegible] و [illegible]
[illegible] دنیوی [illegible] و مجاهده بر [illegible] و [illegible] و [illegible] و خدای سبحانه [illegible]

الاسکندر الافرودیسی این حکیم در زمان ملوک طوایف بود و بعد از اسکندر [illegible] و معاصر جالینوس
[illegible] جالینوس [illegible] راس البغل لقب نهاده بود و [illegible] میان ایشان مناظرات و مباحثات بسیار گذشتی و چون [illegible]
وی را این لقب خواندی و این اسکندر بسیار از کتب ارسطوطالیس را شرح کرده و [illegible] و [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] بروم بود و یحیی بن عدی فیلسوف گوید همین اسکندر تمام سماع طبیعی را شرح کرده و همچنین کتاب [illegible] و [illegible] ابراهیم بن عبدالله
النصرانی [illegible] بیست [illegible] پس [illegible] آن [illegible] و [illegible] دیگر [illegible]
به هزار دینار [illegible] و هم یحیی بن عدی گوید که [illegible] ابراهیم بن عبدالله [illegible] سوفسطیقا و فن خطابت و فن شعر را [illegible] اسحاق به پنجاه دینار [illegible]
[illegible] کو [illegible] بروم [illegible] علوم [illegible]
[illegible] اسکندر [illegible] مصنفات [illegible] کتاب النفس [illegible] جالینوس [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] کتاب [illegible] فرق میان [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] برای ارسطوطالیس [illegible] اغاثوذیمون فیلسوفی است
رومی ذکر کرده [illegible] یحیی بن عدی [illegible] شرح کرده و [illegible] ارسطوطالیس [illegible] ثابت بن قره [illegible] نقل نموده [illegible]
فیلسوفی است [illegible] از اهل روم [illegible] کتاب [illegible] ادرسطس [illegible] روم [illegible]
ارسطوطالیس [illegible] و او را تصنیفی است در شرح کتاب [illegible] امونیوس فیلسوفی است رومی [illegible] ارسطوطالیس را شرح نموده [illegible]
فیلسوفی است در وقت خود معروف و مشهور بوده و معاصر ارسطو بوده و بعض کتب او را شرح کرده و از [illegible] فلاسفه است و او را مقالاتست که در [illegible]
[illegible] افلیمون [illegible] است بزرگوار معاصر بقراط بوده و [illegible] از اهل شام بوده [illegible] هر که را دیدی از [illegible] و [illegible]
[illegible] اخلاق او [illegible] و در این فن او را تصنیفی است مشهور [illegible] نقل [illegible] بقراط [illegible] در ترجمه بقراط [illegible] تعالی مذکور خواهد
شد ابلونیوس النجار [illegible] قدیم العهد [illegible] پیش از اقلیدس بوده [illegible] کتاب [illegible] که مولف است در بیان احوال خطوط [illegible]
[illegible] و [illegible] ماموں آورده شد [illegible] اول این کتاب [illegible] مشتمل است [illegible] مقاله و بعد از آنکه
نقل و ترجمه [illegible] مقدمه [illegible] شد که آن کتاب [illegible] هشت مقاله است و [illegible] مقاله [illegible] ترجمه [illegible] مقالات [illegible]
[illegible] و [illegible] اهل این فن [illegible] ملوک [illegible]
که [illegible] اهل این علم [illegible] در بیان آمده دعوی کرده که من [illegible] پس شروع کرده و ذکر [illegible]
که [illegible] مقدمه و [illegible] کرده [illegible] که [illegible] پس [illegible] کرده [illegible]
[illegible] کتابی دیگر [illegible] از مصنفات او [illegible] از ترجمه اقلیدس [illegible] آنکه ذکر آن در ترجمه اقلیدس خواهد آمد
[illegible] بنو موسی بن شاکر [illegible] کتاب مخروطات [illegible] اسکندریه بوده و کتاب مخروطات [illegible] بسبب [illegible]
شده و دیگر [illegible] و [illegible] این علم [illegible]
[illegible] عقلاء [illegible] در علم هندسه [illegible] و [illegible]
و ایضا بنو موسی ذکر نموده اند که [illegible] ابلونیوس آنچه معلوم شده کتاب مخروطات [illegible] مقاله [illegible] مقاله اول [illegible] احمد بن موسی بن [illegible]

و سه مقاله آخر را ثابت بن قره حرانی ترجمه نموده و در مقاله ثامنه چهار شکل یافت شده و دیگر از تصانیف او کتاب قطع الخطوط علی النسبه است دو مقاله و کتاب در نسبت محدوده
دو مقاله مقاله اولی را ثابت اصلاح نموده و ثانیه بعربی نقل شده اما نامفهوم است و هم کتاب قطع السطوح علی النسبه دو مقاله و کتاب دوایر متماسه ثابت بن قره گوید او را
مقالتی از کلام است در بیان آنکه هر دو خط که از بعد واحد اخراج شوند بر زاویه کمتر از دو قائمه واجب که بالاخره آمده خط ملاقی یکدیگر شوند اقلیدس النجار الصوری
المهندس او معروف صاحب جومطریا و اسم کتابی که او راست در هندسه اسطروسیات بلغت یونانی و معنی آن اصول الهندسه است و وی حکیمی است قدیم العهد اصل او از
دمشق و خانه در بلاد شام کرده صناعت او نجاری و او در هندسه ید طولی بوده و کتاب او را رومیان اسطقسات نام کرده اند و اسلامیان اصول نام کرده اند کتابیست
جلیل القدر عظیم النفع پیش از وی یونانیان را کتابی جامع در آن فن مانند کتاب او نبوده و بعد از وی کسی نیامده که حوالی آن گردیده و بنا نهاده او را بابی تازه
باشد و جماعتی از یامین یونان و روم و اسلام متوجه کتاب او شده بعضی آنرا شرح کرده و بر بعضی مشکل مانده و بعضی استخراج فواید آن نموده و تحکیک نموده که مستیم
فضل او نموده شهادت بر پایه داری او داده باشند و عادت حکما یونان بر آن رفته بوده که بر ابواب مدارس خود می نوشتند که هر کس بر آن نیامد در مدرس ما داخل نشود
یعنی هر که نخوانده باشد کتاب اقلیدس را و از مصنفات اقلیدس است یکی کتاب مناظر و دیگر کتاب معروضات و کتاب تالیف اللحون و غیر آنها یعقوب بن اسحق کندی
در بعض رسایل خویش آورده که یکی از ملوک یونانیین در کتاب خانه اسلاف خویش دو کتاب یافت منسوب با بلونیوس نجار در صفت اجسام خمسه تحقیق کرده و نیافت در آنجا و
یونان کسی را که تحقیق نماید آمده کتاب را از روم یونانی باشند که در مدینه صور از بلاد شام هست موسوم باقلیدس نجار که عالم است بفنون هندسه پس ملک یونان
آن نسخه را نزد ملک ساحل فرستاده و درخواست که او اقلیدس را بحل آن کتاب مامور سازد پس روشن و واضح کرده بعد از اقلیدس معانی آنرا و کتاب را مقدمه
نهاد آنرا که موصل باشد بمعرفت جواهر آنها و مقالات سیزده گانه منسوب باقلیدس عبارت از آنست و دو مقاله نیز بر آن افزوده و ذکر نموده در آنجا چیزی که ابلونیوس
ذکر نموده بود از چگونگی نسبت بعضی از مجسمات ببعض دیگر اگر چه بعضی آن دو مقاله را بغیر اقلیدس منسوب ساخته اند و بعض مورخین آورده اند که اقلیدس قبل از ارشمیدس
بوده و مدار از فلاسفه یونان شمرده و این کتاب معمول او نقل کرده از بعربی حجاج بن یوسف بن مطر الکوفی دو بار یکبار برای هرون و دیگر بار برای مامون و ثانی بیشتر
معمول است و همچنین اسحق بن حنین نیز آنرا نقل کرده و ثابت بن قره اصلاح آن نموده و ابو عثمان دمشقی چند مقاله آنرا نقل نموده و ابن ندیم گوید در موصل مقاله عاشره را
از نقل ابی عثمان در خزانه علی بن احمد عمرانی که ابو الصقر قبیصی از غلمان او است در ری [illegible] بخطی بروی خانه دیدم و العباس [illegible]
شکوک کتاب اقلیدس را ایرن شرح کرده آنرا بر نیریزی و مردی دیگر معروف بکرپسی که ذکر او درین کتاب خواهد آمد نیز شرحی نموده آنرا و جوهری را نیز شرحی است
بر آن کتاب را از اول تا آخر و جوهری نیز مذکور خواهد شد و ماهانی نیز مقاله خامسه را شرحی کرده و نظیف متطبب گوید مقاله عاشره اقلیدس را بیونانی یافت شد چهل شکل
زیاده بر آنچه در میانست در اینجا بوده و آنچه در میانست صد و نه شکل است و ابو جعفر خازن را نیز شرحی است بر کتاب اقلیدس و همچنین ابو الوفاء بوزجانی را و لیکن تمام
نکرده و ابو القاسم انطاکی نیز تمام آنرا شرح و تفسیر نموده و در دست [illegible] و سند بن علی نیز [illegible] مقاله و بعض عاشره را شرحی نوشته و ابو یوسف رازی
عاشره را برای ابن عمید تحریر نموده و کندی در بعض اغراض کتاب اقلیدس آورده که اصل این کتاب تالیف ابلونیوس نجار است و بمرور روزگار مهمل و متروک گردیده بود
تا آنکه یکی از ملوک اسکندریه را داعیه علم هندسه بهم رسید و اقلیدس در عهد او بود فرمود تا او را اصلاح و تهذیب نماید پس سیزده مقاله تفسیر کرد و لهذا باو منسوب شد
بعد از این ابسقلاوس شاگرد اقلیدس دو مقاله دیگر چهاردهم و پانزدهم را از کتاب اصل پیدا کرده بخدمت ملک برد پس ملحق ساخت آنرا بمقالات سابقه و این همه در اسکندریه
واقع شده و ابو علی حسن بن هیثم بصری ساکن مصر مصادرات این کتاب را شرحی کرده و هم منسوب با بن هیثم است شکوک مورده بر آن کتاب با جواب آن شکوک و [illegible]
شرحی در مقاله عاشره از کتاب اقلیدس منسوب بمردی از یونان موسوم ببلینیس که آنرا بعربی نقل نموده اند و اکنون آن نسخه بخط [illegible] نزد من موجود است و همچنین شرحی
بر عاشره منسوب بقاضی ابی محمد بن عبد الباقی بغدادی فرضی معروف بقاضی بیمارستان بخط مصنف نزد من هست و فی الواقع شرحی نیکوست و ابو الحسین [illegible]

هرمس

در بیت المقدس و مشهور است [illegible] از برای من ذکر نمود که بعضی از حکما [illegible] نیز شرحی است بر آن کتاب و نام شارح نیز مذکور خواهد شد و من آنرا [illegible]
کرده ام و اقلیدس را دیگر مصنفات است از جمله کتاب [illegible] و کتاب اختلاف مناظر و کتاب معطیات و کتاب [illegible] که اصلاح نموده آنرا ثابت و کتاب [illegible] و کتاب الثقل و الخفة
و سه کتاب دیگر منسوب باقلیدس میباشد اما ظاهرا منحول است و از دیگری است و یکی کتابیست معروف بموسیقی و کتاب ترکیب و کتاب تحلیل والله اعلم الیاموس
رومی یکی است از مشایخ یونان جالینوس ذکر او کرده و گفته که او شیخ منست و نقل کرده از شیخ مذکور که او گفت [illegible]
[illegible] شایع کرده چنانکه جمیع اطبا [illegible] فرو گرفت چه کسانی از اهل علم اتفاق کرده بر آنکه مردم مداوی کننده [illegible]
و بهره کلی برده [illegible] هر کس بعد از حصول مرض استعمال آن کرد و بعض از آنها خلاص یافتند و بعضی دیگر هلاک شدند [illegible] بعد از حصول مرض استعمال تریاق نمودند
البته خلاص یافتند ارشمیدس حکیم ریاضی یونانی از مصر بوده و در علوم هندسه از مصریین [illegible] ابو الحسن علی بن احمد بن جعفر بن
عبد الباقی [illegible] الخطیب برای من حکایت کرد [illegible] گفت جماعتی از علما [illegible] اجماع دارند بر آنکه اول کسی
که [illegible] اراضی مصر [illegible] جسرها بنا [illegible] وقت طغیان نیل ساکنان آنجا [illegible] تا وقتی که نیل شروع
در نقصان کردی [illegible] مردم فرود آمدندی و هر یک بقری و مزارع خویش رجوع نمودندی [illegible]
[illegible] ارشمیدس اراضی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و ارشمیدس را تصانیف [illegible]
[illegible] کتاب تسبیع دایره و کتاب مساحت دایره و کتاب کره و اسطوانه و کتاب تربیع دایره و کتاب دوایر متماسه و کتاب مثلثات
و کتاب خطوط متوازیه و کتاب [illegible] در اصول هندسه و کتاب معروضات یک مقاله و کتاب خواص مثلثات [illegible] یک مقاله و کتاب [illegible]
[illegible] محمد بن اسحق الندیم در کتاب خود آورده که [illegible] که رومیان [illegible] کتاب ارشمیدس [illegible]
آن [illegible] و دیگران [illegible] ارسطیس شاعر یونانی از شعرای یونان است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اصطفن [illegible]
[illegible] اسطیس [illegible]
[illegible] ارشندریونس حکیم [illegible]
[illegible] اقلیدس [illegible] افلیمون حکیم

ریاضی و منحول بوده از اهل اسکندریه است و در علوم ریاضی محقق و در عمل رصد و آلات آن ید طولی داشته و منطق حکیم اتفاق در اسکندریه رصدی کرده اند و از ان
بطلمیوس که مدت پانصد و هشتاد و یک سال باشد رصد ایشان معمول و متداول بوده **المیحوتی** حکیمیست قدیم العهد ظنون آنکه از یونان بوده و مصنف کتاب [illegible] است
موافق آنکه او مشهور در بعض سخنان خویش ذکر کرده **ابرخس** در زمان سلطنت یونانیان بوده حکیمی فاضل و در علوم ریاضی سرآمد و کامل و [illegible]
و در علم ارصاد و عمل آلات آن کمال مهارت داشته و در هر یک از آنها تألیف [illegible] بطلمیوس
یونانی در رصد که کرده اعتماد بر وی کرده و نام او در مجسطی بسیار مذکور است و کتاب اسرار النجوم فی معرفة الدول والملوک والملاحم تصنیف اوست و این کتاب را [illegible] ترجمه
کرده اند و هر که بر آن کتاب وقوف یابد [illegible] کتابی یابد بغایت جلیل و شاهدی عدل بر تبحر مصنف در آن باب هر چند [illegible] در حرکات نجوم [illegible]
فلک [illegible] روی داده [illegible] آراء ایشان [illegible] معلوم نشده و از ارصاد ایشان [illegible] در میان نمانده الا آنچه
بطلمیوس در کتاب مجسطی نقل نموده زیرا که در تصحیح حرکات [illegible] **ابرخس** [illegible]
یونانی [illegible]
[illegible]
[illegible] **ارسطیقوس** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ارسطرخس** یونانی اسکندرانی [illegible]
بعلم هیات افلاک کتاب [illegible] تصنیف اوست **ابیون** [illegible]
کتاب عمل اسطرلاب [illegible] از تصانیف اوست **انقیلاوس** اسکندرانی حکیمیست طبیعی [illegible] اسکندریه [illegible]
جالینوس [illegible]
[illegible]
تألیف نموده [illegible]
ترتیب داده [illegible] حنین بن اسحق [illegible]
و اسکندرانیون [illegible] اسکندریه [illegible] جالینوس [illegible]
ایشان نهاده [illegible] جوامع و مختصرات [illegible]
ذکر کرده [illegible] اسکندریه [illegible]
[illegible] **اطلوع** [illegible]
[illegible]
[illegible] موسی بن عمران علیه السلام [illegible]
بعضی گویند [illegible]

[illegible]

لدرواخس حکیم فیلسوف در زمان اسکندر بوده [illegible] که در مدارس علم فلسفه مذکور [illegible]
[illegible]
[illegible] **اسقلاقس** [illegible] مشهور [illegible] کتاب [illegible]
و کتاب طلوع و غروب و از کتاب اقلیدس مقاله [illegible] **اوطولوقس** مهندسی است یونانی اسکندرانی فاضل در فن [illegible]
و در مدارس علم ریاضی نام او [illegible] اقلیدس [illegible] بطلمیوس [illegible] از کتاب [illegible]
مقاله اولی از کتاب بطلمیوس [illegible] **اوطوقیوس** مهندسی است ریاضی در وقت [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] کتاب طلوع و غروب [illegible] **ایرن** [illegible] اسکندریه [illegible] کتاب [illegible]
اقلیدس و کتاب [illegible] **ارسجانس** طبیبی است [illegible] جالینوس [illegible]
[illegible] **ادریامیقوس** طبیبی است یونانی
معلوم نشد که از جالینوس متقدم یا متاخر است [illegible]
[illegible]
نقل نموده [illegible] **اطافورس** [illegible] جالینوس [illegible] کتاب [illegible]
معلوم نیست که [illegible] **اوریطن** المعروف [illegible] جالینوس [illegible] **الاسکندر** [illegible] اسکندر [illegible]
و قبل از جالینوس بوده کتاب [illegible] ترجمه کرده [illegible] کتاب
الحیات [illegible] **اوریطاوس** [illegible] طبیبی است [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] **ارماسیوس** طبیبی است [illegible]
[illegible] **اصطفن** [illegible] طبیبی بوده [illegible]
مشهور [illegible] **ارماسیوس** الثانی المعروف [illegible]
کمال مهارت داشته [illegible] **اقیس** [illegible]
بوده اند [illegible] **ابراهیم** بن حبیب الفزاری [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] علم هیأت [illegible] نجوم و کتاب
[illegible] کتاب [illegible] اسطرلاب [illegible] **ابراهیم** بن یحیی النقاش [illegible]
المعروف بابن الزرقال الاندلسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ابراهیم** بن سنان بن ثابت بن قره [illegible]
علوم حکمیه عالم بوده [illegible]

۱۵

سه کتاب [illegible] در علم نجوم اول کشف الآلات الاظلال نام کرده [illegible] تصنیف نموده [illegible]

[illegible] رخامات [illegible] اعمال رخامات [illegible]

[illegible]

ابراهیم [illegible]

[illegible]

احمد [illegible]

[illegible]

بعد از آن مصر نوشته احمد بن محمد مذکور بود و تفصیل [illegible] در ترجمه یحیی مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وفات ابی حامد مذکور [illegible] سنه ست وستین [illegible] واقع

شد **احمد** بن عمر الکرابیسی [illegible]

وکتاب [illegible] **اسحق** بن حنین بن اسحق [illegible]

[illegible]

اهرن [illegible]

امیة بن عبد العزیز بن ابی الصلت [illegible]

اخوان الصفا [illegible]

[illegible]

(margin:) او بر صحت کرد [illegible]

[illegible]

حرف الباء الموحده فی اسماء الحکماء

برقلیس [illegible]

[illegible]

[illegible]

و هشتاد و نه سال عالم و معلم اولاد و [illegible] بوده و پسر [illegible] سوس [illegible] و اولاد و اولاد اولاد او که بقراط بن [illegible] سلوس و دیگر بقراط [illegible] و [illegible] یحیی بن
حنین نقل شده که زمان بقراط نود و پنج سال بوده و از تلامذه بقراط [illegible] و [illegible]
بقراط را تفسیر کرده اند از ایام جالینوس تفصیل ایشان بدان نحو است [illegible]
تفسیر کرده و از کتب بقراط یکی کتاب عهد بقراط است و حنین آنرا از یونانی ترجمه کرده و [illegible] حنین بن [illegible] عیسی بن یحیی آنرا بعربی نقل کرده [illegible]
[illegible] که جالینوس تفسیر کرده [illegible] و حنین آنرا برای محمد بن موسی بعربی ترجمه نموده و دیگر کتاب الماء و الهواء حنین آنرا بعربی ترجمه نموده و حبیش بن حسن [illegible]
و دیگر کتاب طبیعة الانسان [illegible] حنین بعربی ترجمه نموده و عیسی بن یحیی [illegible] تفسیر آن کرده **بولس** حکیمی است طبیعی [illegible] مشهور [illegible]
خویش نقل اقوال او کرده [illegible]
خویش [illegible] جالینوس [illegible] ارسطاطالیس [illegible] **بطلمیوس** [illegible] صاحب کتاب مجسطی [illegible]
در علوم ریاضی امام [illegible] و [illegible] ایام [illegible] ملوک یونان [illegible]
[illegible] معرفت و تاریخ [illegible]
بوده اند و این [illegible] بطلمیوس مذکور در کتاب مجسطی [illegible]
[illegible]
رصد [illegible] مذکور [illegible]
[illegible]
کرده که بطلمیوس صاحب مجسطی از ملوک [illegible] نبوده [illegible] علم حرکات نجوم و معرفت [illegible] بطلمیوس مذکور [illegible]
[illegible] ربع مسکون [illegible] صورت [illegible] که موسوم است بمجسطی [illegible]
[illegible] فضل بن حاتم تبریزی و بعضی [illegible] محمد بن جابر بتانی و ابو ریحان بیرونی و [illegible]
[illegible]
[illegible] علوم [illegible]
بطلمیوس در علم هیئت فلک و حرکات نجوم و کتاب ارسطاطالیس در منطق و کتاب سیبویه [illegible] محمد بن اسحق الندیم در تاریخ خویش آورده که بطلمیوس صاحب مجسطی در عهد
[illegible] ملوک یونانیین بوده [illegible] رصد کواکب کرده و مجسطی [illegible] تصنیف نموده و او اول کسی است که [illegible]
و آلات نجوم اختراع نموده [illegible] آلات ارصاد [illegible] رصد کواکب نموده اند [illegible]
بطلمیوس است [illegible] بطلمیوس [illegible] رصد کرده [illegible] آلات رصد
کسی [illegible] رصد [illegible] آلات آن [illegible] مجسطی [illegible]
و اخراج آن بعربی شده یحیی بن خالد بن برمک است [illegible] ابو حیان [illegible]
[illegible]
[illegible] و بعضی گفته اند حجاج بن مطر [illegible] ثابت آنرا اصلاح نموده [illegible]

[illegible]

اصلاح کرده و اصلاحی دیگر نیز از مقاله اول و از جمله کتب بطلمیوس که بعربی نقل شده کتاب ثمره است که از برای سوری نام شخصی از شاگردان خویش تألیف نموده و ابراهیم بن الصلت آنرا
بعربی نقل کرده و حنین بن اسحق اصلاح آن نموده و مقاله اولی را از آن [illegible] تفسیری کرده و ثابت بن قره نیز جمیع آن مقاله را تفسیر نموده و همچنین عمر بن فرخان و ابراهیم
بن الصلت و تبریزی و بتانی آنرا تفسیرات نموده اند دیگر کتاب موالید و کتاب حرب و قتال و کتاب استخراج سهام و کتاب تحویل عالم و کتاب [illegible]
[illegible] و کتاب [illegible] و کتاب [illegible] و کتاب ترجمه بطریق جدول و کتاب احوال کواکب و کتاب جغرافیا یعنی صورت معموره ارض و این کتاب را
کندی بعربی نقل کرده [illegible] **ابرقلس** اسکندرانی [illegible] بوده عالم بعلم عدد مشهور [illegible] کتاب مقالات [illegible]
و خواص آن از تصانیف اوست [illegible] بر آن کتاب [illegible] کرده و مقدار و منزلت مصنف [illegible] **بطلمیوس** [illegible]
بعد از اسکندر [illegible] و بغایت حریص بوده در تحصیل علوم [illegible] تفتیش [illegible] و در جستجوی دانش [illegible]
[illegible] علم و احوال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بطلمیوس صاحب مجسطی [illegible] بطلمیوس [illegible]
او بوده **باذنیس** رومی [illegible] از تصانیف است [illegible] کتاب [illegible] **بنیس** رومی عالم بوده بعلوم ریاضی [illegible]
هندسه [illegible] بطلمیوس [illegible] ثابت [illegible] مقاله [illegible] از کتاب اقلیدس [illegible] **مانالاوس** هندسی
رومی [illegible] **بقراط** [illegible] ثابت بن قره [illegible] بقراط [illegible]
[illegible] بقراط [illegible]
[illegible] بقراط [illegible]
[illegible] بقراط [illegible]
ابن [illegible] **بختیشوع** بن جرجس بن بختیشوع جندیشاپوری طبیبی است [illegible] ابی العباس سفاح اول خلفای بنی عباس [illegible] هارون الرشید [illegible]
کرده در صناعت طب [illegible] ابو جبرئیل [illegible] محمد بن اسحق [illegible] در کتاب خویش ذکر او کرده و گفته
که او مشهور بوده نزد ملوک [illegible] رشید و امین و مأمون و معتصم و واثق و متوکل [illegible]
در [illegible] کتاب [illegible] جبرئیل [illegible]
جندیشاپور است [illegible]
مذکور [illegible] جندیشاپور [illegible] ایام مهدی [illegible]
[illegible]
بختیشوع [illegible] بختیشوع [illegible] بختیشوع [illegible]
[illegible] هارون الرشید [illegible]
[illegible] هارون الرشید [illegible]

حذاقت او ست باید که از برای من [illegible] طبیبی [illegible] عرض کرد [illegible] بختیشوع نام [illegible]
فرمود رشید پرسید که دیگر چه باعث شد که او را [illegible] عرض کرد [illegible] والده [illegible]
[illegible] اگر در حیات باشد او را حاضر کرده [illegible] پس چند روز [illegible] بختیشوع را آورده و چون داخل مجلس رشید گردید رشید او را
گرامی داشت و خلاع گرانمایه سرافرازی و مالی وافر بخشید و فرمود باید که او رئیس اطبا باشد [illegible]

بختیشوع بن جبرئیل طبیبی است
در کمال حذاقت و از خاندان طبابت [illegible] و چون خلافت به واثق قرار گرفت محمد بن عبدالملک [illegible] بختیشوع مذکور [illegible]
[illegible] تمام [illegible]
[illegible] بختیشوع روان کرد [illegible] واثق [illegible] متوکل [illegible]
[illegible] بختیشوع [illegible] رسید [illegible]
[illegible] طب [illegible] متوکل [illegible]
[illegible] متوکل [illegible] بختیشوع [illegible]
[illegible] بختیشوع [illegible]
این جمله بختیشوع گفت [illegible]
[illegible] بختیشوع گفت [illegible]
[illegible] متوکل [illegible] بختیشوع را [illegible] روایت کرده اند که روزی بختیشوع
مجلس متوکل در آمده [illegible] متوکل [illegible] بختیشوع [illegible]
مشغول شده [illegible] متوکل [illegible]
[illegible] بختیشوع گفت [illegible] متوکل [illegible]
[illegible] بختیشوع [illegible]
[illegible]
[illegible] بختیشوع است [illegible] متوکل
[illegible]
[illegible] متوکل [illegible]
[illegible]
[illegible] هزار دینار [illegible]
[illegible] هزار دینار [illegible]
شش هزار دینار [illegible]
[illegible] بختیشوع مذکور [illegible] **بختیشوع** [illegible]

[illegible] **بختیشوع** [illegible] بختیشوع [illegible] خلیفه [illegible]
کرده [illegible] ثابت بن قره [illegible] ثابت بن سنان صاحب تاریخ [illegible]
[illegible] حرف ثاء [illegible] **ثاوفیلس** [illegible]
[illegible]
[illegible] **ثاذوق** طبیبی است در اوایل اسلام [illegible] حجاج بن یوسف [illegible]
[illegible] **ثوفیق** بن محمد بن [illegible]
بن عبدالله بن محمد [illegible]
[illegible] **التمیمی المقدسی** الطبیب [illegible] محمد بن [illegible]
[illegible] بیت المقدس [illegible]
[illegible] تریاق [illegible]
[illegible]
[illegible] یعقوب بن
[illegible]
[illegible]

حرف ثاء [illegible] **ثامسطیوس** [illegible] ارسطاطالیس [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible] یحیی بن عدی [illegible] ابراهیم بن [illegible]
[illegible] **ثالیس** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ثاملیطوس** [illegible] ارسطاطالیس [illegible]
[illegible] ارسطاطالیس [illegible]
[illegible] **ثاوذوسیوس** [illegible]
[illegible] **ثاون** اسکندرانی [illegible]
[illegible] بطلمیوس [illegible]
[illegible] **ثیوذوروس** [illegible] بطلمیوس [illegible]
[illegible] **ثاذون** طبیبی است [illegible] اسلام [illegible] حجاج بن یوسف [illegible]

آورده‌اند که روزی طبیبی حجاج در آمد حجاج پرسید ... گفت ... [illegible]

بنداخت و دیگر ... آن گروه ثمسطس خطیبی است یونانی از تلامذه ... که خطب ... یونان بوده ... [illegible]

فلسفه ... [illegible]

خطابه کرده ... ثوفیلس ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... ثوفیل ... [illegible]

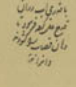
... ثابت بن سنان ... [illegible]

[illegible]

و بر زبان میآید گفتم راست گفتی و چنین خواهد بود با طالع ولادت خویش را بنمای پس او رقم نکاشته او و طالع ولادت خود بیاورد آورده را دیدم که سهم الغیب در برج
خود بود با در به مشتری و سهم السعادت گفتم ای عزیز این نیست که تکلم میکنید نه تو هرچه در طالع این شخص منسوب است به سبب او اهل آن محسن بن ابراهیم صابی را کود
مراحی ... شد ابو الحسن مذکور او سر بزد آورد و سعی در حافظ کرده بر خواست و هیچ نگفت و بردم او را گفت چه خواطر میرسد و به تدبیر کنیم پس ... ام بیرم
گفت در این باب این شخص بپرسید بگانه روز دیگر و محسن مذکور گویدکه بعد که ... گانه و سیم روز شد آن شب این معارضت کرد ابو الحسن مذکور آخر روز جمعه که یازده
شب از ماه شوال سنه تسع و ستین و ثلثمائه بود وفات یافت و ولادت او در روز شب جمعه که دو شب از ذی الحجه سنه ثلث و ثلثین و ثلثمائه اتفاق افتاده شده

ثابت بن قره بن مروان بن ثابت بن کرایا بن ابراهیم بن کرایا بن ابو موسی بن سلامانس ابو الحسن الحرانی الصابی از اهل حران و در مدینه بغداد مشغول بوده
و غالب بروی فلسفه و در ایام معتضد عباسی بوده و براوردن علوم ... منطق و حساب هندسه و نجوم و هیئت بر این موجب کتاب المدخل الی کتاب اقلیدس
کتاب المدخل الی المنطق ترجمه کتاب ارسطاطالیس اختصار کتاب ... و در سنه احدی و عشرین و مائتین در بلده حران بوده و هیئت از وی حرانی کرده و در خدمت
محمد بن موسی بن شاکر از بلاد روم معاودت نموده در حران بوی برخورده و او را مردی یافت فصیح یافت و او را با خود به بغداد آورد و بعضی گفته اند که او خود آمده بخانه
محمد بن موسی نزول کرده و بتحصیل علوم مشغول شد از آن جهت محمد بن موسی در مقام رعایت او شده او را بخدمت معتضد رسانیده و بعد از آن مرکز را نظام داده و دان وسیله
سایر صابیه داخل عراق شدند و احوال ایشان از انجا ارتفاع یافت و بمراتب عالیه ترقی نمودند و ثابت مذکور در خدمت معتضد بجلیل مراتب اعلی منازل جلیس یافت تا حدی
که در حضرت او همه وقت نشستی و محادثت و مضاحکت میان ایشان گذشتی و معتضد احیانا که روی سخن با وی داشت با هیچ یک از وزرا و خواص خود نبود و او را اعتقاد صنعت
او عجیب بوده در ورقی چند بخط الی علی محسن بن هلال صابی بنظر رسید با اشتمال بر ذکر نسب ثابت بن قره پس چنان پسندیدم که بعبارت پسندیده و بصورت ایراد نمایم و بر آن که تعلق
مذکور در این باب بجهت کتاب سکون بین حرکتی ... و مقالات او کتابی را العرب برای نوشته زیرا که در آن کتاب نظر بر رسالة الکندی نوشته و تهذیب موسوم
بعیسی بن اسید ... از عبریه ترجمه کرده و ثابت نمود آن ترجمه را اصلاح نموده و او جمیع این مجموعه را بین ... کتاب ثابت در آن کتاب رد کرده
املا کردی ... و ثابت این کتاب را بعد از آنکه تصنیف نمود نزد یحیی بن حنین فرستاده و یحیی آنرا بغایت مستحسن داشت و در اقران بخط خود نسخهای بسیار از تصنیف آن
نوشت و آن کتاب را بستود کتاب شرح سماع طبیعی کتاب ارطوغ اسطوانه کتاب در بیان سبب شوری آب دریا کتاب در اختصار کتاب جالینوس در ادویه مسهله
کتاب در بیان آنکه دو خط مستقیم چون از زاویه حاده بر هیئه ... کتاب الحدود ... کتاب
در استخراج مسائل هندسی کتاب در مربع و قطر آن کتاب در آثار کسوف کتاب در علت کسوف شمس و قمر قبل از اتمام آن وفات یافت و آن کتاب را کسی تمام ساخته
جمعی از اهل عصر اراده تتمیم آن نمودند اما از عهده بر نیامدند کتاب در جواب کتابی که احمد ابن طیب بوی فرستاده کتاب در تحریص مردم بر تعلم طب و حکمت که برای پسر
خویش سنان نوشته و رساله که در جواب دو مکتوب محمد بن موسی بن شاکر نوشته در مسئله زمان کتاب در بیان متفرقات کتاب احکام ... کتاب در آداب سوال
طبیب ... کتاب در علم ... کتاب در ابطال حرکت فلک البروج و مرتبه آن سه کتاب در تسهیل مجسطی ... تمام نرسیده و کتاب در اعداد
متحابه کتاب الات ساعات که رخامات نیز مینامند کتاب در عمل شکل مجسم ... کتاب ایضاح و جهی که بطلمیوس
ذکر کرده که آن استخراج نموده اند مقدمات میراث ... کتاب در ... واختلاف ... کتاب در جواب سوال ابو الحسن علی بن یحیی
المنجم ... موسیقی ... کتاب ... مقاله ... موسیقی ... استخراج کرده جوامع که بر مقاله اولی
از ... مقاله بطلمیوس نوشته جوامع که برای ... نوشته ... کتاب در قطع مخروطات کتاب در مساحت جسام مکافیه کتاب
... کتاب ... کتاب اول ... کتاب ... مقالات جالینوس ... مقاله کتاب ... مصری ...

منسوب بجالینوس کتاب در مخالفات طول کتاب در اشکال طرف خطوطی که بر ملی ... کتاب در شکل مشهور بقطاع مقاله در هندسه که برای اسحق بن حنین
نوشته کتاب در وجع مفاصل و نقرس کتاب در صفت کون جنین کتاب در طبقاتی که بعضی از ... جوامع که بر کتاب بقراط در آب و هوا و بلدان نوشته کتاب در
جاهای که در دیده حادث گردد کتاب در ... جوامع که بر کتاب جالینوس در ... نوشته مقالات در اوراق ... در سودا و سوء مزاج مختلف
... برای بقراط کتاب در ... جوامع کتاب جالینوس در ... کتاب در او جامع کرده و ... جامع ... کتاب در جوامع ...
... مقاله در ... کتاب در علم نفس کتاب در کیفیت تصرف در اشکال قیاس کتاب ... و در حساب کسوف شمس و قمر از ...
... مقاله در حساب کسوف شمس و قمر کتاب ... کتاب در طریق اکتساب فضایل کتاب در نسبت مؤلفه رساله در ... کتاب ... نار ... مقاله
... کتاب در ... کتاب در مساحت قطع خطوط کتاب در ... جوامع کتاب جالینوس ... کتاب ...
کتاب در شرح ... کتاب در ... کتاب ... اقسام ادویه کتاب در ...
ادویه کتاب ... مقاله در تصحیح مسائل جبر ... هندسه کتاب در ... اصلاح مقاله اولی از کتاب ابلونیوس
در قطع ... مقاله ... اصلاح ... شرح و ایضاح ... مفهوم ... اصلاح نموده باشد
از مجسطی نسخه را که اسحق بن حنین آنرا از عبری نقل نموده چنان اصلاح که ... اختصار نموده کتاب مجسطی را اختصار ... از مقاله ...
اصلاح نموده ... مقاله ... کتاب اقلیدس ...
کرده ... شرح و ایضاح مقاله ... آن ... ذکر ... محسن بن هلال نقل کردم ...
در نجوم و هندسه ... ثابت ...
ثابت ... مسئله که معتضد از وی سوال نموده ... رساله ... کتاب در سیاست
رساله ... بطلمیوس ... رساله در حل ... کتاب سیاست افلاطون ...
... رساله ... شرح مذهب صابیه ... ثابت بن سنان
بن ثابت بن قره ... رساله ... منسوب ... نوشته
رساله دیگر در ... رساله در ... رساله در ... رساله در ...
در بیان آنکه چگونه حیوان برای تضحیه قربان ... رساله ... رساله ... در ... نماز ... کتابی بود سریانی که کسی آنرا



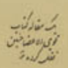
نقل نموده و در آن کتابی بود در موسیقی ... و رسالی دیگر ... در موسیقی ... و ابو الحسن بن سنان برای من حکایت کرد
... ثابت بن قره حکایت کرده که روزی بعیادت ... آواز ... گفت ...
... گفت ... ثابت ...
آواز ... آن ... گفت ...
کرد ... او را ... آورد ...
... و ... در آن خانه بود ...
شده بود ... ثابت ... ثابت ...

میدویدم چون نزدیک خلیفه آمد خلیفه گفت یا ثابت این چه سبب است که امروز از تو خبر رسید ثابت عرض کرد که یا مولای دیروز بر در دکان این قصاب گذر میکردم میدیدم
جگر گوسفندی را همچنان خام ورق ورق میکرد و نمکی بر آن میپاشید و میخورد و من از خوردنش تقذر میکردم که عنقریب او را سکته روی خواهد داد و چون دیدم که حاجت چنین خواهد
شد دوائی برای سکته ترتیب کرده با خود میداشتم هر روز چون از آنجا میگذشتم و فریاد و احوالش شنیدم گفتم که قصاب مرد گفتند بی شک [illegible] مرد دانستم که جان
سکته عارض شده بر سرش حاضر شدم نبضش یافتم و بهمان علم [illegible] داروی چندان بردم که حرکت نبضش پدید آمد [illegible] دوائی داده [illegible] باز گشتم
گشوده مزد خوردن [illegible] گوشت دراج بخورد و فردا از خانه بیرون خواهد آمد والله اعلم وفات ثابت بن قره در شب پنجشنبه [illegible] تمام [illegible]
بود حرف الجیم فی اسماء الحکماء جالینوس الحکیم الطبیب الفیلسوف الطبیعی الیونانی از مدینه فرغامس [illegible] امام طب و رئیس طبیبین بود و کتب جلیله در
صناعت طب و غیر آن از علم طبیعت و علم برهان تألیف نموده و خود در زمان [illegible] تصانیف [illegible] مشتمل بر چند ورق نوشته [illegible] طریق تعلم آن [illegible]
زیاده بر کمیت تألیف در قلم آورده ابو الحسن علی بن الحسین المسعودی میگوید جالینوس بعد از زمان مسیح علی نبینا و علیه السلام بوده [illegible] سال و بعد از بقراط [illegible] سال
و بعد از اسکندر [illegible] و بعد از [illegible] ارسطو [illegible] الکتب الطبی [illegible] یعنی بقراط و جالینوس کسی نبوده [illegible] جالینوس از [illegible]
آسیا بوده که واقع است در شرقی قسطنطنیه و اسم مدینه [illegible] بوده و بعضی [illegible] گفته اند [illegible] بوده که ملوک [illegible] هرکه را او ملوک [illegible]
[illegible] و جالینوس در عصر [illegible] قیصر بوده و او [illegible] که مالک [illegible] بود [illegible] در اطراف بلاد گشته [illegible]
[illegible] بوده با ملوک [illegible] برای [illegible] در جمیع علوم طب و حکمت و علوم [illegible]
علوم بقراط را که [illegible] بوده [illegible] کرده و کتب او را شرح [illegible] نموده [illegible]
[illegible] چند [illegible] معروف و معلوم [illegible] علم [illegible] زمان خود بوده [illegible]
گفته که در آخر دولت قیصر در بیت المقدس شخصی ظاهر شد که [illegible]
[illegible] مدت زندگانیش [illegible] سال بوده مقتدای طب [illegible]
او بوده [illegible] علم طب [illegible] جالینوس [illegible] عالم [illegible]
بلیغ است [illegible] کتاب [illegible] مقاله [illegible] نوشته [illegible] بعلوم ارسطاطالیس
بوده [illegible] کتابی [illegible] اسباب [illegible] روح [illegible]
اسقیلیاوس [illegible] بعضی [illegible] کتابی [illegible] جالینوس [illegible]
[illegible] جالینوس [illegible] علوم [illegible]
[illegible] کرم [illegible]
[illegible] کرم [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
جالینوس [illegible] جالینوس [illegible] کتابی [illegible]
جالینوس آن [illegible]
[illegible]

مطالعه کنند و در آخر روز آن را بر مردم عرض نمایند و هر گاه از ملوک چیزی قبول کردی و دلالت نمود گفت [illegible] [illegible] در صدر رساله [illegible] ذکر میکند و کلام جمیع [illegible]
تتبع و تصحیح نموده کسی را از قدما [illegible] که [illegible] گرفت و تصنیف [illegible] علوم [illegible] ارسطو [illegible]
و تسهیل مشکلات [illegible] بلیغ [illegible] داشت و در عصر او فلاسفه بسیار بوده [illegible] کتاب خود آورده که
ظهور جالینوس بعد از [illegible] ششصد و [illegible] سال از وفات بقراط بوده [illegible] اول ایشان [illegible]
مخرج طب است [illegible] که جالینوس در زمان ملوک طوایف در ایام [illegible] بوده [illegible] وفات [illegible]
[illegible] جالینوس نزد ملوک [illegible] و برای رفع حاجات [illegible]
[illegible] بسیاری [illegible] برای صلاح مردم [illegible] جالینوس
[illegible] جالینوس [illegible] اسکندر [illegible] بزرگ [illegible]
و وقت جالینوس نیز در ایام ملوک طوایف بوده و میان مسیح و او [illegible] مسیح علیه السلام [illegible] جالینوس [illegible]
و خلافی مردم در آن کرده اند [illegible] کلام [illegible] اقاویل مختلفه
مورخین [illegible] تاریخ [illegible] اسکندر [illegible]
پس مضمون [illegible] قیصر است
[illegible]
[illegible] قیصر [illegible]
[illegible]
[illegible] جالینوس [illegible]
[illegible] جالینوس [illegible]
[illegible] جالینوس [illegible]
قیصر [illegible] مسیح علیه السلام [illegible]
[illegible] جالینوس [illegible]
[illegible] جالینوس [illegible] عالم [illegible]
[illegible] جالینوس [illegible]
[illegible] مسیح علیه السلام [illegible] جالینوس [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] مسیح علیه السلام [illegible]
بوده اند [illegible] عیسی علیه السلام [illegible]

[illegible]

شد بنابر این ظاهر و معالجه بهره و منزلت و بسیار فنون بترجمه و حفظه بسته و یا مشد هیئت از تاریخ جالینوس انچه بنسبت او ترتیب اکنون تفصیل اهم مصنفات او را و نقول و شروح اثر گوید
محمد ابن اسحق الندیم در کتاب خود که از جمله سعادات که حق [illegible] روزی شد یکی این بوده که هر چه حنین بن اسحق و عیسی بن یحیی و دیگران از کتب متقدمین بعربی نقل نموده بعضی آنرا
مردم بحنین نسبت میدهند و چون رجوع بحکیم معرفت کتب جالینوس که حنین آنرا بسوی علی بن یحیی برده معلوم میشود که آنچه حنین نقل کرده بیشتر آنست که بسریانی نقل کرده
و شاید که او اصلاح نموده باشد چیزی را که دیگری بعربی نقل نموده و اکنون تفصیل اهم کتابهای شانزده گانه جالینوس که طالبان طب آنرا بر توالی میخوانند کتاب الفرق یک مقاله
کتاب الصناعة یک مقاله کتاب طوثرن در نبض یک مقاله کتاب شفاء [illegible] دو مقاله کتاب مقالات خمس در تشریح کتاب اسطقسات یک مقاله کتاب مزاج سه مقاله کتاب قوی
طبیعیه سه مقاله کتاب علل و امراض شش مقاله کتاب النبض الکبیر شانزده مقاله یک مقاله آنرا حنین بعربی نقل نموده کتاب بحرانات دو مقاله کتاب ایام بحران سه مقاله کتاب
حیلة البرء این کتاب را حبیش نقل کرده و حنین اصلاح نموده شش مقاله این است کتابهای شانزده گانه مرتب جالینوس و سوای آنچه مذکور شد دیگری نقل کرده و جالینوس را
حنین نقل نموده و اما خارج از این شانزده کتاب کتاب تشریح الکبیر پانزده مقاله کتاب اختلاف التشریح دو مقاله کتاب تشریح الحیوان المیت یک مقاله کتاب تشریح الحیوان الحی
دو مقاله کتاب علم بقراط بالتشریح پنج مقاله کتاب علم ارسطاطالیس بالتشریح سه مقاله کتاب تشریح الرحم این کتاب را هم حبیش نقل نموده کتاب حرکات الصدر و الریه سه مقاله



دو مقاله کتاب حرکة النبض و ایضا اصطفن نقل و حنین اصلاح نموده

اصطفن بن بسیل آنرا بعربی نقل نموده و حنین اصلاح کرده کتاب العلل ایضا اصطفن نقل و حنین اصلاح نموده و یک مقاله کتاب [illegible] برای محمد بن عبدالملک الزیات
بعربی نقل کرده و چهار مقاله کتاب الحاجة الی النبض یک مقاله حبیش نقل کرده و کتاب [illegible] یک مقاله حبیش نقل کرده و کتاب الحاجة الی النفس [illegible] آنرا اصطفن [illegible]
حنین نقل نموده و یک مقاله کتاب [illegible] بقراط و افلاطون ده مقاله حبیش نقل کرده و کتاب [illegible] حبیش نقل و حنین اصلاح نموده هفده مقاله کتاب [illegible] حنین
نقل نموده کتاب [illegible] حنین نقل نموده یک مقاله هم بعربی و هم بسریانی کتاب [illegible] المزاج المختلف حنین نقل نموده یک مقاله کتاب الامتلاء اصطفن ترجمه کرده یک مقاله کتاب [illegible]
المفرده حنین نقل کرده یازده مقاله کتاب الاورام ابراهیم بن الصلت ترجمه کرده یک مقاله کتاب [illegible] حنین نقل کرده دو مقاله کتاب [illegible] حنین ترجمه کرده
یک مقاله کتاب المرة السوداء اصطفن نقل نموده یک مقاله کتاب [illegible] حنین نقل کرده سه مقاله کتاب التقدمة المعرفة عیسی بن یحیی نقل نموده یک مقاله کتاب [illegible] حنین نقل کرده
یک مقاله کتاب الفصد عیسی بن یحیی نقل کرده و ترجمه اصطفن نموده یک مقاله کتاب صرع الاطفال ابن الصرع هم بسریانی و هم بعربی نقل نموده یک مقاله کتاب التدبیر الملطف حنین نقل کرده

یک مقاله کتاب قوی الادویه [illegible] حنین نقل کرده

سه مقاله کتاب [illegible] بقراط الامراض الحاده حنین نقل کرده یک مقاله کتاب الکیموس [illegible] حبیش بعربی نقل کرده یک مقاله کتاب [illegible] الادویه عیسی بن یحیی
نقل کرده دو مقاله کتاب ترکیب الادویه حبیش نقل کرده هفده مقاله کتاب [illegible] حنین نقل کرده یک مقاله کتاب التریاق یحیی بن البطریق نقل نموده یک مقاله کتاب فی
ان الطبیب الفاضل فیلسوف حنین نقل نموده کتاب الریاضة بالکرة الصغیرة حبیش نقل کرده دو مقاله کتاب در بیان کتب صحیحه بقراط حنین نقل کرده یک مقاله کتاب [illegible]
علی تعلم الطب حبیش نقل کرده یک مقاله کتاب امتحان الطبیب حبیش نقل کرده یک مقاله کتاب [illegible] طبیب که چگونه باید آنرا ثابت نقل نموده یک مقاله کتاب [illegible] پانزده
مقاله و لیکن بعض این کتاب موجود است کتاب تعریف المرء عیوب نفسه آنرا ترجمه نموده و حنین اصلاح کرده یک مقاله کتاب الاخلاق حبیش آنرا نقل کرده چهار مقاله کتاب
انتفاع الاخیار باعدائهم حنین نقل کرده یک مقاله کتاب ذکر افلاطون فی طیماوس [illegible] آن موجود است و آنرا حنین نقل کرده و سه مقاله [illegible] را اسحق نقل نموده
کتاب فی ان المحرک الاول لا یتحرک حنین آنرا نقل کرده یک مقاله کتاب فی ان قوی النفس تابعة المزاج البدن نقل کرده آنرا حبیش یک مقاله کتاب [illegible] اصطفن نقل کرده
و اسحق نیز برای علی بن عیسی نقل نموده و من در کتاب نقد جالینوس و این کتاب نزد ان رساله صغیره مشهور است ملکه این کتاب [illegible] حنین بن اسحق آنرا از یونانی
بعربی نقل نموده و تهذیب آن نموده و مقدمه بر آن افزوده و بعض کلام جالینوس را آورده و بعضی از جالینوس [illegible] خلاصه مضمونش اینکه میگوید در بعضی از نوادی [illegible]
قومی را [illegible] و زنان [illegible] که بعضی بعضی را فصد میکردند بدون معرفت و دیدم مردی را که دیگری را فصد کرده و رگی از ذراع او بر تر از شریان [illegible]
که از شریان شکافته بشود و پس [illegible] سر [illegible] و از آن [illegible] عرقی [illegible] جانب [illegible] که گویی عصب است و [illegible] بوده چندان [illegible] شد

قریه بوده متعلق [illegible] او جنه بوده چون [illegible] انوشیروان

و بعد از بازگردن نیز [illegible] در آن ظاهر شد پس خود برید آن [illegible] را بجای [illegible] که در درون رگ گشته شد جالینوس بعد از نقل این حکایت بسیار [illegible]
و سبب گفته و من میگویم این حکایت دلیل است بر آنکه جالینوس تمام اقلیم مصر را سیر کرده است چرا که نوبه و بوادی [illegible] در آخر اقلیم مصر واقع است از جانب جنوب

جبرئیل بن بختیشوع بن جورجیس بن بختیشوع جندیسابوری بدانکه اهل جندیسابور جمیعه اطبا بوده و میان ایشان حذاق بوده اند و ازین کار سر و اهل انجا
درین صناعت مشهور بوده اند سبب آنکه شاپور بن اردشیر با فیلیپس قیصر روم بعد از فتح سوریه و انطاکیه صلح کرده و دختر او را بزوجیت خویش طلبید قیصر دختر را
رها داد پس شاپور قبل از آنکه دختر را بسوی وی آورند امر نمود تا شهری بر شکل قسطنطنیه بنا نهادند و آن شهر جندیسابور است و در سریانی [illegible] مذکور است که [illegible]
موضع را برای شهر [illegible] و مالی بسیار در ثمن آن قریه بصاحبش بذل نمود و آن مرد راضی نشد و مردی که در کنار بود و ندی از [illegible] و عمله پرسیدند که عمارت
این شهر که میکنید و بانی آن کیست چون معین نشد و بود میگفتند جندی شاپور و بگرد دیس [illegible] کلمه اسم آن شد و چون دختر قیصر را با آنجا نقل کردند با او از اهل
قسطنطنیه از هر حرفت و پیشه قومی را و از اطبای حاذق نیز چندکس از افاضل ایشان با او به آنجا منتقل شدند و بعد از آن شروع نموده تو سالار تعلیم نموده
و همواره کار طبابت در آنجا روز بروز مضاعف و ترقی گرفت تا اهل آنجا در آن صناعت فایق و سرآمد گشتند بحدیکه جماعتی طریقه ایشان را بر طریقه یونانیین و هند
ترجیح نهادند و دستورها و قانونها ابداع نمودند و کتابها جمع کردند تا آنکه در سال بیستم از ملک کسری اطبای جندیسابور بامر ملک جمع شدند و میان ایشان سوالات
و جوابات و مناظرات واقع شده سخن هر کس را ثبت و ضبط نمودند و بعد از آن مجلس جبرئیل نام داشت زیرا که او طبیب خاص کسری بود و بعد از وی سوفسطار
اصحاب او و دیگر یوحنا و جماعت او و میان ایشان مسایل و تفریعات بسیار گذشت چنانکه مطالعه کنند آن چون تأمل نماید هر تحسین ایشان را بر کمال فضل و فراست
علم ایشان خواهد کرد و پیوسته بر این حال و منوال بودند تا منصور عباسی خلیفه شد و شهر بغداد را بنا نهاد و سبب مرضی که ورا عارض شد جورجیس بن بختیشوع را
از آنجا طلبید چنانکه در احوال جورجیس عنقریب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و چون در سنه خمس و سبعین و مائه جعفر بن خالد برمکی مریض شد هارون الرشید بختیشوع را
بمعالجه او با شد زیرا که او طبیب است و چون خاص ملک شده دیگری را جرئت نکند مگر بامر ملک و چون جعفر صحت یافت بختیشوع را گفت میخواهم از برای من
طبیبی ماهر و هشیار بیابی تا پیوسته با من بوده اکرام و احسان درباره او مبذول دارم بختیشوع گفت حاذق تر از پسرم جبرئیل گمان ندارم که او درین صناعت
از من ماهرتر است جعفر مسرور شد و گفت او را بسوی من فرست و چون حاضر شد جعفر شرح داد مرضی را که همواره مقتضی آن بوده و کسی را محرم اسرار آن
ندانستی پس تدبیر کرد آنرا جبرئیل چنانکه در مدت سه روز آن مرض زایل شد بدین سبب جعفر را با او محبتی بهم رسید که او را چون جان خویش عزیز و گرامی میداشت
و ساعتی از وی جدا نشستی بود و اول شروعش با او واقع شد در آن اوقات چنان اتفاق افتاد که محبوبه از محبوبات رشید را در حالت تمطی و خود را از هم
کشیدن که خمیازه میگویند عارض شد آنکه دستهایش که بر بالا برده بود بر حال نهایت در هوا مانده وقادر نبود که بزیر آورد و اطبا معالجه آن بالیدن و روغن
مینمودند و از هیچ اصلا فایده ظاهر نشد و خاطر رشید گران آمد و با جعفر از آن بهای خود اظهار کرد که خانه دختر چنین علیل مانده جعفر عرض کرد که یا مولای برای [illegible]
هست بسی ماهر و پسر بختیشوع است اگر او را نیز فرمان باشد که نظری در این مرض کند شاید که تدبیری بخاطرش رسد پس رشید امر کرد که او را حاضر کردند
و رشید اول بار نام او پرسید گفت جبرئیل دیگر پرسید چه میخواهی معرفت تو بطب گفت گرم را سرد و سرد را گرم و خشک را تر و تر را خشک معالجه کنم
رشید بخندید و گفت در واقع نهایت آنچه طبیب در صناعت خود بدان محتاج است همین است پس احوال صبیه را برای او شرح کرد جبرئیل گفت اگر امیر المؤمنین بر من
خشم نخواهد گرفت و بنده را در معرض خطا نخواهد آورد تدبیری بخاطرم میرسد رشید گفت بگوی که آن چیست عرض کرد دختر را چنانکه هست بایدر برده بمیان همین
جمع و همین مجلس در آورد تا بر آنچه من کنم بخشم و غضب تعجیل و مبادرت نفرمایی پس رشید امر نمود تا جاریه را از حرمسرای بمجلس در آوردند و چون نظر جبرئیل بر وی
افتاد بجانب او دویدن آغاز نهاد و چون نزدیک رسید دست فراز کرده بمجا دامن جاریه را گرفت چون [illegible] بخواهد او را برهنه مشوف سازد از آن حرکت [illegible] منقبض شد

و سندت حیا و از رجوع جالینوس و اگر دیده دست فرو آورده و دامان خود گرفت جبرئیل برگشت و گفت یا امیرالمؤمنین همین بود و علت زایل گشت رشید متعجب مانده بر
کرد جاریه را تا استفا همین لب [illegible] حرکت در حرکت او جائی که در مجلس رشید و جمیع حاضران [illegible] فرو گرفت در ساعت پانصد هزار درهم بجایزه
جبرئیل اعطا فرمود و عظیم [illegible] او را [illegible] اطبا [illegible] انداخته است و چون از سبب علت سؤال کردند تقریر نمود که این جاریه را از حرکت و شدت حرارت در حال
مجامعت خلطی رقیق در اعضا انصباب یافته بود و چون آن حرکت دفعی پیدا شد و فضول رطوبت عصاب [illegible] گردید تحلیل یافت که حرکتی مانند آن حرکت با حرارت منبسط شود
و آن فضول را تحلیل برد و این جواب [illegible] است لهذا در کتاب منهاج الطب گفته شده است که طبیب باید متیقظ و ذکی باشد و قادر بر استعمال قیاس و استخراج وجوه علاج
از نزد خویش و آنچه نمود [illegible] نزد رشید [illegible] هر کس را حاجتی که بوده باشد جبرئیل او واسطه کند که هر چه التماس
البته اجابت [illegible] چنان شد که سروران و سرداران نزد او میرفتند و در هر مهم [illegible] و از روز که او بخدمت رشید پیوست [illegible]
پانزده سال [illegible] رشید را مرضی عارض نشد مگر مرضی که در طوس عارض شد که بآن مرض در گذشت و یوسف بن ابراهیم مولای ابراهیم بن المهدی حکایت کرد
که مولای من ابراهیم بن مهدی مذکور را از جبرئیل بن بختیشوع پرسید که مسکن جالینوس کدام موضع از زمین روم بود گفت مسکن او آنوقت وسط زمین روم بوده [illegible]
آن موضع طرفی از اطراف زمین روم است زیرا که حد روم در ایام جالینوس از جانب شرق ناحیه [illegible] فرات [illegible] و آن موضع محل اجتماع لشکر
فارس و روم بوده [illegible] لشکر جانبین [illegible] و حد دیگر [illegible] ناحیه شمال ارمنیه و از ناحیه [illegible] جنوب [illegible]
من بر سخن او انکار کردم و گفتم هرگز روم را [illegible] موسوم است [illegible] الی هذه الغایة
[illegible] مولای من ابراهیم بن المهدی [illegible] جبرئیل است [illegible]
[illegible] کرده [illegible] تسلیم کردم
سخن جبرئیل را [illegible] جالینوس [illegible] رشید [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] رشید [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] رشید ابراهیم بن عثمان بن نهیک [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم بن مهدی [illegible]
[illegible] معلوم شد [illegible] شرقی و غربی [illegible]
معلوم میشود [illegible] روم [illegible]
[illegible] جالینوس [illegible] روم [illegible]
[illegible] جالینوس [illegible] روم [illegible]
[illegible] مولای من ابراهیم بن مهدی [illegible]

بوده اند و فضلاء [illegible] و خلفاء [illegible] جبرئیل
[illegible] بختیشوع [illegible] مولای من [illegible]
پرسیدم که [illegible] روم [illegible] جالینوس [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] جالینوس [illegible]
[illegible] خانه امیرالمؤمنین [illegible] خانه جالینوس [illegible] خانه امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] خانه جالینوس [illegible] خانه جالینوس [illegible] خانه امیر
المؤمنین [illegible] جالینوس [illegible]
[illegible] جبرئیل بختیشوع [illegible] خلفا [illegible] خلفا [illegible]
و موالی [illegible] خلفا [illegible] جالینوس [illegible]
[illegible] خلفا
[illegible] خلفا [illegible] خلفا [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] خانه جالینوس [illegible] ابراهیم بن مهدی [illegible]
[illegible] جالینوس [illegible]
[illegible] جالینوس [illegible] ابراهیم بن مهدی [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] مولای من [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] فضل بن سهل ذی الریاستین [illegible]
[illegible] رشید [illegible] جبرئیل [illegible]
جبرئیل [illegible]
[illegible] رشید [illegible] رشید [illegible]
[illegible] رشید [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] فضل بن الربیع [illegible] جبرئیل [illegible] رشید [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] رشید [illegible] فضل بن الربیع [illegible] جبرئیل [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
بعد از فوت رشید [illegible] جبرئیل [illegible] امین [illegible] رشید [illegible]

و پیشتر اهتمام کردی که او را [illegible] و اطلاع جبرئیل بعد از آنکه کار امین رسید به [illegible] رسید و مأمون مستولی امر گردید فرمان فرستاد به بغداد تا جبرئیل را حبس کردند و چون حسن بن
سهل در سنه [illegible] و [illegible] مریض شد و اطبا در معالجه [illegible] شدند و هیچ فایده [illegible] جبرئیل را از حبس بیرون آوردند تا او را معالجه نمود و در اندک روزی صحت یافت جایزه
انعام مالی وافر به وی عطا فرمود و صورت حال به خدمت مأمون نوشت و التماس عفو نمودن مأمون [illegible] او را [illegible] داشت و از وی عفو نمود و چون در سنه [illegible]
و [illegible] مأمون به بغداد رسید امر کرد که جبرئیل در خانه خویش محبوس باشد و به خدمت او میخائیل [illegible] که داماد او بود به جای وی برداشت و بر رغم جبرئیل اکرام وافر
درباره او به تقدیم رسانید پس در سنه [illegible] مأمون را مرضی صعب طاری شد و معالجه [illegible] و صلاح [illegible] میخائیل را [illegible]
[illegible] آورد اطبا را و [illegible] مشورت کن در آنوقت برادرش ابوعیسی گفت یا امیرالمؤمنین رخصت ده تا جبرئیل حاضر شود [illegible]
و بشناسد مأمون تغافل نمود [illegible] و میخائیل [illegible] کرده و بعد از آنکه مأمون ضعیفتر شد چنانکه [illegible]
[illegible] جبرئیل و چون حاضر شد [illegible] اثر صلاح و استقامت پدید آمد مأمون [illegible] شد و بعد از چند روز صحت تام یافت جبرئیل
[illegible] ابوعیسی گفت چنین [illegible] که درباره او اکرام کرده [illegible] مأمون
[illegible] هزار [illegible] درهم او را عطا کنند و هرچه [illegible] از او گرفته بود از املاک و ضیاع [illegible] و چنان شد که بعد از این مأمون او را [illegible] خطاب کردی
[illegible] پدرش او را اکرام کردی گرامی داشت [illegible] جبرئیل
و لوازم خدمت به جای آورد و در سنه [illegible] عشر و مائتین جبرئیل مریض شد مرضی شدید و در آنوقت مأمون عازم بلاد روم بود و التماس کرد تا پسرش بختیشوع را در خدمت به بلاد
روم ببرد و چون بختیشوع حاضر شد مأمون با وی [illegible] او را اکرام کرد و [illegible] با خود ببرد و مرض جبرئیل به دراز کشید و به موت
انجامید پس وصیت نامه به خدمت مأمون فرستاد و [illegible] هزار دینار ترکه و این مقدار مال او را [illegible] بود و بعد از آنکه [illegible]
[illegible] و بعد از آنکه به وسیله کفالات و مصادرات و نفقات از دست [illegible] بود چنانکه یافته شد در طوماری [illegible]
که به خط خویش تفصیل نوشته بود و به پسر داده و وصیت نامه را به میخائیل داماد خویش [illegible] و روز فوت او جمعی عظیم از خاص و عام در دیر [illegible]
مدفون کردند و چون مأمون از بلاد روم معاودت نمود آن وصیت نامه را [illegible] بختیشوع پسرش [illegible] ذکر کرده [illegible]
تقریر نموده [illegible] نفقات و جرایات [illegible] جاری داشت و صورت [illegible] جبرئیل [illegible] رسوم و صلات [illegible]
برسم [illegible] هر ساله [illegible] ده هزار درهم [illegible] پنجاه هزار درهم [illegible] پنجاه هزار درهم [illegible] رشید [illegible]
صد هزار درهم [illegible] صد هزار درهم و از اصحاب رشید در هر سال [illegible] تفصیل داده [illegible]
چهارصد هزار درهم [illegible] پنجاه هزار درهم [illegible] هزار درهم ابراهیم بن عثمان [illegible] هزار درهم فضل بن الربیع پنجاه هزار درهم [illegible]
صد هزار درهم [illegible] بصره و سواد [illegible] در هر سال هشتصد هزار درهم و این جمله در ایام خدمت رشید [illegible]
خدمت [illegible] سیزده سال بوده [illegible] سوای صلات بزرگ [illegible] ذکر کرده و جمع کل آنچه مذکور شده [illegible] هزار هزار درهم [illegible]
هزار درهم [illegible] تفصیل داده که واقع شده در نفقات و صلات و کفالات و صدقات [illegible]
[illegible] هزار [illegible] صد هزار درهم و بعد از اینها [illegible] هزار دینار چنانکه [illegible] مذکور شد برای پسرش بختیشوع وصیت کرده مأمون [illegible] ابراهیم بن
مهدی حکایت کرده که [illegible] در مجلس محمد امین [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] عیسی [illegible]

ارغوه

ارغوه [illegible] مأمون غالب خواهد بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم بن مهدی [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible]
[illegible] جبرئیل گفت [illegible]
[illegible] جبرئیل گفت [illegible]
[illegible]
جبرئیل [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و بعینه ذکر کرده این حکایت را برای بختیشوع نقل کردم او به خط خویش [illegible]

جبرئیل

بن عبیدالله بن بختیشوع بن جبرئیل بن بختیشوع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

جبرئیل

[illegible]

[illegible]

٢٧

بیرون میآید با سر برسید که خلیفه در چه حال است او خبر داد که اینک و نفس رود با سر فرصت جسته بعیادت حنین رفت هنوز برگشته مامون بیمار شده و چون
با سر حاضر گشت خلیفه سبب غیبت پرسید سر گفت چون شنیدم که حضرت خواب فرموده و آن فرصت خواستم عیادت حنین بجا آوردم مامون پرسید چگونه دانستی که
من در خوابم گفت جبرئیل را خبر داد پس مامون شمار فرمود جبرئیل را و گفت ما ترا کمال خود اعتقاد کرده ایم با حال چه ربوده ازاین خانه بیرون جبرئیل گوید در مقام تفریح
برآمدم و ذکر حقوق خدمت شدم گفت رعایت خدمت ایمن بس که هر ماه صد و پنجاه درهم به بغداد در حضور حضرت گذارده بر حال عاید و خات جست

جعفر بن محمد بن عمر البلخی المکنی بابی معشر عالم اسلام حکام نجوم و صاحب تألیفات و تصنیفات شریفه مفیده در صناعت احکام مانند کتاب الطبایع و کتاب الالوف
کتاب المدخل الکبیر کتاب القرانات کتاب الدول والملل کتاب الاعلام کتاب الاقالیم کتاب البیع و امثال هذا کتاب مقالات کتاب المکث فی مکاول الموالید و غیر
ذلک و از جمله است زیج کبیر که جمیع اکثر علوم فلکیه است لکن بقول مطلق مجرد از براهین و کتاب زیج صغیر که معروف است بزیج قرانات گویند ابومعشر مشهور بجادو قرت
خمر و مس شرب آن نموده و هر ماه و وقت ابتلاء قرار امری عارض شدی و معاصر ابوجعفر محمد بن سنان بتانی بوده و از نجیم موفق عباسی برادر معتمد عباسی او در وقت
محاصره صاحب الزنج در بصره در خدمت و مصاحبت نیکو در علم نجوم از وی در میان مسلمانان فن شهرت داده گویند او در اول امر از اصحاب حدیث بوده و در جانب غربی
بغداد در باب خراسان منزل داشت و پیوسته با کندی معادات ورزیدی و علوم فلسفه بروی تشنیع زدی و عامه را بروی بشورانیدی پس کندی شخصی را برانگیخت
تا در نظر او نیکو باز نماید علم حساب و هندسه تا لاجرم ابومعشر چندی بر ادوات آن کرد و لیکن بکمال آن راه نیافت رجوع کرد بعلم احکام در فن رفته شراره از کندی منقطع
کرده گویند تعلم نجوم بعد از آنکه چهل و هفت سال از عمر او گذشته بود نموده و فاضلی نیکو و [illegible] بوده و [illegible] حدیثی صحیح که [illegible] قبل از وقوع نموده بود
فرموده تا زیانه چند بزد و همواره میگفتی که حکمی بصواب نمودم و بداهش آن عقوبت هم عمری دراز یافت گویند صد سال تجاوز زندگانی کرد و وفات و بقول بعضی در واسط
واقع شد و سوای تصانیف که سابقا مذکور شد کتاب مدخل صغیر کتاب زیج قرانات کشفت و چند بابت کتاب الموالید الکبیر که تمام نکرده کتاب مجالس علی
کتاب الاختیارات علی منازل القمر کتاب الطبایع الکبیر کتاب السهم و اعمار الدول کتاب قران النحسین فی برج السرطان کتاب الصور و الحکم صحیا کتاب الرجاعات
کتاب الامطار کتاب [illegible] کتاب ثبات علم النجوم کتاب الملال [illegible] تمام کرده کتاب الجمهره که در آن جمع کرده اقوال [illegible] در موالید کتاب [illegible] کتاب
تفسیر المنامات من النجوم کتاب القواطع [illegible] العلامات کتاب المدخل الصغیر کتاب زیج القرانات و الاجتماعات کتاب الاوقات علی اثنی عشر برج الکواکب کتاب سهام
الماکولات والملبوسات کتاب طبایع البلدان کتاب الامطار والریاح جمع تصنیفات و بیشتر از روی خط ابن القفطی نقل شد که او بخط ابن الجهم نوشته دیدم
که سند بن علی کتاب مدخل تصنیف خود را بابی معشر بخشید و ابومعشر انتحال نمود آنرا و بخود منسوب داشت زیرا که ابومعشر تعلم نجوم در کبر سن نموده و در تصنیف چنان کتاب
نرسیده و نیز مثل کتاب هشت مقاله در موالید و مثل کتاب قرانات و امثال آن همه تصانیف سند بن علی بوده و جعفر بن المکتفی بالله ابوالفضل از اولاد و فضلا فاضلی
کبیر القدر عالم بعلوم متعدده از علوم اوائل بوده کمال التبحر [illegible] داشته لیکن [illegible] در تعلیم [illegible] فایده [illegible] تالیفات نیکو در علوم
قدیمه داشته و معرفت تمام [illegible] و [illegible] کمال اهتمام [illegible] و مقدار هر یک در علم داشته [illegible] ابوالفضل جعفر بن المکتفی در سنه
اربع وستین و [illegible] متولد شده و در [illegible] سنه سبع وسبعین و ثلثمائه وفات یافت فاضل و عاقل و عارف بسیاری از علوم قدیمه بوده و در [illegible] عضدالدوله
ببغداد آمد جانب [illegible] صحبت جعفر بن المکتفی بود و [illegible] میانه ایشان ملاقات شدی و هر وقت که عضدالدوله آمدی در موضعی خالی نشستی [illegible] مشغول شدی
عضدالدوله او را خواستی و چون [illegible] بروی [illegible] و لوازم اعظام و اکرام مبذول داشتی و خلوت کردی و [illegible] و [illegible]
مذکور شدی و [illegible] شنیدی که [illegible] آن مشاهده کردی [illegible] ابی الحسین هلال بن المحسن صابی در تاریخ خویش آورده که بخط
جعفر بن المکتفی [illegible] دیدم [illegible] ذوات الاذناب [illegible] و [illegible]

[illegible]

برکرم و از جمله آن [illegible] که در سنه خمس و عشرین و مائتین که نوبت خلافت معتصم بود خالی سیاه در روی آفتاب ظاهر گردید و این در روز سه شنبه نهم ماه رجب
سنه مذکوره بود و هفتاد و دو روز همچنین بعد از بیست و دوم رجب [illegible] روی داد و کندی ذکر کرده که این خال سیاه بر چهره آفتاب [illegible] ماند و بعد از آن معتصم
وفات یافت و همچنین دو کوکب ذوات الاذناب قبل از وفات معتصم ظاهر شد چنانکه قبل از فوت رشید نیز چندی از آن کواکب ظاهر شده بود و هم کندی ذکر کرده لیکن
خال سیاه [illegible] کسوف [illegible] بوده [illegible] مذکور [illegible] ذوات الاذناب [illegible]
[illegible] ابن المکتفی [illegible] ذوات الاذناب [illegible]
سرای جعفر القطایع [illegible] بغدادی [illegible] و کلام و اطلاعی نیکو بر علوم اوایل و اقوال مذهب [illegible]
در [illegible] و عمارات بوده و مذهب تشیع [illegible] وفات او در روز [illegible] سنه [illegible] در بغداد اتفاق افتاده در خانه خویش
مدفون کردید [illegible] روزگاری یافت جرجیس الفیلسوف [illegible] در مصر مقام داشتی [illegible] تحصیل علوم نموده بمصر رفت [illegible]
[illegible] در [illegible] رسیده و در کتاب خویش [illegible] طبیبی است [illegible]
فیلسوف [illegible] ابوالبقاء [illegible] سلامه [illegible] طب [illegible]
و [illegible] جالینوس [illegible] طب و فلسفه [illegible]
[illegible]
[illegible]
این است شعر [illegible]
[illegible] جرجیس بن بختیشوع [illegible] بختیشوع است که سابقا احوال او مذکور شد [illegible]
از تصانیف او کتاب [illegible] مشهور [illegible] ابوجعفر منصور [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] جرجیس بن بختیشوع [illegible]
[illegible] منصور [illegible] بختیشوع [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] جرجیس [illegible] بختیشوع [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] جرجیس [illegible] بغداد رسید منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible] جرجیس [illegible]
منصور [illegible] جرجیس [illegible]
[illegible] منصور [illegible] جرجیس [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] جرجیس [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] جرجیس [illegible]

الشیطان چرا که بیشی ایشان نگاه می‌ خواستند پس چون سوار شد و عیسی اعتقاد داشت که کنیزان را رجعت دهی میان بغداد آورد و منصور رشید که جورجیس بود بگاه آورده عبیدالله

و گفت چرا کنیزان را اجبار نکرده و باز آورده عرض کرد یا امیرالمؤمنین ما گروه نصاری زیاده از یک زن نتوانیم داشت و تا یکی زنده است دیگری با او جمع نتوانیم کرد لهذا این

فضولی کرده بود باز آورده‌ام منصور این را از وی پسندیده داشت و در همان وقت حکم داد که جورجیس را بر آن حرم که خواهد در حظایا و اهل حرم داخل شود

و شرفت او نزد منصور افزوده شد و ثروت ظاهر گردید و در سنه اثنین و خمسین و مائه جورجیس را مرض صعب طاری شد و منصور هر روز کسی به استعلام احوال او میفرستاد و

چون به استعداد یافت فرمود تا او را بر سریری برداشته بدار العامه حاضر کردند و خود پیاده بر سر او حاضر شده تفحص احوال او نمود جورجیس عرض کرد که امیرالمؤمنین

رخصت دهند در مرض قدیمه به بلد خود باز گردم و اهل و فرزندان خود را ببینم اگر اجل موت در رسد با ایشان خود باشم منصور گفت بار بار منصور بخندید و گفت انذری که ترا ندیم

از انواع امراض که برا بودی در رهم جورجیس گفت عیسی تلمیذ خود را در خدمت سلطان او ترتیب کرده است در صناعت هر منصور گفت چرا بر ارث بختیشوع را حاضر نکنی

بیمارستان جندیسابور و اهل آن بلد بتلی او کسی محتاج چند منصور فرمود تا عیسی مذکور را حاضر کردند از وی سوالات نموده و برا همراه این وقت فرمان داد

تا جورجیس را ده هزار دینار دهند و جهت انصراف بخشید و خادمی با وی روانه کرد که اگر در اثنای راه وفاتش در رسد او را بمقصدش برسانند و هر جا که خواهش کرده باشد

دفن نمایند او خود زنده به بلده خویش رسید جابر بن حیان الصوفی الکوفی در علوم طبیعیه کمال تقدم داشته و در صناعت کیمیا بارع بوده تالیفات کثیره مشهوره در آن باب

دارد و مع ذلک اطلاعی بر سایر علوم فلسفه نیز داشته و دعوی علوم اهل مذهب صوفیه هم کلام مانند حارث بن اسد محاسبی و سهل بن عبدالله تستری و امثال ایشان می‌نمود

محمد بن سعید السرقسطی المعروف بابن المشاط الاسطرلابی الاندلسی ذکر کرده که در مدینه مصر تالیفی دیدم منسوب بجابر بن حیان در عمل اسطرلاب مشتمل بر هزار مسئله که در آن باب نظیر

نداشت حرف الحاء فی اسماء الحکماء الحارث بن کلده و هو بن علاج الثقفی معروف طبیب عرب بوده اصل او از قبیله ثقیف است از اهل طائف ببلاد فارس رفته و

علم طب را از اهل آن دیار در اهل جندیسابور و غیرها قبل از ظهور اسلام اخذ کرده بوده و در این صناعت مهارتی حاصل کرده مدتی در نواحی فارس مباشر معالجات بوده و از این مر مالی

فراهم آورده و بعضی اکابر آنجا بجائزه علاجی که او را کرده بود مالی و جاریه بوی عطا کرد و حارث آن جاریه را سمیه نام نهاد و پس شوق وطن اصلی محرک آمده بطائف بازگشت و در

میان عرب مشهور گشت سمیه مذکوره مادر زیاد بن ابیه است که معویه او را بنسب خویش ملحق کرده بنا بر آنکه ابوسفیان در طائف بوی بسفاح همبستری کرده و زیاد متولد

آمد و سمیه مذکوره قبل از زیاد دو ولد آورده بود یکی ابوبکره و دیگری نافع برادران او و آن دو خود را بحارث بن کلده منسوب میداشتند حارث مذکور ادراک اسلام نموده و رسول

صلی الله علیه و آله وسلم بعیادت من تشریف آورده دست مبارک بر سینه من نهاد چنانکه دلم میان خوش خنک شد و فرمود که اول خود بحارث بن کلده بکیسید

که وی متطبب است و بگوی او را تا هفت دانه خرما را با هسته‌ها بکوبد و آن را مرهمی نماید و روایت کرده این عبدالبر در کتاب استیعاب محمد بن اسحق از اسمعیل بن محمد بن سعد بن

ابی وقاص روایت کرده که سعد مریض شد و او در خدمت رسول الله صلعم بود در حجة الوداع پس حضرت رسالت صلعم او را عیادت کرد و او عرض کرد که یا رسول الله مالی دارم

که حضرت فرمود نذر الحارث بن کلده و علاج آن بهتر است که تشفا کرد به حارث او گفت آگر بوسیله توفیق حضرت وقوف رشفعت پس حضرت بفرمود تا حارث بن کلده را

که سعد را معالجه کن او عرض کرد که امید دارم که حق تعالی بوسیله آنچه میان رجل و رخت اوست او را شفا بخشد ایا با شما چیزی از تمر عجوه هست گفتند آری پس تمر را با

مخلوط ساخت و در دهن بیماری بران ریخت و سعد الکفت آن ازاریر گشته گویا بیت این حدا از نقال برخاسته عبدالرحمن بن ابی بکر گوید حارث بن کلده طبیب ترین عرب

گفته است هر که دوست دارد بقا را و خود کسی را بقائی نباشد پس کوی چاشت خود را زود بخورد تا اول نامی و رداء خود را سبک دارد و مجامعت کثرت از آن اجتناب کند محمد بن

زیاد او را بیا که در کتب و لغت میشود معتقد بوده که وی سیلی رو کنانیده است از آنکه خود را از نقل دین سبکبار دارد و ابو عمرو آورده که حارث بن کلده در اول اسلام فوت شده و سلام

او صحت نپیوسته که وا امر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله سعد بن ابی وقاص را که نزد حارث رود و استعلاج نماید او وی دلیل بر آنچه که او از اطبای شده بود و این عبارت دلالت

میکند بر آنکه جایز است مشورت اهل کفر در طب اگر از اهل آن باشد و حارث بن کلده عود نوازی کردی و آن از تیره ها و فارس آموخته بوده تا زمان معویه زندگانی کرد و بود بوی برسید

امروز بود و مریض شد او نزد او و با استعلاج روند سعد گرد ... شد و پس رسول الله

که حارث طبیب را در جواب گفت این بیمار را از همه جوع است و گفته است اکثر موت ما الحارث بن المنجم از مؤسسان سهل بن سهل است و ابو علی بوده آنچه

تصنیفی چند بوی منسوب داشته الحسن بن احمد بن یعقوب الکلبی ابو محمد الهمدانی از قبیله همدان است کتاب الاکلیل که مؤلف است در انساب حمیر و ملوک بنی حمیر

اوست و آن کتابیست عظیم الفائده مشتمل بر ده فن و در بنای آن کتاب فصلی چند در حساب قرانات و اوقات آنها و فصلی در علم طبیعی و اصول احکام نجوم و آراء قدما و در قدم

و حدوث و جهالات ایشان در ادوار و در تناسل مردم و معاد و در احادیث دخترانیا مذکور است و سوای این کتاب او را دیگر تصانیف نیکوست از آنجمله کتاب سرائر الحکمه در فن

ادوار کتاب بیان سرجلیه است از خفیات افلاک و مقادیر حرکات کواکب و جمیع از علم احکام نجوم و استیفاء اقسام آن و دیگر کتاب القوی و کتاب الیعسوب در آداب

صید و تیراندازی دارد و بسنین مستعمل معروف که برشته حساب اهل یمن و این مرد فاضلترین کسی است که از بلاد یمن بیرون آمده تا بدو رسید و بعد ازین خبرها از او در کتاب نجات

ذکر کرده‌ام زیرا که وی از علمای هیئت و نجوم است چنانکه دلالت دارد بر این قصیده واسعه و شرح آن که متضمن است مجلدی بزرگ او احمد مذکور در صنعا فوت شد در سنه اربع و ثلثین

و ثلثمایه الحسن بن الصباح المنجم در حساب تسییر صاحب است بوده و او را زیجی است که ثبت نموده و در آن اوساط کواکب را از نجاری کرده است در آن بر مذهب سند هند بعد از

ایشان بر مذهب بطلیموس و سهل التنسن بر حسب ارصاد در زمان و تقضای آن کرده مانند الحسن بن عبدالله بن سلیمان بن وهب از خانواده مشهور ریاست و اقدم ا

و فضلی دارد در علم هندسه و اسبابه بر علوم مشارکتی نیکو داشته کتاب شرح مشکل از کتاب اقلیدس در تصنیف اوست الحسن بن سوار بن بابا بن بهرام المکنی

بابی الخیر المعروف بابن خمار البغدادی از فضلا منطقیین بوده و بر یحیی بن عدی قرائت کرده و جانب ذکاوت و فطانت و در علم کلام نیز مطلع بوده در ماه ربیع الاول سنه احدی

و ثلثین و ثلثمایه متولد شده و تصنیفات نامدار از وی باقی مانده برای تفصیل کتاب الهیولی کتاب الوفاق بین قول الفلاسفه و النصاری کتاب تفسیر ایساغوجی مطول کتاب ایساغوجی

مختصر کتاب الصدیق و الصداقه کتاب سیرة الفیلسوف کتاب الآثار المخیله فی الجو الحادثه عن البخار و از کتبی که او از سریانی بعربی نقل کرده کتاب الآثار العلویه کتاب الجس

فی الفلک الاربعه الطبیعه کتاب مسائل و تعلیقات کتاب الاخلاق الحسن الخصیب از حذاق منجمان بوده و اصل او فارسی است الکرمه در این علم صاحب رای و صاحب تصنیفات

اما اول اسم الخصیبی بوده پیشتر اخبار او از احوالات کرده شایع و او را کتابیست در احکام نجوم تام آن کار نامه نهاده و در آن کتاب علما نموده چون امتحان و آزمون

کرده میشود چیزی از آن صحیح نیست از آن جمله حکم کرده که چون زحل در چند دقیقه از اول درجه جوزا باشد ملک مصر در آن اوقات وفات یابد و من در عمر خویش دو بار در جوزا

دیدم که این وضع واقع شده و چیزی از آنچه او حکم کرده بود بوقوع نپیوست و از آن قبیل حکمها سوای این از تصانیف وی کتاب المدخل الی علم الهیئت و کتاب تحاویل سنی

العالم و کتاب الموالید و کتاب تحاویل سنی الموالید و کتاب المنور برای یحیی بن خالد تصنیف کرده و کتاب تعبیر الذهب و کتاب النکت الحسن بن السهل بن نوبخت در علوم

قدیمه مشارکتی تام داشته جمله آل نوبخت همگی ایشان فضلا بوده الخاص اهل اصالت داشته‌اند و در علوم اوایل مشارک بوده حسن مذکور در تنجیم نیز موسوم بکتاب الانوار الحسن

بن الحسن بن الهیثم المکنی بابی علی المهندس البصری اصل وی از بصره و در مصر اقامت داشتی صاحب تصانیف نامداره در علم هندسه و فروع آن یگانه روزگار بر جوامع و دقائق

آن ضابط و قادر و در سایر علوم اوایل نفیس و از مهذب الحسن او چون بحاکم بامر الله علوی صاحب مصر رسید بغایت متوقع صحبت او شد حضور حاکم را بیشتر که حسن مذکور

دعوی نماید که اگر در مصر بودم در نیل عملی از وی هندسه میکردم تا در زیادتی و در نقصان منفعت از آن حاصل کرده و چون شنیده‌ام که از موضعی بلند از طرف اقلیم مصر

منحدر میشود ازین سبب شوق حاکم بحضور او زیادت گرفت و مبلغی بهای او فرستاد و او را بآمدن مصر ترغیب نمود تا در که داخل مصر خوش شد حاکم باستقبال او بیرون آمد

و در موضعی موسوم بخندق در خارج قاهره ملاقات اتفاق افتاد و پس ... حکم نموده تا در پای او بنزلی سزاوار ... آورده و بعد از چندی که بیاسود درخواست نمود

از وی چیزی را که همواره بدان وعده داده بود در امر نیل لاجرم بمقتضای آن عزیمت با جماعتی از ارباب صنایع و مهندسان جهت اعمال شغل مزبور تمام مهندسه که در مصر بوده است

مصوب اعالی نیل بیرون رفت و چون سراسر طول اقلیم مصر بنظر در آورد و آثار متقدمین را بر منتهای محکم و هندسهای نیکو و رعایت کمال هندسه و مثالات هندسیه و تصویرات

موزونه دید و دانست که بیجا تصور کرده بوده که این امر با متکفل است و از نظر گذشته که در غایت بوده و اگر عملی میسر بودی کرده بودندی لاجرم خوش دل آن کار سستی گرفت و قلبش منکسر شد

ودر موضع موسوم بجنادل واقع در قبلی اسوان که از انجا آب نیل منحدر میشود توقف نموده از هر جانب آزمون و امتحانی که بایست بعمل آورده دریافت که اندیشه او منتج نمیتواند شد
و بحیثی انجامید که وفا بوعده که نموده نمیتواند کرد پس خجل و منفعل برگشت و عذر خواست از حاکم بوجهی که حاکم نیز ظاهرا باو موافقت کرده او را تولیت دیوانی از دواوین
تفویض فرموده و او از روی اضطرار قبول آن خدمت نمود زیرا که حاکم بغایت سریع الاستحاله و مختلف الاحوال بوده و بادنی سببی براهراق دماء اقدام نمودی پس ابن الهیثم در اندیشه افتاد
که راه خلاصی برای خویش پیدا کند عاقبت بغیر اظهار جنون و فساد عقل چاره ندید بنابراین اظهار جنون نمود و این خبر شایع شد و جمیع آنچه داشت [illegible] کارکنان حاکم بتصرف
گرفتند و بقدر کفاف او و کسیکه برای خدمت و محافظت او باز داشته بودند گذاشته او را در موضعی از منزل او بازداشتند و بر این حال بماند تا حاکم وفات یافت بعد از آن
اظهار [illegible] کرد [illegible] که از آن موضع برآمد و در قبه جامع ازهر بعبادت و قناعت مقیم شد و اموال او که ضبط کرده بودند بوی باز دادند و شروع کرد در تصنیف
و نوشتن افادات خلق داشت و کمال [illegible] یوسف اسرائیلی حکیم [illegible] حلب برای من حکایت کرد و گفت از ابن الهیثم شنیدم که گفت در یکسال سه کتاب مینوشتم اقلیدس
و متوسطات و مجسطی [illegible] و دیگر [illegible] صرف [illegible] و تصحیح آن مینمودم [illegible] شروع در کتاب [illegible] صبا بود [illegible] که بعد از اتمام آن
وی باشنده هرچه معروف شد [illegible] و [illegible] و همواره بهمین حال بود تا وفات یافت در قاهره در حدود سنه ثلثین و اربعمائه
و من جزوی در هندسه بخط او دیدم تاریخ کتابت آن سنه [illegible] و آنچه نزد من موجود است از تصانیف او تهذیب المجسطی دیگر کتاب مناظر دیگر مصادرات
اقلیدس [illegible] مساحة المجسم [illegible] صورة الکسوف [illegible] اختلاف منظر القمر استخراج مسئله عددیه مقدمه
ضلع المسبع [illegible] الکواکب [illegible] اغلاط [illegible] اصول المساحه [illegible] مثلثات [illegible] دایره [illegible] اقلیدس حرکت
قمر استخراج اضلاع المکعب [illegible] حساب هندی [illegible] خطوط ساعات [illegible] خط نصف النهار [illegible]
جزو لایتجزی مساحة کره کیفیة الارصاد حساب المعاملات [illegible] قوس قزح [illegible] جواب [illegible] مسئله هندسه شرح [illegible] اقلیدس استخراج خط نصف النهار
بظل واحد اصول الکواکب [illegible] جمیع [illegible] حساب الخطائین [illegible] بنی موسی [illegible] استخراج [illegible] ارتفاعات الکواکب
علی بطلمیوس علی شکوک المجسطی [illegible] المناظره ضوء القمر [illegible] ارتفاع القطب [illegible] کیفیة الاظلال الرخامات [illegible] السلام مقالة فی
[illegible] فی القمر تعلیق فی الجبر کتاب [illegible] آراء الفلکیون فی احکام النجوم **الحسن** بن ادریس [illegible] نظام الملک در بغداد متوطن و معرفتی تمام بعلوم حکمیه و نجومیه داشت
همواره برای خواطر [illegible] نظام الملک معزز و مکرم میزیست و در یوم بیست و ششم صفر سنه [illegible] وفات یافت **الحسن** بن محمد بن ابی نعیم المکنی بابی علی [illegible]
فاضل و [illegible] خویش مشهور و مسلم بوده در بیت المقدس [illegible] از وی مستفید و منتفع شدندی **الحسین** بن اسحق بن ابراهیم بن یزید الکاتب المکنی بابی
الحسن المعروف بابن کرنیب از متکلمین بغداد است و در مذهب فلاسفه طبیعیین [illegible] ابن [illegible] علوم هندسه بوده ذکر او در موضع خود بیاید [illegible]
ابو الحسن مذکور در غایت فضل و معرفت بوده و از علوم طبیعیه بهره [illegible] صاحب تصانیف است کتاب الرد علی ثابت بن قره فی وجود السکون بین کل حرکتین
متضادتین کتاب فی الاجناس و الانواع کتاب فی انه کیف علم [illegible] من النهار قبل الارتفاع **الحسین** [illegible] برادر زاده اسحق بن حنین که وی از علما
متاخر از جالینوس است و کتب ارسطاطالیس را تفسیر کرده و در بغداد کتب ارسطاطالیس [illegible] و [illegible] نیز تصانیف است کتاب [illegible] شرح مذهب ارسطاطالیس
در صنایع کتاب [illegible] ارسطاطالیس کتاب [illegible] ارسطاطالیس در توحید **حبش** الحاسب المروزی حبش لقب است و اسم وی احمد بن عبدالله و در بغداد متوطن و در عهد
مامون و معتصم در [illegible] کواکب صاحب تقدم و مشهور بوده و او را سه زیج است اول [illegible] بر مذهب سند هند تألیف نموده و با فزاری و خوارزمی در عامه احوال مخالف کرده و [illegible]
استقبال حرکت اقبال [illegible] فلک البروج [illegible] اعتبار [illegible] رای [illegible] کرده که مواضع کواکب [illegible] تصحیح [illegible] نموده [illegible]
معتقد [illegible] سند هند [illegible] تألیف کرده [illegible] که معروف [illegible] و آن مشهورترین زیجهای اوست [illegible] رجوع [illegible] تألیف [illegible] کواکب [illegible]

الحسن

امتحان و آزمون [illegible] خویش [illegible] که زیج صغیر اوست معروف بشاه و مراد [illegible] کتاب [illegible] عمل باسطرلاب [illegible] مسایل [illegible] و هم از تصانیف
اوست زیج ممتحن و زیج مامونی و کتاب الابعاد و الاجرام و کتاب العمل بالاسطرلاب و کتاب الرخامات و المقاییس و کتاب الدوایر المتماسه و کیفیة الاتصال
الی عمل السطوح المبسوطة القایمة والمایلة والمنحرفة **حنین** بن اسحق العبادی الطبیب العبادی المکنی بابی زید [illegible] طبیبی بوده صاحب نظر
در تألیف و علاج و در صناعت [illegible] کامل ماهر در لسان یونانی و عربی [illegible] زبان [illegible] ترجمه کتب حکمت از سریانی بعربیه بجودت
و ترجمه [illegible] از بغداد بعزم فارس برآمد و در بصره بملازمت خلیل بن احمد نحوی رسیده اقامت نمود چندانکه در لسان عربی رتبه [illegible] و کتاب العین خلیل را
[illegible] بغداد آورده [illegible] ترجمه [illegible] متوکل [illegible]
[illegible] ترجمه [illegible] اصطفن بن بسیل و موسی بن خالد الترجمانی [illegible] متوکل [illegible] خدمت [illegible]
[illegible] ترجمه [illegible] حنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

موافق رونا ول از کانون الاول ... [illegible] ... از کتب ... بر این موجب کتاب
احکام الاعراب علی مذهب النحویین و مقاله کتاب المسائل فی الطب که برای متعلمین نوشته ... کتاب ... مقاله کتاب الجن
مقاله کتاب الاغذیه مقاله کتاب تقاسیم علل العین کتاب ... علل العین مقاله ... مقاله کتاب آلات الغذاء مقاله کتاب
الاسنان واللثه مقاله کتاب ... مقاله کتاب ... المعده ... مقاله کتاب ... مقاله کتاب ... السبب الذی ... حارت
... کتاب الالوان مقاله کتاب المولود ... مقاله ... کتاب فی البول ... السوال والجواب ... مقاله کتاب ...
... مقاله کتاب ... کتاب الفروج مقاله کتاب الآجال مقاله کتاب ... مقاله کتاب ...
... [illegible]

[illegible]

و عبد الصمد بن علی صد و بیست و چند سال فاصله بوده و حکیم مذکور پدر عیسی بن الحکم است که طبیبی مشهور بوده و حکیم مذکور در دمشق اقامت داشت و عبد الله بن طاهر آن وقت در دمشق بوده
وقت علت موت [illegible] رسید اطبای آن شهر را حاضر ساختند [illegible] کشته [illegible] حکیم بن الحکم رفته اند و چون ابو [illegible] طبیب [illegible] حاضر شده
در ایام حضور [illegible] کرده [illegible] حکیم مذکور [illegible] که [illegible] رسیده [illegible] تغیر یافته [illegible]
پرسید که چه قدر است سن وی [illegible] صد و چند سال [illegible] تاریخ [illegible] عیسی بن الحکم [illegible] حکیم در دمشق
بودیم [illegible] خلق بسیاری [illegible] جمع گشته اند [illegible] که [illegible] حکیم [illegible] عیسی
آمد و چون [illegible] شده [illegible] که [illegible] رسیده و چون [illegible]
شیخ [illegible] سؤال کرد که چه علت [illegible] گفتم [illegible]
[illegible]
آمد پس [illegible] آب [illegible]
دو کس [illegible] آب [illegible]
که [illegible] آب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بس [illegible] حرف الخاء المعجمة في اسماء الحکما
الخاقانی المنجم [illegible] بعلم نجوم و تسییرات و حل ازیاج و معرفت طبایع [illegible] و احکام حوادث [illegible]
[illegible] حرف الدال المهملة في اسماء الحکما دیاقلیس [illegible] فیلسوفی از فلاسفه یونان [illegible]
یحیی بن عدی دیمقراطیس [illegible] بعلم [illegible]
بود و [illegible] داود المنجم [illegible]
[illegible] حرف الذال المعجمة في اسماء الحکما ذوفیطوس [illegible]
یونان صاحب مذهب [illegible] یونان [illegible]
[illegible] ذیجانس الکلبی فیلسوفی بوده مشهور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بقیه

[illegible] و از ... فلاسفه [illegible] افلاطون [illegible]
[illegible] دانیقوس [illegible]
[illegible]
[illegible]
یونانی [illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible]
[illegible] دوروثیوس [illegible] احکام نجوم [illegible]
[illegible]
[illegible] دیوقنطس یونانی اسکندرانی [illegible]
[illegible] دیسقوریدس [illegible]
[illegible] ذوالنون [illegible] ابن ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] حرف الراء المهملة في اسماء الحکما
الحکما روفس [illegible]
[illegible]
[illegible] رضوان المصری [illegible]
[illegible]
[illegible] حرف السین المهملة في اسماء الحکما [illegible] المصری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ربن الطبری [illegible]
طبرستان [illegible]
[illegible]
[illegible]

و در ادامه [illegible]

۳۲

نسخه‌ها نزد وی یافت میشود و این مباحث کرده ابن شعیب طبری ترجمه نموده و در شرح و تقریر مطرح شرح منسوب بطلیموس بوده و مترجمان آن را یاد نشده حرف الزاء المعجمه
فی اسماء الحکماء زکریا الطیفوری پدر اسرائیل متطبب است طبیب فتح بن خاقان و در خدمت افشین بوده و حکایتی نقل کرده و سند یافت آن را احمد بن موسی المنجم که در شکایه احمد
مذکور با جمعی از یاران در یکی از نواحی قطربل و آن قریه از قرای بغداد و از شرابخانه‌های مشهور است عراق است بقصد تفریح و عشرت واقع شده و مجلس ارایش کرده بودند و چون شب شد
در تمامی حال دوستی از دوستان بغداد برسید و در جنب طعام رفته شده و چند انکور دیر شرب و همکه قدحی چند نوشیده بعدا و دیر و هیکل را امری و دوش داشته و برسید
بخواطر کسی از ایشان نمی‌گذرد از طعام و شراب پس حمی یا که ایشان شراب ایشان مرده گشته شده بود و کنون که و ناظر خراب و اینجا رسیده و ان با صدا این وقت خوف
و بیم شده ... را امر نمود و دهشت و حیرت کرده بسیار ساعت برای گذشت دیده که دیگر کسی از ایشان اثر ضرری ظاهر نشده و دانسته که ایشان از گزند سالم
خواهند بود و پس از جستجوی سبب سلامتی خود شدند بخواطر ایشان رسید که اول روز که داخل باغ شدند جعلی از نوع سبی که موسوم است بکلف بسیار خوردند خوردن
آن نیز سبب سلامت از شب خواهد بود تا چون این قصه بگوش مواقف و چند رسید از سند خود نقل کرد که او جوار ... بیک جعفر او نواحی خراسان
ذکر نداد و هی حیات حافظ حیات و دافع ممات بدانند بیگر ممالک شد از درشت و آزاد و عرق و می اجانه و دکانه و عذا کاحتد این معالجت تمام شد
مثل معالجت ببرق و ... گرم نیز از استعمال نماید و در گزند عرور و این وسیله این خاصیت از وی در ملا عراق ظاهر و آشکار گردیده و دانی بعد تر شد
در مقاله سوم ابینوس حکیم در کتابی که در خواص حیوانات نوشته آورده که کوزن هر کاه ماری خورده که در شکم آن از ستاک باشد خورد او جنت سبب جلب تریه
و ازان بخورد سالم باشد زکریا مذکور گوید در افشین در لشکرگاه وی بودم و شکر او دار بابک بود و پس امر کرد که تجار و دارو و ماران لشکر را شمار کرده چند دکان ...
طواری کرده و بروی بخوانند تا رسید بموضع صیادله و دوا فروشان این وقت امر نمود باز کرایه صیادله نزد من اجیب تر است که متوجه کار ایشان شوم از آیه مباشر
امتحان کان کان شوی تا رم و دفترها و متدین از ایشان شناخته شود و کفتم او را ایها الامیر یوسف لقبه لقوه کمیابی بخدمت مأمون که رسید و در حضور وی عمل خود میکرد
مأمون او را گفت یوسف هیچ حرفه نرد ما هنر نزار فرموده کمیاب کران نیست کفت بلی امیر المؤمنین صیدلانی که هرکس هرچه از ایشان طلبد و اسناد ... نامش
نشنیده باشند با شبه بکوبند داریم و صیدلی را جزی از اینها که دار و این نیست ... اگر امیر المؤمنین خواهد تا اینها وضع فرماید و چند کس نزد ایشان
فرستد بمعنی آن اسم از ایشان بخرد ظاهر شود و صدق آنچه بنده عرض نماید مامون کفت اسمی وضع کردم سقطیثا و این لفظ نام قریه از قرای حومه بغداد بود پس جماعتی را
بفرمود که بروند نزد صیادله و سقطیثا بخواهند چون برفتند طلب کشیدند کفتند که ما نمیشناسیم ما اینرا ندانیم طلب کردند و جزی از دکان داد و گفتند که این سقطیثا است و چون جماعت
بخدمت مامون باز آمدند یکی پاره سنگی آورده بود و دیگری چیزی از بیابان و دیگری پاره چوبی و دیگری برگی و حلی بین الحاضرین ابو ... پوستی کرده دیده بود
و است زکریا گوید افشین را گفتم ایها الامیر اگر موافق رای شریف باشد همین صیادله را امتحانی مانند امتحان مامون کرده شود پس بفرمود افشین تا دفتری که سپاهی طایفه از لشکر
که موسوم بودند باسروشنه در آن ثبت میبود حاضر و نزد وقریب به بیست نام از آن نامهای نامعروف ناماً نوس برشمار کرده جماعتی نزد صیادله فرستاده و به موسومات ایشان
از ایشان بخواهند چون جماعت برفتند بعضی گفتند دوائی باین اسم نداریم و نمی شناسیم و نشنیده ایم و بعضی دیگر با توقف تعجب کردند و چیزی از دکان در جوالی الاندیس ...
افشین تا همگی را حاضر کرده هیزی و هر که از ایشان اعتراف کرده بود که دوائی این اسمی نمی‌شناسیم اذن داد که در معسکر بوده باشد و باقی را اخراج فرموده منادی
برای دیه گمار رسانیدند و صورت حال بخدمت معتصم عرض و التماس ارسال صیادله و متطببین صاحب دیانت نمود و نزد معتصم نقل او در جمیع ایشان یافت و هفته فرموده
تا بر طبق التماس او جماعتی را از هر دو فرقه بمعسکر وی روانه کردند حرف السین المهمله فی اسماء الحکماء سلیمان بن حسان الطبیب الاندلسی المعروف بابن جلجل
در صناعت طب منفرد در زمان و مکان خویش مشهور و معتمد بوده و در سایر علوم اوایل نیز اطلاع داشته خصوصاً بر اخبار ایشان تصنیفی مفرد در تواریخ حکما دارد و ذکر ...
ضیلی الغفکر کرده و ... ملک طالب کتاب دی ... فرقی شنید و هم ذلک کتب ارادکرده و یکوا اراده کرده سنان بن ثابت بن قرة الحرانی ابو سعید طبیب حاذق پیش

ابن الفتح از اهل حران در حضرت
حسب‌ها اعاده مادر زمان خود
بطه و در انواع فنون تصانیف
مشهوره دارد سنان

قم

قدم و در جمارت و خلاف مسلم او لا بخدمت معتضد حضانت یافت پس از آن بخدمت قاهر پیوست و قاهر را او توقع داشت که قائم تر وی بود وی واز نه معتقد خاطر داشت
تا او را باسلام در آورد امتناع کرد و تهاشی بسیار تا که بتهدید کار بید انجامید از سطوت قاهر خوف کرده و اسلام قبول نموده و مدتی بر این بر آمد پس چون دید که قاهر
جرامر که او را امر بی عیب ... تماید از وی یکباره فرار گرفت غایب شد و در بغداده سنه احدی و ثلثین و ثلثمایه وفات یافت او را در ایام مقتدر
رواج گرفت و ریاست طبیب بر وی قرار گرفت و مرتبه عظیم بیدا کرد و در سنه تسع عشره و ثلثمایه بعرض مقتدر رسید که یکی از اطبا در باب مریضی غلطی کرده و هلاک مریض گردید
لهذا امر نمود ابو بطیحه محتسب را تا منع حامه اطبا را از مباشرت علاج کرد الا که بخدمت سنان رسیده و سنان وی را امتحان نموده رقعه مشتمل بر جهت تصرف داده باشد
گویند عدد انکه بعد از امتحان از جانب سنان ماذون شده در هر دو جانب بغداد هشتصد و شصت و چند مرد بود و سوای آنکه در خدمت خلیفه میبودند و دارای ...
طریقه که در ایام امتحان طبیب واقع شد آنکه مجلس سنان حاضر شد مردی با جامه‌های پاکیزه و هیأتی نیکو در کمال تجملی و وقار لاجرم سنان وی را بمقتضای ظاهر
حال برد اشت نموده گرامی داشت تا ... شد تا آنکه زمانی وقت سنان متوجه او شد و گفت میخواهم از شیخ بشنوم چیزی که از وی حفظ خواهم داشت کرده باشم و آنرا
نیز میخواستم که استاد و شیخ خود را ذکر سازد پس آن مرد بیرون آورد از آستین خویش کاغذی که دینارهای چند در آن بسته بود و نهاد آن را نزد سنان و گفت این بنده
از نوشتن و خواندن بهره ندارد و مردی عیالمندست و راه معاشی دیگر ندارم مگر این امید دارم که قطع معاش او و عیال او نکند چون سنان این سخن شنید
بسیار بخندید و گفت خوش چنین باشد الا ... شرط آنکه بر هیچ مریضی اقدام نکنی بچیزی که ندانی و امر کنی ... فصد و ... مسهل ... و ... مسکن ... ها ... پیوسته ...
و طریقه بنده بوده و هست و هرگز بتجاوز از سکنجبین و شربت کرده ام پس برخاست و برفت و چون فردا رسید بیری خوش وی با جامه و لباسی نیکو در آمد سنان متوجه
او شد و برسید که درس در پیش که خوانده و ... گفت همان شیخ که دیروز بمجلس شریف رسیده سنان تبسم نمود و گفت نیکو شیخی است آن شیخ و در سینه تو ... بوده
اوخواهی بود و گفت بی چشم گفت سلامت ... زکریا و از این مجاورت مناهی و از جمله چیزهای سنان آنست که چون ... یافت بحکم کسی فرستاده و سنان را که در بسط
بود نزد خویش طلبیده و این معنی قبل از فوت ... میشد و زیرا که سنان ... خدمت میبود بالجمله چون سنان نزد وی رسید اکرام و اعظام تمام و ... نموده گفت
میخواهم منا بعد تو پیروی و ... خوبش ... تو را بگذارم از غایت وثوق که بر استحقاق تو و فضل تو و دین تو و مروت تو ... داشته ... اختیار ... بر من غالب
شده ... اقدام بحکم ... کرده ... و ... ام از ضرب و قتل دیگر آشنا ... ان ام که معتقد عیوب بمن ... ده ... بر ستی
گوئید مرا بطلاع آن عیوب ... آن کوی ... سنان در جواب گفت ایها الامیر بنده در این مقام است که ...
میروست ... را ... آن ... که خواهد ... دو کس ... و ... ده ... سر ...
اعمال شکسته ... نشأ ... از سکر ... و ... رمان و در حال سکر ... میگوید ... و چون ... را ... شیاطین ... شدار ... شوری کرد این
شرم ... همان روش ... اعمال و اقوال در حال سکر ... بیکرد و ... شده واقع پس اول بار که ... نفس ... آمده و در حضور ... ان ... گوید
بس ... شده ... قوی کرده و ... از ... نفس خویش ... بهر ... ما ... که ... و ... اخر ... کرد
... و ... رت ... سر ... و ... که ... کرده و چون از کار ... این
معانی بیش ... سکر ... تشنج ... از استعمال عقل ... تصحیح ... گشاده ... اوقات ... را ... وقت که ... بت
کرده ... روزی ... خدا ... مراسب ... از ان ... که گفته ... اتقیا ... و هر ... که ... گناه ... فرا ... که ...
عالی ... برو ... و آن ... آن ... بعد ... ره ... ترک ... بر طرف ... شد سعادت ... آیه ... العفو والصفح
الا تحبون ان یغفر الله لکم والله غفور رحیم ... و ان تعفوا اقرب للتقوی ... مرحوم ... الرجال ... نموده ...

رسیده برای جمعی که از جانب
شهرت ... مستحق از امتحان
واز ... بودند

پس چون از سکر ... مشار
گشتی ... آنچه گذرا نیده
آورده

محل آن غایب گشته خواهد بود و مضمون آن رای صحیح اقتضای عقوبت کند چه اگر آن [illegible] و چون عقوبتی کلی اگر از قدر کند [illegible] از تو نزد خزینه و نام تو بدی
بر آید و چون نفس را بر این دارای یکبار و دو بار و سه بار بعد از آن بحالت [illegible] کرده و عادت [illegible] و پس این حکمت سود مند باشد
احسان نموده ثبت صحیفه خواطر گردانیده و روز بروز اخلاق و عادات [illegible] کراهت آید باطلاع [illegible] خلق [illegible] ترک ظلم و جور
استقامت گرفت و دانست که سلطان را عدل سود مند تر است پس [illegible] مجاهدات خلق [illegible] طعام [illegible] و در بغداد
هشت بیمارستان [illegible] میشود و همواره در اکرام سنان و اعظام وی مبالغت مرعی داشتی [illegible] بزرگ بود چنانکه از توقیعی که علی بن عیسی بن
الجراح الوزیر در سالی که [illegible] بسیار شیوع داشته بوی نوشته معلوم میگردد و ترجمه توقیع مذکور اینکه فکر کردم خدای تعالی در درازی عمر تو [illegible]
و جامعی که در این مجالس اند و در این حبسی که [illegible] با کثرت اعداد و [illegible] جا و مکان [illegible] میشود و مریض [illegible] میشوند و ایشان [illegible]
[illegible] در تحصیل ادویه و معالجات طبیبی [illegible] عزیز و گرامی دارد خدای سبحانه و تعالی ترا که برای خصوص ایشان طبیبی چند معین و مقرر کرده
شوند تا هر روز در این حبسیان [illegible] ادویه و اشربه و سایر آنچه بدان حاجت [illegible] محبوسین [illegible] داخل میکرده [illegible] و حکم [illegible]
جوسق و سجون [illegible] باشد معالجه نمایند [illegible] و چون سنان بر مضمون توقیع اطلاع یافت بر وفق فرموده
آن کار را [illegible] کرده [illegible] و دیگر توقیعی در این مضمون رسید فکر کردم در کار مردمی که در سواد [illegible] در میان ایشان مریضان و بیماران [illegible]
و در میان ایشان طبیبی نباشد پس مقرر [illegible] خدای تعالی [illegible] از متطببین با احمال ادویه و اشربه سواد بسواد و قریه بقریه بروند و در هر موضع
توقف بقدر حاجت بیماران آنجا [illegible] پس سنان هم بر موجب فرموده عمل [illegible] که فرستاده بود اول بقریه سورا
رسیدند و غالب اهل آنجا یهودان بودند پس سنان بحضرت وزیر نوشت که طبیبانی که [illegible] فرستاده ام [illegible] نوشته اند که اهل آنجا بیشتر یهود اند [illegible]
کنیم و معالجات ایشان مشغول شویم یا بگذاریم و سوی دیگران شویم آنچه [illegible] مقتضای رای عالی وزیر باشد معمول [illegible]
بیمارستان متعلق بحضرت خلافت [illegible] وزیر در جواب توقیعی فرستاد باین مضمون [illegible] عزیز و گرامی دارد خدای
سبحانه ترا [illegible] معالجت اهل ذمه و معالجت بهایم صواب [illegible] واجب کند تقدیم معالجت ناس بر معالجت بهایم
و معالجت مسلمین بر معالجت اهل ذمه پس چون [illegible] از مسلمین [illegible] صرف نمایند [illegible] عزیز و گرامی دارد
خدای [illegible] و اصحاب خویش [illegible] و اگر راه مخوف باشد
[illegible] باز آید زیرا که [illegible] انشاء الله تعالی و در سنه [illegible] سنان بن ثابت [illegible] بمقتدر
خلیفه چنین مشورت کرد که بیمارستان بنام خلیفه ساخته شود [illegible] باب الشام [illegible] بیمارستان مقتدری [illegible] دینار خرج آن [illegible]
و در اول یوم سنه ست و ثلثمائه سنان بن ثابت بیمارستان [illegible] متطببین [illegible] هر کس [illegible]
مراتب [illegible] خرج آن در هر ماه [illegible] دینار [illegible] یوسف بن یحیی المنجم [illegible] و سنان [illegible]
و سنان را تصنیفات [illegible] از تصانیف وی آنچه از خط محسن بن ابراهیم بن هلال الصابی نقل میشود [illegible] رساله در تاریخ
[illegible] رساله [illegible] فرستاده و رساله که بعلی بن عیسی [illegible] فرستاده [illegible] رساله در نجوم
[illegible]
کتاب [illegible] از اصول هندسه و در این کتاب [illegible] مقاله که [illegible] فرستاده [illegible]

بسیار

بسیار از مسائل [illegible] استخراج نموده [illegible] ابو سهل کوهی [illegible] ابو سهل مذکور [illegible] آنچه [illegible] عربی نقل کرده کتاب
ارشمیدس [illegible] سهل بن بشر بن حبیب [illegible] الاسرائیلی [illegible] تالیفات در احکام نجوم دارد [illegible] علم حوادث [illegible]
[illegible] در احکام [illegible] سهل بن سابور بن سهل المعروف بالکوسج [illegible] که ذکر او بعد از این خواهد آمد [illegible]
[illegible] اهل خوزستان [illegible] بعد از این [illegible] طبابت خدمت [illegible] یوحنا بن ماسویه و جورجیس
بن بختیشوع و عیسی بن الحکم و زکریا الطیفوری [illegible]
سهل مذکور [illegible]
[illegible] جورجیس [illegible] بختیشوع بن جورجیس [illegible]
یوحنا بن ماسویه [illegible] کتاب مذکور [illegible] سهل و جورجیس [illegible]
[illegible]
[illegible]
و قاف [illegible] خوزستانیان [illegible]
و حکایات سهل نقل کرده اند [illegible] یوحنا بن ماسویه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
صاحب [illegible]
[illegible]
[illegible] سقراطیس [illegible] سوریانوس [illegible]
[illegible] سقراط [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آورده اند که سقراط از اهل شام بوده [illegible] معقول [illegible]
[illegible]
[illegible] سقراط [illegible]

وعلت و سبب قضا [illegible] که من [illegible]

نفس و برام لازم [illegible] گفت و چشم سوی ما است [illegible] که در برابر سقراط ایستاده بود [illegible] سقراط گفت [illegible]

این شخص [illegible] افلاطون شد [illegible]

[illegible] افلاطون گفت [illegible] سقراط گفت [illegible] افلاطون [illegible]

[illegible] سقراط [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حرف الصاد

صاعد

[illegible]

صالح

[illegible]

حرف الطاء

[illegible]

و در کدام زمان مسیح معلوم نیست بطلمیوس خامس حکیم ریاضی یونانی [illegible] هیئت فلک و صناعت ارصاد عالم بوده و کتاب [illegible] را از زمان خویش ارصاد کرده و تحقیق مواضع هر یک نموده
ارصاد و بر بطلمیوس در کتاب مجسطی ذکر کرده که ابرخس رصد دویست سال بر من متقدم است طیموخارس بابلی [illegible] نیست که [illegible]
و [illegible] صاحب زیج است [illegible] در بعض کتب مذکور شده کتاب [illegible] و از تصنیفات اوست الطیفوری المتطبب حسین بن اسحق چند کتاب [illegible]
بوی منسوب داشته‌اند و از افاضل و متقدم [illegible] سهل بن زکریا الطیفوری [illegible] بن خاقان است [illegible] الطیفوری [illegible] طبیب طیفور
مولی خیزران [illegible] رشید بوده [illegible] ابراهیم [illegible] ابراهیم بن المهدی [illegible] طیفوری [illegible]
[illegible]
[illegible] طیفوری [illegible] ابراهیم بن المهدی [illegible] طیفوری [illegible]
العلماء فی اسماء الحکماء العباس بن سعید الجوهری المنجم [illegible] اوقات ارصاد [illegible] مأمون [illegible]
[illegible] مأمون [illegible]
[illegible] یحیی بن ابی منصور [illegible] کتاب زیج دیگر
[illegible] کتاب الاشکال التی زادها فی المقالة الاولی من کتاب اقلیدس عبدالله بن المقفع [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالله
[illegible] ابی معشر [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] المالید [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] کتاب الزیج المعدل کتاب الزیج البدیع کتاب زیج السندهند کتاب زیج [illegible]
[illegible] عبدالله بن حسن الصیدنانی المنجم [illegible] عبدالله
بن علی [illegible] المعروف [illegible] عبدالله بن سهل [illegible]
[illegible] مأمون [illegible]
[illegible] مأمون [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] بنی عباس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ادبی

ادبی صاحب [illegible] علی بن موسی الرضا علیه السلام
واقع شده [illegible] مأمون [illegible] علی بن موسی الرضا
علیه السلام [illegible] مأمون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سالم [illegible] عبدالله بن الطیب [illegible] ابی الفرج [illegible]
[illegible] ارسطاطالیس [illegible] جالینوس [illegible]
[illegible] ابوالفرج فی [illegible]
[illegible] ابوالفرج عبدالله بن الطیب [illegible]
[illegible] ابوالفرج [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالله بن الحسن المنجم المعروف بغلام زحل [illegible] ابی القاسم [illegible]
[illegible] ابی سلیمان منطقی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابی سلیمان منطقی [illegible] غلام زحل [illegible]
[illegible]
عبیدالله بن الحسن المعروف بغلام زحل [illegible] عبدالرحمن بن اسمعیل [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالرحمن بن محمد بن عبدالکریم بن علی [illegible]

اندلس است و عنایتی تمام به کتب جالینوس و مطالعه کتب ارسطو طالیس و فرفوریوس از فلاسفه داشته در علم ادویه مفرده مهارتی کامل داشت و آنچه کتاب دیسقوریدس و کتاب جالینوس
بیان اشتمال داشتند از علم ادویه مفرده او آنرا [illegible] به ترتیبی نیکو و آن مرتب [illegible] است و در طب نیز او را طریقه لطیفی است نیکو [illegible]
از ادویه مفرده عدول به مرکب [illegible] و اگر ضرورت شود [illegible] مرکب را مقدم [illegible] قلیل الاخلاط را بر کثیر الاخلاط [illegible]
مذکور و مشهور است زمان وی [illegible] و محل [illegible] اندلس [illegible] که ولادت وی [illegible] بوده عبدالرحمن
بن محمد بن عمر الصوفی الرازی المکنی بابی الحسین فاضلی جلیل و کاملی نبیل بوده مصاحب عضدالدوله فناخسرو شاهنشاه بن بویه بوده در علم فلک مصنف کتب جلیله [illegible]
[illegible] عضدالدوله [illegible] علم نجوم [illegible] ابوعلی فارسی است [illegible] ابن الاعلم [illegible] در معرفت
کواکب ثابته [illegible] صوفی از تصانیف او یکی کتاب کواکب ثابته است مصور که معروف است به صور عبدالرحمن و دیگر کتاب [illegible] هم در این مطلب آن نیز مشهور است
[illegible] هلال بن محسن در کتاب خود آورده که عبدالرحمن بن عمر صوفی منجم عضدالدوله در سنه ست و سبعین و ثلثمائه وفات یافت و مولدش در ری
در محرم سنه احدی و تسعین و مائتین بوده عبدالرحمن بن عبدالکریم السرخسی الطبیب [illegible] شرف الاسلام [illegible] اهل سرخس [illegible]
[illegible] فخرالدین الرازی [illegible] سنه ثمانین و خمسمائه [illegible] سرخس [illegible] عبدالرحمن مذکور [illegible]
[illegible] الاکرام [illegible] فخرالدین [illegible] قانون [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] شیخ امام [illegible] شرف
الاسلام [illegible] عبدالرحمن بن عبدالکریم سرخسی [illegible]
[illegible]
[illegible] این کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] این کتاب [illegible]
[illegible] عبداللطیف [illegible] اندلس [illegible] عراق [illegible] مصر [illegible]
[illegible] عبدالودود [illegible]
[illegible] عبدالسلام بن عبدالقادر [illegible] الجیلی البغدادی [illegible]
[illegible] عبدالسلام مذکور علوم اوائل [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]

الموجه

[illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible] عبدالسلام [illegible]
عبدالرحیم بن علی بن المرزبان الطبیب المکنی بابی محمد [illegible]
[illegible]
عبدالحمید بن واسع المکنی بابی الفضل [illegible] عبدالحمید [illegible]
[illegible] کتاب الجامع فی الحساب [illegible] علی بن عبدالملک بن یونس بن عبدالاعلی [illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن اماجور [illegible]
[illegible] علی بن ربن الطبری الطبیب المکنی بابی الحسن [illegible]
[illegible] طبرستان [illegible] محمد بن زکریای رازی [illegible]
[illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن العباس المجوسی طبیب [illegible] فارس [illegible]
[illegible] عضدالدوله [illegible] الملکی [illegible]
[illegible] قانون ابن سینا [illegible]
[illegible] علی بن احمد بن سعید بن حزم بن غالب بن صالح الاندلسی المکنی بابی محمد [illegible]
[illegible] اندلس [illegible] قرطبه [illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible] عبدالرحمن الناصر لدین الله [illegible]
[illegible] کتاب التقریب لحدود المنطق [illegible]
[illegible] ارسطو [illegible]
[illegible] اندلس [illegible]
[illegible] داود بن علی بن خلف اصفهانی [illegible]
[illegible]
[illegible] در آخر رمضان سنه اربع و ثمانین و ثلثمائه متولد شد و در [illegible] سنه خمسین و اربعمائه وفات یافت علی بن احمد العمرانی الموصلی [illegible]

و هندسه نیکو دانستی و کتب بسیار نزد او جمع آمده بود و خطی برای انتقاء علوم و نسخ آن کتب نزد وی اجتماع کرده بودی و در سنه اربع و اربعین و ثمانمائه وفات یافت و شرح کتاب
ببرد و مقاله ابی کامل شجاع بن اسلم حاسب مصری و کتاب متشابهات و چند کتاب دیگر در علوم تصنیفات و بنید **علی** بن عبدالله بن ماهور مروزی فاضل بوده در پیش
وی التهذیب و تادیب کرده اما اهل کرده و وی را التصنیفات **علی** بن احمد الانطاکی کنی ابی القاسم تا آخر عمر در بغداد اقامت داشت و از اصحاب عضدالدوله
و از مقدمین حضرت او بود و در علم عدد و هندسه سلم الثبوت و بسیار بر علوم اوایل پیش از کلی نیکو داشت فصیح اللسان و عذب البیان کتاب التخت الکبیرة بحساب الهندی
و کتاب الحساب علی التخت بلا محو و کتاب تفسیر الارثماطیقی و کتاب شرح اقلیدس و کتاب استخراج التراجم و کتاب الموازین العددیه و کتاب الحساب بالحکمه و بر ... و بنید
هلال بن محسن در تاریخ خود میگوید در سنه ست و سبعین و ثلثمائه ابوالقاسم علی بن احمد انطاکی حاسب مهندس وفات یافت **علی** الملقب ابوالحسین کرده عالم اهل طب بوده
سالی چند بن اسحق یادداشت طب تفسیری نیکو نوشته و نقل کرده اند که وی میگفته که در تفسیر شنیدم که در حالت مستی داین قطعی در ست و سبب آن تکلیف است که ندرت برده و ستاره
مسند یعنی چون بخار جنبد گرم شود حرکت آید و بعقل فاسد کرده و **علی** بن الحسن العلوی المعروف بابن الاعلم صاحب الزیج العلکی ابی القاسم سید بوده حالی است عالم بعلم الهیات
و تسییر و در نجوم خود مشهور و مذکور نزد عضدالدوله در کمال تقدم و کرم و مرتبت و ملک و در متشابهات و انواع تسییرات رصد بسیار وی داشت و وی اهل خود بود زیج مشهور
که اهل این زمان وی دیگران آن آگاهی نخشید ایران بوده و وی بوی منسوب است اما بعد از وفات عضدالدوله ترک او و نقصان پذیرفت و صمصام الدوله بن عضد
الدوله باوی چنانکه باید نبود نیت و اعتماد او بر این قطع کرد و در شهور سنه اربع و سبعین و ثلثمائه قطعه از حج بیت الله الحرام روان شد و حج نفاذ داشت و در منزل موجب
بعقبه یوم الاحد ثامن محرم سنه خمس و سبعین و ثلثمائه وفات یافت **علی** بن ابراهیم طبیب منجم عباسی بوده بسیار کبیر القدر و متقی و برابر ایجاب کرم و محرم سیده بن او
بختیشوع و ابوسعید و ثابت بن سنان بن ثابت مشارکت داشت در طبابت منفی کردی **علی** بن ابراهیم بن بکس اللکنی ابی الحسن از مهره اهل طب ببغداد بود و این
مسافر اکمال اتفاق و حکمی داده و در چیزی که عضدالدوله در بغداد بیمارستان بنا نهاد و طبیبان آفاق را جمع کرده بود و چند طبیب جمع آمده بود یکی از ایشان ابوالحسن مذکور بوده
درس گفتی و طلبه را افاده نمودی او چون مکفوف البصر بود نقلها ازو کی کرد هنگام بافت کسی میکرد در حضر و پیش بالای که نشر است میان عبرة و کبیر هلال بن محسن بن ابی هلال
خود آورده که در روز چهارم سنه اربع و ستین و ثلثمائه ابوالحسن علی بن ابراهیم بن بکس وفات یافت و عارف و حاذق بود و از کتب کثیر او اوایل اند و مطالعه نموده بود و بعد از
خود مثل خود کسی نگذاشت لیکن نابینا بود و هرگاه بحرکت حال رنگ و روی بیماران و احوال ایشان میدانست بدانچه بیماری رسیده است کرد و این نیز میگفته که حرکت دی ای باسیتی
که در حال مستی باشد و چیزی که از وی نوبت کرد آن مناقضه در علم و عمل بر دانای بود **علی** بن اسماعیل الجوهری الملکی ابی الحسن و رائم الدین بغدادی خواننده
و کاهل از وی در کتابت کارش از نیز بخبر کردی در علم و دانائی و هم علم و در هندسه و ریاضیات سلم الثبوت متفنن و با کلیه که جمع داشت کتابی فی الطبیه و طریقهای نیز بغداد از جمال
و منابع او در ست مردم موجود است شعری خالی از دواوین را این دو بیت از اشعار اوست **شعر** تحسن فعالک الصالحات ✽ و لا تعجبن بحسن مرح ✽ فحسن
النساء جمال الوجوه ✽ و حسن الرجال جمیل الصنع ✽ و نیز از اوست **شعر** فلا تحسبوا انی تغیرت بعدکم ✽ عن العهد لا کان المغیر للعهد ✽ هوای هوای و الهوی ذلک الهوی ✽
و وجدی بکم وجدی و وجدی بکم وجدی ✽ و لیس محبا من یدوم وداده ✽ مع الوصل لکن من یدوم مع الصد ✽ **علی** الطبیب الافریقی در دولت بنو تطبب میکرد و وی مردی
میکرد و وی را شعری و اوی نیز بوده این دو بیت از اشعار اوست **بیت** یا جملة الحسن هل یملک جبانا ✽ انی احبک اسرارا و اعلانا ✽ فهجت بعدی کیف لا ابقی لکم مرنا ✽
و لا احب سواک الدهر سبحانا ✽ **علی** بن النضر المعروف بالادیب و در صعید اعلی مصر بقضا اشتغال داشت و در علوم اوایل و ادب قدر اعلی و قدمی حلی در او بوده
نظم و نثر کلامش چون آب آرد و ماتش به جاسبی رسیده و وجیه ابوالصلت در رساله که در احوال بعض مصر و مصاحب ایشان نوشته میگوید هرروز که این مصر با سند طبابه معرفه
سر بر کدام را که اعلم و اعمل و داشتند پیش او که هر چه بخشند و مراکز نجوم خوانده کرد که آن امر را بحره و صورت سهاب علی و مبادی اوایل آسیایی کنیک از ایشان ثبت
که باید مبتدی کرده باشد تا تملک این مرتبت رسیده باشد و این تهوا بر تو را باید صلوا خواهد خود را روش کرده ذکر قاضی ابوالحسن علی بن النضر المعروف بالادیب که او را فاضل

رزان و احسان اهل است هم صاحب ادب بسیار و هم عالم بعلوم شتا و فنون اهر و نثرش بابع و نظمش بدیع و در بسیار ابواب حکمت برای دی طولی و مرتبه علیا
و فتی از اده فات شاعره آمده او و نزد بعده که لقب بود بالملک الافضل ابن امیر الجیوش الملقب شعبی بعلی میکرد او او و نومید از تیت و پیش نفعی نمی شنید قصیده گفت و عتاب
زمانه و شکایت غیبت و هجران بغیداد ... و اخبار اوست **شعر** بین التعزز و التذلل مسلک ✽ بادی لمن یسلک کل موفق ✽ فاسلکه فی کل المواطن و اجتنب ✽ کبر الابی
و ذلة المتملق ✽ و لقد حیت من البضایع خیرها ✽ لا باع مختار واکرم منتق ✽ و وجدت علم العیش تحت ظلاله ✽ لا بد ان تعتق وان لم تعتق ✽ فیها سیما بالبیض لم اعجل ان ارتجی
بها شانی مشرق ✽ لا فارغ عن الذبن دونه مرتق ✽ و حرمت من التعزز لم صدق ✽ **علی** بن احمد بن علی الکنی ابوالحسن المعروف بابن هبل در بغداد تولد و نشو نما
یافت و ادبیات و طب را تحصیل نموده پس آنرا بگذاشت و در دیار اعلام اقامت نموده و حاکم آنجا بسعد و فسانه ازو حرمت و تعظیم میکرد و سعد مرد حکیم عالم و
وی سعید شده بود عاقبت از وی معارف نمود و سبب آن کو شنیدی گفت داران در و فیشته طب خاطر فتاد و در گفت نمود او را گفت جواب حکیم بر ای چیست حکم در
جواب وانومیش شد بعد از آن در حلوی ادراکه گفت که امگر هم کس مسا از کتشه و کسی نیست با کله بجواهر خودت رسید گفت نکسی کفته بوده مرا کجو جواهر رسید چون
شنیده ام که حیثیدن ق زور ه از شر و طا آن شوی است حکیم گفت در وامع چنین است اما در هر مرضی لازم نیست لیکن تو خوب نکردی که این سوال کردی زیرا که اگر
فکر ستوده باشد گمان کند که من در خدمت او تقصیری میکنم و بعد از این قضیه در فکر معارف شد و از عاقبت این امر حزینه کرد و طب را از اجعان زانی بیده است
تا ذکر مثل آن تحصیل و فصولی نمایند عاقبت طلب نیز را دیک را از بسیار به موصل رجعت نموده و حین وفات تعظیم آن حظ بود و عمری دراز یافت چنانکه از حرکات
ضروریه فرومانده و بسال مقل از وفات ملازم منزل خویش بوده مردم برای درس و قرائت نزد وی میرفتند و کسی را از مولد وی سوال کرد گفت در بسال آخر جعلها
ست عشرین ای قصه بسیار حسن عمره و حتی یموته نشن در موصل آن خسرین محرم سنه عشر و ستمائه واقع شد و برا کتب در طب بر آمختار ساخته و من ازکاده او دچار
مجلد و غیر آن نیز تصنیف داده **علی** بن نقطان السبتی طبیب مشهور و ادیب بوده و حالی از بد بسیار است چنانکه بعض معاصرین وی ذکر کرده اند گفته در سنه در
سنه اربع و اربعین و خمس مائه بلاد مصر آمده و از آنجا بر رفت و عراق و بسا بر آفاق شرقی رسیده بود و در تصنیفه است در مدح وزیر جواد جمال الدین ابا جعفر محمد بن
علی بن ابا منصور اصفهانی وزیر موصل این چند بیت از آن قصیده است **شعر** واخواننا ما لطت عن کرم العهد ✽ فیا لیت شعری هل تغیرتم بعدی ✽
فکم من کوس قد ادیرت بودکم ✽ فهل لی کاس منکم دائم الود ✽ احن الی مصر حنین متیم ✽ بها مستهام القلب محترق الکبد ✽
اراهم بلحظ الشوق فی کل بلدة ✽ کانهم بالقرب منی و عندی ✽ ولولا ظلام الفجر جعت و فیهم ✽ لعشقته الحب فیهم علی الشهد ✽
فکم قد قطعنا من مفاوز بعدهم ✽ و ضنانها الصعب المرام من الحق ✽ الی ان وصلنا الموصل الان ننتقی ✽ بنا بجمال الدین راحلة القصد ✽
علی بن احمد بن علی بن محمد ابوالحسن الکنی ابی الحسن تحصیل علوم اوایل است بی بحیله بعد ذلک رشته و در علوم حکوم نکاته شد پس از وی بطا بعداد رفت و تعلم شد
و در ربیع الآخر سنه اثنی عشر و ستمائه وفات یافت **علی** بن علی بن ابی علی السیف الآمدی ابوالحسن از آمد بعد از حسن زاده مولد شد و بر مشایخ ابوسعید حنفی شافعی تحصیل نمود (در حاشیه: و شهادت)
کرده و از آنجا بعراق آمد و مدتی از جهة تحصیل اشتغال نموده و از آن پس به شیخ اعلم جدل و مناظره اخذ کرد و علوم اوایل را از جامعی از نصاری کرخ و یهود آن اخذ نمود
و بدان تظاهر میکرد و فقها از وی دوری میکردند و وی را بی عقیده منسوب میداشتند پس از آنجا بمصر رفت و در مدرسه که منسوب بوی است بدرس اشتغال نمود و نزول کرد
و شروع نمود آنجا در علم اصول مباحث که در علوم اوایل نموده بود و مردم بروی بخواندند و انزاو شیخ نقی که در علم اصول ختم نموده بود پس از آنجا بشام رفت و در دمشق با مدرسی استیطان
کرده و در مدرسه از مدارس آنجا متولی امر تدریس شد و بر امثال برتری یافت و از سنه احدی و ثلثین و ستمائه تا آنگاه که ملک کامل بر حلب آمد و سوال شد از تدریس ملک کامل
بوی تفویض نموده بود و معزول کرده بود که ملک کامل را بعد از فتح آمد معلوم شد که صاحب آمد سبب طلیعه احتمال از وی نیافته و آنکه قضاء آنجا بوده و بعضی
بر حاطر ملک گران آمده که چرا چون او بسوی را انجام نموده و از آن سبب بر او از تدریس عزل نمود و بعد از چند ماه که مقیم منزل خویش بوده وفات یافت و دفن نمود وی گی

هی مرغوب انظار است از جمله کتاب الباهر فی علم الاوائل پنج مجلد کبیر کتاب البحار الاخبار فی اصول الدین چهار مجلد کتاب التحقیق فی علوم الاوائل سه مجلد کتاب المواخذات
علی فخرالدین فی شرح الاشارات یک مجلد عمر بن الفرخان الطبری المکنی بابی حفص از ارباب فن نجوم است و در علم حرکات نجوم و احکام آن از محققین ابو معشر
بلخی گوید عمر بن فرخان طبری عالمی بود حکیم و یحیی بن خالد بن برمک اتصال و اختصاص داشت و بعد از انقطاع دولت ایشان بفضل بن سهل پیوست و در دولت جعفر بن یحیی بیان قمر
در برج چند درجه بوده عمر مذکور آنرا در ده از زه ضرب کرده احکام صحیح از آن استنباط نموده و بحسب آن تخمین بقیل این عمل منقطع شده بوده تا وقتیکه او دوباره احیا
شده و درست بر آمد ابو معشر در کتاب مذاکرات آورده که ذوالریاستین فضل بن سهل وزیر مامون عمر بن فرخان را از فنا و طلبیده و برای محمد بن مامون انتقال او
داد و ترجمه نمود کتابهای بسیار در علم نجوم و غیر آن از فنون فلسفه از آن جمله کتاب تفسیر چهار مقاله بطلمیوس از نقل یحیی بن بطریق و کتاب محاسن و کتاب الاتفاق و الاختلاف
و اختلاف [illegible] و خطوط عمر بن محمد بن خالد بن عبدالملک المروزی او را زیجی است مختصر که بنای آن بر مذهب هند نهاده که جدش خالد بن عبدالملک ظاهر شده
بوده در وقتی که او و سند بن علی و یحیی بن ابی منصور و عباس بن سعید جوهری برای مامون متولی رصد شده بودند و عمر مذکور خودش نیز در بغداد اصحاب ارصاد است
و کتاب تعدیل الکواکب و کتاب صنعت اصطرلاب مسطح تصانیف وی است عمر بن عبدالرحمن بن احمد بن علی الکرمانی القرطبی الاندلسی المکنی ابی الحکم از جمله راسخین
در علم عدد و هندسه است از قلاد مغرب بدیار مشرق رحلت نمود و بجزیره و از حران رسیده و آنجا بعلم طب و هندسه مشغول گردید پس باندلس مراجعت کرده در مدینه
سرقسطه متوطن شده و رسایل اخوان الصفا را با خود آورده و قبل از وی کسی آن رسایل را ببلاد اندلس نبرده بود و برادر علم طب تجربهای پسندیده بوده و رواج کرده و بنیاد
دیگر [illegible] از اعمال الجسبه [illegible] نیکو است عاقبت در سرقسطه در سنه ثمان و خمسین و اربعمایه وفات یافت و نود سال بتجاوز زندگانی کرد عمر بن احمد بن خلدون
الحضرمی الاشبیلی الاندلسی المکنی ابی مسلم از اشراف و اکابر مدینه اشبیلیه است و در علوم فلسفه متصرف و در هندسه و نجوم و طب مشهور بوده و در [illegible]
رلیتی در سنه تسع و اربعین واربعمایه وفات یافت عمر خیام در علوم یونان علامه زمان و امام اهل خراسان بوده و رغبت او بدان بسی و کوشش بطریق حرکات
بدنیه و تنزیه نفس انسانیه نمودی و در التزام سیاسات مدنیه بر موجب قواعد یونانیه مبالغه فرمودی متاخرین صوفیه بر ظواهر کلام او در شعر اختصار کرده و آنرا بطریقه خویش
حمل نموده در مجالس و خلوات آنرا محاورات و مخاطرات میکردند ولیکن بواطن آنها را [illegible] بعد از آنکه اهل عصر قدح در دین
وی کرده مذهب و مکنون سر او آشکارا کردند ترسید و عنان خامه و زبان را از امثال آن سخنان باز کشید و عازم حج بیت الله شد و چون ببغداد رسید
اهل طریقه او از متقدمان علوم اوائل سوی وی بر دند و او [illegible] ملاقات ایشان را بخود راه نداد و بعد از گذاردن حج بطرف خود معاودت نمود و در علم حکمت
و نجوم بی نظیر بود چنانکه بوی مثل زدندی این چند بیت از اشعار او است شعر اذا رضیت نفسی بمیسور بلغة یحصلها بالکد کفی و ساعدی امنت من تصاریف
الحوادث کلها فکن یا زمانی موعدی و مواعدی الیس قضی الافلاک فی دورها بان تعید الی نحس جمیع المساعد فیا نفس صبرا
مقیلها انما تخر ذراه بانقضاض القواعد عیسی بن علی بن عیسی بن داود بن الجراح المکنی بابی القاسم در فنون متعدده امام وقت خود بوده حدیث بسیار شنیده
و روایت کرده و مجالس روایتی ابو العباس حاضر میشده اند در علوم اوائل یدی طولی داشته علوم منطق و بسیاری از کتب را نزد یحیی بن عدی خوانده و در بعضی از فنون تصنیف
مجیده و مناظری محقق کرده [illegible] از نسخ عیسی که آنرا از یحیی بن عدی بخوانده و یحیی آنرا ترجمه کرده در غایت خوبی و جودت کرده بود و عیسی مذکور بر حواشی آن بخط خود سخنان
که در حال قرائت بخاطرش میرسید نوشته [illegible] بود و در کمال شایستگی بخط این عیسی [illegible] و نسخه مذکوره در دو مجلد بزرگ بوده و بعد از وی این نسخه درست و در جنس نزد وی است و
آنرا [illegible] کرده بوده و عیسی بن علی مذکور در دولت عباسیه برتبه کتابت بعض خلفا ترقی نمود عاقبت در بغداد در سلخ ربیع الآخر در سنه احدی و ثمانین و ثلثمائه
یافت عیسی بن زرعه بن مرقس بن زرعه بن یوحنا النصرانی المنطقی المکنی بابی علی در علم منطق و فلسفه از متقدمین و از اکابر نقله و مترجمین بوده و در سنه احدی و ثلثین و ثلثمائه
در بغداد متولد شده و تصانیف او [illegible] کتاب ارسطاطالیس در حیوان [illegible] کتاب اغراض کتب منطقیه ارسطوطالیس [illegible]

لکن

در کتاب [illegible] عبارات [illegible] در مردم [illegible]

لیکن جودی در بیان و انگشتی که او از سریانی بعربی نقل نموده کتاب البعثه تعلیقه کتاب حیوان ارسطوطالیس کتاب منافع اعضاء الحیوان بتفسیر یحیی نحوی کتاب سوفسطیقا کتابی
در اخلاق که مصنفش معلوم نیست کتاب مقالات [illegible] از کتاب نیقولاوس در فلسفه ارسطوطالیس و از محسن بن ابراهیم در کتاب [illegible] آورده که در شعبان سنه ثمان و ستین و ثلثمائه
[illegible] عیسی بن زرعه منطقی وفات یافت عیسی بن [illegible] العراقی از تلامذه ثابت بن قره [illegible] و در حکمت فائق [illegible] و در نقل و ترجمه از سریانی
بعربی خبرتی تمام داشته و هر چه را او بعربی نقل نموده [illegible] استادش ثابت بن قره بوده عیسی بن [illegible] از متقدم [illegible] تصانیف [illegible] از آنجمله است کتاب
قوی الادویه کتاب [illegible] الطب و [illegible] کتاب الاغذیه [illegible] عیسی بن قسطنطین الطبیب
المکنی بابی موسی از افاضل اطبای [illegible] است و صاحب تصنیف عیسی بن [illegible] بوده کتاب الالوان و کتاب الروایح و الطعوم تصنیف اوست عیسی بن علی تلامذه
حنین است فاضل مذکور و مصنفی مشهور بوده کتاب تذکرة الکحالین تصنیف او است [illegible] کتاب المنافع التی تستفاد من اعضاء
الحیوان هم از مصنفات او است عیسی بن یحیی بن ابراهیم [illegible] از تلامذه حنین [illegible] است و در علم طب صاحب تصانیف عیسی بن [illegible]
طبیب اهل جندیسابور در وقت خویش معروف و مشهور و صاحب تصانیف بوده و در وقتیکه منصور جرجیس را از جندیسابور بطلب فرمود [illegible] داده بود
که بوطن خویش باز گرداند [illegible] ترجمه جرجیس مذکور شده و چون جرجیس [illegible] منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] عیسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عیسی بن [illegible] البغدادی [illegible]
[illegible]
[illegible] عیسی بن الحکم [illegible]
[illegible] عیسی بن الحکم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عیسی بن الحکم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عیسی بن [illegible]

٤١

و با کمال تقدم و اختصاصی که سنان را نزد خلیفه بود باز مرتبه تقدم و اختصاص عیسی بود عیسی النفلیسی الطبیب از اطبای سیف الدوله علی بن عبد الله بن احمد بوده و خبر
بوده که چون سیف الدوله طعام خوردی چهار طبیب حاضر شدندی و میان ایشان کسی بوده که دو مرسوم میگرفت برای آنکه متعاطی دو علم بود و کسی دیگر سه مرسوم میگرفت بجهة
سه علم و در جمله ایشان عیسی مذکور از آنان بوده که سه مرسوم میگرفت یکی برای نقل از زبان سریانی بعربیه و دیگری برای دو علم دیگر عطارد بن محمد بن محمد الحاسب یکی از انواع علوم
هندسه و حساب و در وقت مقدم بوده کتاب ترکیب الافلاک و کتاب المرایا المحرقة تصنیف اوست عبدوس بن زید صاحب التذکره از حذاق اطباء و معالجات او
چیز دارا حیل لطیفه برای معرفت بر مکندی و کجی وقتی که ناصر بن عبد الله را در حمامات مرض رمی عارض شد و تعجیل صحت او شد عبدوس بن زید مباشر کرده
اول باسلیخ کرفس و رازیانه بادرفنجویه و قدری از آب شیر خنفرادید ایجوزیند و جمع وقتی او کس شد طبیب مجلس اجابت کرده و همچنین یافته و فوائد این در شرح
کرده اول ماء الشعیر و طریف شرده شد این و مراد از وی العلوی المدیری المنجم ایکی از وزرای سعید مصر است معروف بدیر البلاص منجم مذکور همواره در قریه مذکوره ملازم منزل خویش
بوده و مردی که طالب علوم وی بودی نزد وی آمدی تحت وی از تقدم و طالع موالید بود که با جلاء ابل مصر فرستادی و در اثنای آن رطب نفی امیرخود یکی از کتاب آن توحی
بشرح میمون موقت داشتی و اینکه تجاوز نه و نیستی مینکند که پسر از صد کرده ام چندانکه بعض روحانیات او که براهند کرده ایم آن روح اولوالعرب است و دعوی استخدام
جن نیز میکرده و مرده از کس جن مراد او معالجت بکرد اتفاقا تحصیل برای او که از موانست من که ما خود جهت شدید بدیر البلاص رفتم و بجهة ادرسیدم و مجوز با خود برده بودیم و بعضی
که فرع و نشیم حاصل شده و بجاد سجدی قریه و آدم مرد تجربه با کارشناس صیبان مشغول بوده چون روز با خر شد و با طبخی واب سیدم و آن در قریه شد و بود حال تبخ
حالی که از وی توقع بحکم ممکن بود ندیدیم از او جانب صنف بود پس کسی را روانه کردیم بقریه دیگر بطوم بیوم ما بعد آنکه انتهای مقاری جائیکه امر برای ایشان سفر بود
بودیم و در بیت جاده مشتغلی که فصیح بحسب او با حساب بودیم که در مسجد رانیکو ندید چون کشودیم مردی پیاده و در آنجا میان خودم بکم بسته و منظر بارد دوستان کرده بودی که من ناک کار سر گرفت
تباه مشغول بر چند قطعه دماع و کم مرغ و دیگر چیزها شروع کرده در عصر بار برسیدیم شما کیا بید و بعد معرفت از کتابت گفت من مردی غریبم مدتی است می که ساکن این قریه شدم
مرا فرمودیم سراج نام که همواره در معموره فقط بخانه شاه آمده بیکرده و از خیرات و حسنات اهالی تماما محفوظ و در جهت بکشته عذر و روشنائی این قریه شنیدند و بیعات آنچه ما دوم
منع خواهی بسیار بنمایید که اگر خفتی شده باشد و پرا معذور شنید پس شکر بسیار کردیم او را و روز به پیش یاران جهان کرده بر مبارکه روز دمی قوی بی انواع که کوه نان
برداشتم و بجهت آنکه در سبیل نوشتن جمعی بخاطرم رسید بران نوشتم شعر جزیت ابن سراج کل مکرمة فلیبغ الدهر للاضیاف الا ولا سقوا ابن ارضا
قد حملت بعاودت فی نعت الباری وحیال * فانت کالوره حال السوال جانیه اباد وفی سوکامل مناک * و بجا بادام خواند و بجشیده بوده
و در خواطر داشتم که بچار آن لوح بسترم و بنویم خوانوشتم کرده و صباح فردا از بجا با جان مجوز بجانکاه از اتکال نمودیم پس چون انطال الکتب حاضر شوند ابیات را
بخوانند بخواطر میگیرند و در کوچه ها و دهها خوانده میشود شیخ فرمیشند و رسان که ان آمد بحکمی سوار شد و بروز شیخ فقط آمد و منکایت من که ما را بحکم کرده و از ده خواطر او
کشته علوی مذکور در سته و خفش و نعین دسته مرد فاقه یافت و مردی صاحب نام بوده عرض عضیب المعروفه باسماء الحکماء عزاب الطب الصقلی از حکماء یونان و از ی
صقلیه است و از انواع علم حصته و صناعت خطابت که شان او ثبت که منبع صدق باشد کمالش شوده بود و دو انکه بمرتبه عبارت رسیده در اول زمان خود تقدم
و تصدر بوده از سهولی طبع این فن بسوی او آمده بی از وجوه جامعی که حاصل قصد وی کرده بوده خواتی بود از فرانیان که سبنس نام داشت و در ابتدای تعلم بعد از حسن ازل
صاحب شده بود که نام من التعلیم و جمل بسته و ساز و بعد از تعلم خطابت و نیست بیا استاد و عدد زی کنده و بجهة تعمید کرده و دفا نماید پس گفت اسلم من خطابت بهجت
آن بیاشت خوشنود و جهت معلم گفت که تعمید اقناع شد پس بعض منشک شده قیاسی ترتیب داد و گفت من این زمان با تو در باب اجرت مناظره بکنیم اگر تو استم
تو را اقناع بکنم اجرت باید داد و دیگر شما طلب اجرت ارزنی نمیکم و هست چه عوض است که در انواع ساختم و مسلم و گفتی که اجرت باید داد و اگر نتوانستم تو را
قانع ساخت پس علت نشده و تعلم خطابت نکرده خواهم بود و اجرت بقضی بر من لازم نشده خواهد بود معلم گفت من نیز بعین صورت با تو مناظره بکنم اگر تو را قانع نسازم اید کنم

سخن

٥٢

حرف الفاء
و جهی نیز اکه شاگرد وی حسانی تر تیب کرده ام که بر بسته و شرح تق آمد عمران که ما بوالبشند متشکل زمره و کشته جمیع روی بالصواب رود فی علما طب
فی اسماء الحکماء الفضل بن حاتم تبریزی از تبریز از بلاد فارس و عجب صورت حظی بسیار بلند که بزرگ و از ملک از باب افت مشتبه شود و حاصل تقدم و در علم
هندسه و هیئت فلک و حرکات نجوم متمکن بوده و تالیفات مشهوره دارد شرح مجسطی و شرح کتاب اقلیدس و یکی زیج کبیر بر مذهب سند هند ساخته و زیج صغیر و رساله
سمت قبله و تفسیر چهار مقاله بطلیموس و کتاب در کاینات جو برای معتضد عباسی تصنیف نموده و کتاب در عمل آلتی که بعد چیزها بآن توان شناخت الفضل
بن محمد بن عبد الحمید بن الواسع الجبلی الکنی بابی برزه مصنف حساب عالم و در آن شیوه متقدم بوده خلقی برای استفاده قصد وی میکرده اند و در آن فن کتب متعدده
تصنیف نموده کتاب المعاملات کتاب المساحة الفضل بن نوبخت فارسی الاصل و کنیه ابی سهل النداء متکلمین دارند کورس و مشهورین بیان است محمد بن اسحق
الندیم و ابی عبد الله بن المرزبانی و یار در کتاب متکلمین ذکر کرده و به بیت الادب او تموده اند در زمان هرون الرشید متولی خزائن کتب بوده و از فارسی
بعربی نقل نموده و کتاب سطان در موالید کتاب الفال النجومی ایضا کتاب الموالید کتاب تحاویل سنی الموالید کتاب الشیه و التمثیل کتاب المنتحل
من اقاویل المنجمین فی الاخبار و المسائل و غیرها تصانیف وی اند فرات بن شحناثا یهودی طبیبی بوده در صدر اسلام که از اماثل بلاد و در طب و برابر
قائمه خویش تقدم و تفضیل بنا دی و مرا دایل حوالی مدت حجاج بن یوسف میکرده و معروف شده چندانکه در آخر صحبت عیسی بن موسی عباسی که ولیعهد بوده در ایام
منصور رسیده و او در بهر امور با وی مشورت کردی و تعوا به دی عمل نمودی و طب داشتی از وی بسی عقل و رای او بر جمی از ارای دستورت وی
در ترجمه موسی بن اسرائیل کوفی مذکور خواهد شد بناء به قوالی فرات مذکور در ایام منصور وفات یافت و عیسی بن موسی مخدوم وی هر وقت که واقع میشد
امری که او اندار بوقوع آن میکرده یا وی مینوردی و گفتی با فرات خویش را داد و قت تو گو یا این روز را دیده فتح بن نجیه الکطرانی معتم مدینه السلام
بغداد و در علم آلات فلکیه و احکام نجوم مرجع و استاد بوده چنانکه معروف شده ذکر آن ملقب بسطرلابی است در جمادی الاولی سنه خمس اربعمایه وفات یافت
فرجا نشاه بن الفیروزان منجم در بغداد اقامت داشت از اهل وی از بحسب بوده در ایام و ایله بصنعت نجوم و جمار خوادث معروف و مشهور
گردیده حاکش حوادث انجه هلال بن محسن در تاریخ خویش ذکر کرده در سنه سبع و ستین و ثمانمائه واقع شده فرفوریوس صوری از مدینه صور که از بلاد سواحل شام است
بوده بعد زمان ارجالینوس متاخر و در فلسفه نامدار و مشهور آوازه و در معرفت حواشی ارسطوطالیس مقدم و مسلم است شرح و تفسیر کتب وی بسیار کرده چنانکه
در بغداد کتب ارسطو بسیار را کرده ام چون برای معرفت کتب ارسطو صعب و دشوار شده و او در نزدیک کتابت بود و نوشته و تحقیق کرده را بیب
آن وا وسنت که منشا آن صعب را معرفت کلام حکیم انجا است از مقدمه که اهتمام به زبان ما از آن فاهر ماند از آنچه شروع کرده در تصنیف کتاب ایسا غوجی
و مردم آنرا از وی اخذ و مقدمه کتب ارسطوطالیس کرده و هیچ وقتی با هر زبانی اعانت مشهور آن تا شد تصانیف وی ایساغوجی که مذکور شد کتاب المدخل الی
القیاسات الجملیه او عثمان دمشقی آنرا نقل کرده و کتاب که بانا بو فرستاده و کتاب الرد علی انیبوس فی العقل و المعقول مقاله بست نیست بر انا کتاب اخبار الفلاسفه
موجود از آن همین مقاله را و یست بسریانی کتاب الاختصارات الحمله البتر یاثا فلوطرخس فیلسوفی بوده در عصر خود مشهور و دیر از تصنیفات
در میان حکماء مذکور از آن جمله کتاب الاراء الطبیعیه که شامل است بر جمیع اقاویل فلاسفه در امور طبیعیه بر ترتیب پنج مقاله کتاب الغضب کتاب تحاول الیه مراتب العدد
کتاب الریاضه نقل کرده ام که آنرا قسطا کتاب النفس یک مقاله فلوطرخس ثانی فیلسوفی محقق بوده کتاب الانهار و خواصها و ما فیها من العجایب و الجبال و التفسیف
او است فلوطیس حکیمی است از اهل یونان بعضی از کتب ارسطوطالیس را شرح نموده و شرحهای او را از جهت رعین شمرده اند و بعضی از تصانیف او از آنجا
رومی سریانی نقل شده در معلوم نشده که چیزی از آنجا بعربی نقل شده باشد فیثاغورث فیلسوفی نامدار و از اعاظم حکماء یونانست بعد از آن بقلیس بوده
و اخذ حکمت از اصحاب سلیمان بن داود علی نبینا و علیه السلام نموده و در مصر و بعد از آنکه هندسه را از مصریان اخذ نموده به یونان مراجعت کرد و علم هندسه را میان ایشان او آورده قبل

از وی و بنا را سوفی [illegible] بوده و بحث علم طبیعت و علم دین او میان یونانیان آورده و آنرا از مشکاة نبوت اخذ کرده بود و وی را در ترتیب اجزاء عالم [illegible]
آن رموز عجیبه و اقوال [illegible] است و در بیان معاد مذهب از وی مذکور است قریب بمذهب [illegible] و اثبات علل [illegible] فوق عالم طبیعت که عقل را ادراک حسن [illegible]
[illegible]

[illegible]

از سیر مردم اندلس است بنده نزد جمیع امم و در طول زمان معدن حکمت و ینبوع عدل و سیاست بوده‌اند لکن بسبب بعد میان ما و بلاد ایشان تصانیف و تآلیف ایشان بما
نرسیده و از علوم ایشان الا قلیلی که از علماء ایشان شنیده باشیم چیزی نزد ما نیست مذهب در نجوم ایشان مشهور است یکی مذهب سند هند و مذهب ارجبهر و مذهب
ارکند و بما نرسیده بطریق تحصیل الا مذهب سند هند و آن مذهبی است که جماعتی از علماء اسلام نیز تقلید آن نموده و زیجها تالیف نموده‌اند مثل محمد بن ابراهیم فزاری و حبش بن عبد الله
بغدادی و محمد بن موسی البغدادی و محمد بن موسی خوارزمی و حسین بن محمد المعروف بابن الآدمی و غیر ایشان و معنی لفظ سند هند چنانکه حسین بن الآدمی در زیج خود ذکر کرده الدهر
الداهر است و از علوم هند در موسیقی که بما رسیده کتابیست که بخط هند آنرا یا فرسکویند یعنی ثمار الحکم بیان نموده‌اند در آن کتاب اصول الحان و کیفیات تالیف نغمات و از علوم ایشان
در اصلاح اخلاق و تهذیب نفوس کتاب کلیله و دمنه است و آن معروف و مشهور است و دیگر از علوم ایشان که بما رسیده کتابیست در علم حساب عدد که ابو جعفر محمد بن موسی
الخوارزمی آنرا شرح و بسط داده و آن اوجز ترین و مختصر ترین کتابیست بسیار قریب التناول و سهل المأخذ که بر خواطر و حسن تالیف [illegible] ایشان شهادت میدهد و از
تصانیف مشهوره هندی کتاب [illegible] در جواهر و کتاب [illegible] و کتاب [illegible] و کتاب [illegible] سیرت کنکه الطبیب الهندی البغدادی بعلم طب است
ادراک علم آن قائم بوده و از [illegible] معالجات مشهوره مقدم گردیده و در خدمت [illegible] بوده و در وقتی که [illegible] قائم عباسی از برای ابن المسلمة الملقب برئیس
الرؤسا بکشد و از بغداد بیرون رفت و رئیس الرؤسا [illegible] از بغداد بیرون [illegible] ایشان بود کنیه محمد الکاتب [illegible] حساب [illegible] در زمان
[illegible] بغداد [illegible] و [illegible] مشهور [illegible] کیان [illegible]
الفتی [illegible] الطبیب [illegible] در ایام [illegible] و [illegible] معروف و مشهور بوده در سنه [illegible] و سبعین و ثمانمائه وفات یافت [illegible]
لسلوث الملقب فیلسوف [illegible] یونان [illegible] آبای وی [illegible] و در [illegible] افلاطون [illegible]
کتابی تصنیف کرده در [illegible] افلاطون و تفصیل صفات [illegible] لوطیس فیلسوف [illegible] مذکور [illegible] ارسطاطالیس [illegible]
[illegible] فیلسوف [illegible] در حرف المیم فی اسماء الحکماء مبشر بن فاتک [illegible] اصل وی [illegible]
[illegible] در علوم اوایل فضلی بارع [illegible] جمیع فضایل [illegible] افادات وی [illegible]
[illegible] احادیث نبوی [illegible] روایت [illegible] محمد بن احمد [illegible] بن احمد [illegible]
بغداد بوده [illegible] در بغداد [illegible] در علم حساب و خواص اعداد و جبر و مقابله و هندسه [illegible]
حساب [illegible] و از سایر علوم [illegible] و در ایام الناصر لدین الله
[illegible] در مدرسه نظامیه [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible]
و [illegible] وفات یافت و مولدش در سنه [illegible] بوده محمد بن ابراهیم الفزاری در علم نجوم [illegible] و [illegible] حوادث [illegible]
اسلام و دولت بنی العباس [illegible] محمد [illegible] بن محمد [illegible] ابن الآدمی [illegible]
[illegible] حساب [illegible] سند هند [illegible]
[illegible] کسوف و خسوف و مطالع بروج [illegible]
[illegible] منصور [illegible] کتاب [illegible]

اصلی که اخذ کنند در حرکات کواکب [illegible] محمد بن ابراهیم فزاری و کتابی از آن تالیف نمود که محققین آنرا سند هند کبیر نامیده و تفسیر سند هند بهندیه الدهر
الداهر است و اهل آن زمان عمل بآن نموده‌اند تا زمان مامون رسید پس ابو جعفر محمد بن موسی خوارزمی آنرا اختصار [illegible] زیج خود [illegible] در بلاد اسلام مشهور است
و در آن زیج اعتماد کرد بر اوساط سند هند و در آن مخالفت [illegible] و لیکن در تعادیل و در میل مخالفت کرد بلکه در تعادیل [illegible] مذهب [illegible]
[illegible] یکی [illegible] حساب [illegible] استخراج نمود [illegible] و از اینجا معلوم [illegible]
بوده [illegible] اهل آن زمان [illegible] سند هند [illegible] زیج مذکور [illegible] و در آفاق مشهور [illegible] زمان [illegible] تبدیل [illegible]
منقطع میشد و چون نوبت خلافت بمامون بن هارون بن مهدی بن منصور رسید و در [illegible] نظر [illegible] بر علوم فلسفه
[illegible] مجسطی [illegible] صورت آلات رصدیه [illegible] کتاب مذکور [illegible] آلات رصدیه [illegible]
[illegible] تقدیم [illegible] ذکر آن [illegible] ایشان خواهد آمد [illegible] محمد بن زکریا ابو بکر الرازی طبیب است از اطبای اسلام
[illegible] در آن [illegible] در علم [illegible] و [illegible] فلسفه [illegible] مشهور [illegible] اشتغال [illegible]
پس [illegible] در علم فلسفه [illegible] و بسیاری از آن [illegible] تالیف نموده اکثر آن در [illegible]
اکثر در علم [illegible] طب [illegible] علم [illegible] و مذاهب [illegible]
[illegible] بیمارستان ری [illegible] بیمارستان بغداد [illegible] در آخر عمر نابینا گردید و در حوالی سنه
[illegible] وفات یافت [illegible] وفات او در سنه [illegible] بوده [illegible]
بن محمد بن زکریا رازی [illegible] بیمارستان ری [illegible] بیمارستان بغداد [illegible]
[illegible] تالیف نموده [illegible] کتاب [illegible]
و دیگر کتابی که بجهت منصور بن [illegible] فرستاده و کتابی که آنرا کتاب الطب نام کرده و کتابی که بسوی علی بن [illegible] صاحب طبرستان فرستاده [illegible]
[illegible] و کتاب [illegible] و کتاب [illegible] و کتاب [illegible] و کتابی [illegible]
[illegible] کتاب الشکوک نام کرده [illegible] کیمیا [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] در آخر عمر نابینا شد بسبب نزول آب [illegible] محمد بن اسحق الندیم
در کتاب [illegible] محمد بن زکریا از اهل ری [illegible] علوم [illegible] طب [illegible]
و منصور بن اسمعیل [illegible] کتاب منصوری [illegible] تالیف نموده [illegible] محمد بن زکریا
[illegible] بزرگ [illegible] شاگردان [illegible] شاگردان [illegible]
[illegible] شاگردان [illegible] رازی [illegible]
[illegible] بیماران [illegible]
[illegible] رسیده [illegible]
شده [illegible] کتاب البرهان [illegible] کتاب الطب [illegible]
کتاب [illegible] کتاب [illegible] الرد علی [illegible] کتاب

المنصوري في الطب كتاب سبب في قتل الريح السموم لكثير من الحيوان كتاب فيما جرى بينه وبين المعلم، كتاب الربيع والخريف كتاب الفرق بين الزكام والنزلة، كتاب برء ساعة(؟)

كتاب الشكوك على جالينوس كتاب كيفية الابصار كتاب الرد على الكندي في نقضه الطب كتاب في ان صناعة الكيمياء الى الوجوب اقرب منها الى الامتناع كتاب الملوكي الذي

الكتاب المنصوري في الطب ده مقاله كتاب الحاوي في الطب اين كتابيست جامع كامل در صناعت طب بيشتر مرتب نكرده و تمام نكرده و بعضي از كتب جالينوس و حنين

اثراء(؟) جالينوس در فهرست آورده كتاب في ان الطين المنقول فيه منافع كتاب في ان الحمية المفرطة مضرة بالابدان كتاب الاسباب المميلة لقلوب الناس عن افاضل الاطباء كتاب

فيما يقدم من الفواكه على الاغذية و يوخر عنها كتاب الرد على المسمعي المتكلم في رده على اصحاب الهيولى كتاب في الرد على جرير الطبيب فيما خالفه فيه من امر التوث الشامي

بعقب البطيخ كتاب الخلاء والملاء والمكان والزمان كتاب في تفسير كتاب ابرقلس(؟) في شرح مذهب ارسطوطاليس كتاب صغير في العلم الالهي كتاب الهيئة العالمية(؟)

كتاب الكبير في الحيه كتاب الادوية الموجودة بكل مكان كتاب الطب الملوكي كتاب التقسيم والتشجير كتاب جهار كتاب النبض الكبير جالينوس كتاب الرد على الجاحظ في نقض الطب

كتاب في فضل الجاحظ في كتابه في فضل الكلام كتاب العلل كتاب اللذة كتاب النقرس والوجع المفاصل كتاب هيئة العين كتاب الاكسير كتاب هيئة القلب كتاب هيئة الصماخ

كتاب وجاع المفاصل كتاب قراباذين كتاب كيفية وعلى المعتزلة كتاب سبب وقوف الارض في وسط السماء كتاب في ان الجسم محرك من ذاته وان الحركة منه طبيعية كتاب

نقض الطب الروحاني كتاب في انه لا يمكن للعالم ان يكون لم يزل على مثال ما نشاهده كتاب في ان الحركة ليست مرئية بل معلومة كتاب الشكوك على برقلس كتاب تقسيم الامراض والاسباب

كتاب تفسير كتاب فلوطرخس كتاب في تفسير كتاب طيماوس كتاب النقض على البلخي فيما نقضه في اللذة كتاب في العلة التي يحدث بها الورم من الزكام في رؤوس بعض

الناس كتاب التلطف في ايصال العليل الى بعض شهوات كتاب العلل في السرع والغرام كتاب الرد على ابن اليمان في نقضه على المسمعي المتكلم كتاب في النقض على الكيالية(؟)

الامامية كتاب نقض كتاب التدبير كتاب جهار كتاب جالينوس في حيلة البرء كتاب تحقيق الماء كتاب العلل والاعراض كتاب تحقيق كتاب العوالم كتاب النفس كتاب المبلغ(؟) في العلم

الالهي رسالة في قطر المربع كتاب في سيرة الفاضلة كتاب في جواهر الاجسام كتاب في وجوب الادعية كتاب الحاصل في العلم الالهي كتاب في معارضة المعتزلة الطبيعية(؟)

في علم الالهي كتاب في نقض مذهب المنطقيين كتاب الرد على المسمعي في اثبات المعاد كتاب في ان النفس ليست بجسم كتاب النفس الصغير كتاب ميزان العقل كتاب السكر كتاب

في القولنج كتاب في تفسير كتاب جالينوس لفصول بقراط كتاب الفصول اين كتاب را مرشد نيز خوانند كتاب في النقض على ابي الحسين من المتكلمين المنطقيين كتاب الابنية

والعلامات كتاب نقض كتاب الوجود والمنصور على كتاب المرئي من طبوب الاولياء كتاب في آثار الامام الفاضل المعصوم كتاب في الاوهام والحركات والعشق كتاب

في سهو الحواس قبل البلوغ كتاب في الامام والمأموم المحقق كتاب شروط النظر كتاب خواص الفلاسفة كتاب الادوية الطبيعية كتاب ترتيب اكل الفواكه كتاب خطاء

غرض الطبيب كتاب من لا يحضره الطبيب كتاب صفة معجون لا نظير له رسالة في تدبير الماء البلغ رسالة في غروب الشمس والكواكب رسالة في انه لا يوجد تراب خالص

تراب في البلد الصحيح رسالة في المنطق رسالة في انه لا تتصور لمن لا رياضة له البرهان رسالة في ان الارض كروية رسالة في استدارة الكواكب رسالة في العجب من

الارض الطبيعية في الطين المجرب رسالة في العادة رسالة في العطش وزيادة الحرارة لذلك رسالة في الثلج وقول بعض الجهال انه يعطش رسالة في علة ضيق الناظر في النور

وتوسعه في الظلمة كتاب الطب الروحاني كتاب في ان العلاج اليسير يمكن من الضعيفة كتاب في هدم الاجسام وعدمها كتاب في ان اكثر الناس ترك الطب رسالة

في العلل المشكلة كتاب في ان الطبيب الحاذق لا يقدر على ابراء جميع العلل القابلة كتاب في صناعة الطب و دفعها و تبريزها رسالة في انه لم صار رجال الاطباء ومنهم في المدن

اكثر من العلل، كتاب سيرة الطب كتاب محنة الطب مقالة فيما يمكن ان يستدرك في احكام النجوم على رأي الفلاسفة الطبيعيين ومن لم يقل منهم ان الكواكب احياء محمد

بن محمد بن طرخان ابو نصر الفارابي غلاب انتهاى فاراب شهر بزرگ است در ماوراء النهر حكيم مذكور از فلاسفه مسلمين است و كسيرا در تقدم و تفوق وي دعوي

و موافقت نه از بلاد خود بعراق آمده و در بغداد مقيم كرده و علوم حكميه را در بغداد نزد يوحنا بن حيلان مستوفي قرائت كرده و از وي استفاده نموده و از اشغال و اقران در گذشت

و در تحقيق بر همه غالب آمد و شرح كرد كتب منطقيه را و غوامض و اسرار آن را واضح و مكشوف كرد و عبارات مفيده جميع ما يحتاج اليه را از آن علوم در عبارات صحيحه و اشارات لطيفه

دير

و تنبيه نموده بر هر چيزي كه كندي و غير او از آن غافل مانده بوده از انحاء صناعت تحليل و انحاء تعاليم و بحث در طرق آن بجانب منطق روشن و نهج او آن نمود و شناسانيد طرق استعمال

آن و قواعد آنكه در هر ماده صورت قياس چگونه بايد لاجرم كتب وي در اين ابواب در نهايت خوبي و كمال بر آمد و بغير آنها و بر اين كتابيست شريف در احصاء علوم

و بيان غرض از هر علمي كه ديگري برو در آن سبقت نكرده و بر شيوه نرفته كل علوم را با مشش آن كتاب و تقدم نظر در آن ضروري و لابد است و بر اكتابي ديگر در بيان

اغراض افلاطون و ارسطوطاليس است كه شهادت ميدهد بر تفوق و برعلت او در صناعت فلسفه و تحقيق بودن او در فنون حكمت و اين كتاب عوني بزرگ است طالبرا

بر تعلم طرق نظر زيرا كه اطلاع مي بخشد بر اسرار علوم و فايده هاي علم بعلم و بيان ميكند كه چگونه تدرج و انتقال بايد نمود از بعضي بعضي بعد از آن شروع كرده در فلسفه

افلاطون و شناسانده غرض او را و اقسام مؤلفات وي را و در عقب آن در آورده فلسفه ارسطوطاليس را و مقدمه جليله براي آن تقديم كرده كه شناخته شود از آن

كيفيت تدرج و انتقال در درجات فلسفه او بعد از آن بيان ميكند اغراض او را در مؤلفات منطقيه و طبيعيه كتاب بكتاب تا منتهي شده بحث منتهي بود و آن اول علم الهي و

استدلال بعلم طبيعي بر آن و ندانم كتابي سود مندتر از اين كتاب طالب فلسفه را زيرا كه معاني مشترك جميع علوم را او لا و معاني مختصه بهر علم را علحده تا بيان ساخته

و راهي نيست بفهم معاني قاطيغورياس كه معرفت اين كتاب و چگونه راه نموده و حال آنكه قاطيغورياس اوايل موضوعه جميع علوم است و فارابي را بغير از كتب مذكوره

در علم الهي و در حكمت مدنيه دو كتاب است كه نظير آنها نيست يكي معروف بسياسات مدنيه و ديگري معروف بسيرة فاضله بيان نموده در آنها كليات عظيمه از علم الهي بر مذهب

ارسطوطاليس در مبادي ستة كه روحانيه و چگونه پيدا شدن جواهر جسمانيه از آنها بترتيب و نظام واقع و اتصال حكمت و تعريف شده در آنها مراتب انسان و قواي

نفسانيه او و فرق ميان وحي و فلسفه بيان شده و اصناف مدن فاضله و غير فاضله و احتياج مدينه بسيرة ملوكيه و نواميس نبويه ابو نصر مذكور معاصر ابو بشر متي بن

يونس بوده و ملتقي از وي بسن كمتر و در رتبه علم از وي بيشتر و بالا تر چه در بغداد و ساير بهمار او در علوم منطقيه معول و اعتماد بر كتب ابي بشر بود و آن

در بغداد

قرب بعهد و كثرت شرح بحد و فات ابي بشر در خلافت راضي واقع شده و ابو نصر وارد شد بر سيف الدولة ابي الحسن علي ابن ابي الهيجاء عبد الله بن حمدان در حلب

و در كنف دولت وي بزي اهل تصوف اقامت گزيد و سيف الدولة تقديم و اعظام و اكرام او كما ينبغي مرعي داشتي و وي را در صحبت خويش بدمشق برد در آنجا در سنه تسع و ثلثين

و ثلثمائة وفات يافت بعضي مصنفات وي از اين قرار است كتاب البرهان كتاب القياس الصغير كتاب القياس الاوسط كتاب الجدل كتاب المختصر الصغير كتاب المختصر الكبير

كتاب شرايط البرهان كتاب النجوم كتاب في القوة كتاب الواحد والوحدة كتاب آراء اهل المدينة الفاضلة كتاب فيما ينبغي ان يقدم قبل الفلسفة كتاب المستغلق من كلامه في

قاطيغورياس كتاب في اغراض ارسطوطاليس في كتابه في الجدل كتاب له في العقل كتاب الالفاظ المستعملة في المنطق كتاب شرح المستغلق في المصادرة الاولى والثانية كتاب تعليقة

على ايساغوجي كتاب احصاء العلوم كتاب الخطابة كتاب الرد على النحوي كتاب الرد على جالينوس كتاب في ادب الجدل كتاب الرد على الرازي كتاب في السعادات

الموجودة كتاب الموطئة في المنطق كتاب القياس مختصر كتاب المدرج كتاب المجسطي كتاب شرح البرهان لارسطوطاليس كتاب شرح الخطابة له كتاب شرح المغالطة له

كتاب شرح القياس له وهو مختصر كتاب شرح المقولات كتاب شرح السماع كتاب الفصوص(؟) كتاب شرح مقالة الاسكندر في النفس كتاب شرح

السماء والعالم كتاب الاخلاق كتاب شرح الآثار العلوية كتاب الحروف كتاب المبادي الانسانية كتاب الرد على الرازي كتاب في المقدمات كتاب في العلم

الالهي كتاب في اسم الفلسفة كتاب الفحص كتاب الاتفاق آراء ارسطو و افلاطون كتاب في الجزء وحال وجوده كتاب في الجوهر كتاب في الفلسفة و سبب ظهورها

كتاب التغيرات العلوية كتاب الحيل كتاب النواميس كتاب في نسبة الى صناعة المنطق كتاب السياسة المدنية كتاب في ان حركة الفلك سرمدية كتاب في الرؤيا

كتاب احصاء القضايا كتاب في القياسات التي تستعمل كتاب الموسيقي كتاب فلسفة افلاطون و ارسطوطاليس كتاب شرح العبارة لارسطوطاليس على جهة التعليق كتاب

الارتفاعات كتاب مراتب العلوم كتاب الخطابة للفاطليس جوامع كتب المنطق رسالة في نيل السعادات والله اعلم محمد بن جابر بن سنان ابو عبد الله الحراني

المعروف بالبتاني از افاضل علماء رصد كواكب مشهور بين و مهذب هيئات و حساب نجوم و صاحب علم است و زيجي نيكو بوي منسوب كه مشتمل بر ارصاد نيرين

كتاب ابي القاسم البلخي في الزيادة عليه و جوابه في جواب هذا الجواب كتاب الرد على الطبيعة المطلقة و الكرونية(؟) كتاب الرد على ابي القاسم البلخي و نقضه المناقضة الثانية في العلم الالهي

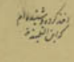
بايد خمس صدور كتاب الخطابة كتاب شرح

و حرکات بیان بر وجهیکه مثبت است در کتاب مجسطی ذکر کرده و در آن حرکات خمسه متحیره را بحسب اجتماع بوده و برا اصلاح آن بحسب ... فلک ثابته و بعضی
از آن ارصاد و جداول که در زیج خود ذکر کرده و در سنهٔ ... واقع شده و بعضی در سبع و ثمانین و معلوم نیست که در حدت سالهای ... رسیده باشد و در تصحیح ...
کواکب و امتحان حرکات ... و اما نیاورده ... اهتمامی تمام باحکام نجوم ... شده برابر شرح اربع مقالات بطلمیوس ... حرکت ...
داشته و شروع او در ... ابو معشر البلخی گفته که از خود ... رسیده ... و در سنهٔ اربع و ستین ... و تشتماله که مدت چهل و دو سال است
و آن شغل ببرده ... در سنهٔ ... زیج خود ... کرده ... تقریب ... که از فعال ... جدا ...
و جون ... در سبع عشره ... مصنفات وی کتاب زیج است ... کتاب مطالع البروج و کتاب ... اقتدار ... شرح مقالات
بطلمیوس محمد بن عیسی ... در علوم نجومیه ... در بلاد هند ... و بجمیل ... علم نجوم ... معاودت
کرده مثل حرکت ... محمد بن ... عبد الملک المنجم المروزی ... کواکب ... در آن ابواب ... بوده ... مأمون
... واقع ... محمد بن الحسین بن الحمید المعروف بابن الآدمی ... شروع کرده ... بزرگ ...
... محمد ... القاسم بن محمد بن هاشم ... المعروف ... تمام
رسانیده و نظم العقد نام نهاده و در سنهٔ ثمان و ثلثمائه مشهور کرده ... کتابیست جامع ... براصول علم هیأت افلاک و حرکات نجوم ...
... محمد بن
طاهر بن بهرام ابو سلیمان السجستانی المنطقی در بغداد ... علوم ... و عالی ...
... علوم ... حکایات ... عضد الدوله ...
... عضد الدوله ...
شرح ... علوم ...
با دیگران ... و علم ... ابو حیان توحیدی ... مجالس ...
... کتابی ... موسوم بکتاب ...
العمید ... صمصام الدوله بن عضد الدوله ...
... کتاب ...
... ابو سلیمان ... ابو حیان ...
... ابو سلیمان سوال کرد ...
... محمد بن ابراهیم ابو جعفر ... محمد بن الجهم ...
برای مأمون تألیف نموده ... محمد بن عیسی الکنی ابی عبد الله الماهانی ...
بغداد وطن داشت ... محمد بن عمر الفرخان ...
... کتاب ... الاسطرلاب کتاب المسائل

...

... نجوم ...

کتاب المدخل کتاب الاختیارات کتاب المسائل الصغیر کتاب ... الموالید ... تصانیف وی است محمد بن موسی المنجم ... محمد بن موسی الخوارزمی ... ذکر او ...
و نیز خواهد آمد ... مذکور ... نجوم ... آداب مجالست ملوک ... مأمون ... محمد بن محمد الکنی ابی عبد الرحمن
المنجم ... علم نجوم ... اهل ...
... کرده ... العباس ...
... مذکور ... مردم ...
... کتاب ...
کتاب در نجوم و احکام آن و کتاب ... تألیف کرده ... کتابی ... علم العرب ...
... کتاب ... کلام العرب
محمد بن موسی الخوارزمی اصل وی از خوارزم است ... مأمون ... اهل علم هیأت ... زیج است ...
مردم ... زیج مذکور ... کتاب ... اسطرلاب ... زیج ... تصانیف وی ... محمد بن عبد الله بن عمر بن البازیار
... کتاب ...
... الموالید ... محمد بن عبد الله بن ... محمد بن کثیر الفرغانی ...
... کتاب الفصول ... کتاب ... مصنفات ...
محمد بن عیسی بن ابی ... الکنی ... محمد بن ...
... محمد بن اکثم ابن یحیی بن اکثم القاضی ... حساب ...
تصنیف ... محمد بن یحیی بن اسمعیل بن العباس ... ابو الوفاء البوزجانی ... در رمضان سنهٔ ثمان و عشرین و ثلثمائه متولد شد ...
... الفارسی ...
... کتاب ... فی الحساب ... کتاب ... الخوارزمی ...
تفسیر کتاب ... کتاب ...
... کتاب ... مجسطی ...
تصانیف ... محمد ... البغدادی ...
... عضد الدوله ... تصنیفات
اوست محمد بن عیسی ... الصقلی ... نجوم و هندسه ...
محمد بن ... ابی الفتح ... بغداد ... علوم ...
... محمد ... بن عبد السلام بن عبد
الرحمن بن عبد ... المقدسی ...
... مشهور ...



46

علم طب بگرفتیم بود تا مردم ... رسید ... [illegible]

الدین ... [illegible] ... ابیات شیخ رئیس ابو علی بن سینا را شرح کرده ... [illegible]

کرده اول انشاد این بیت شعر هبطت الیک من المحل الارفع ورقاء ذات تعزز وتمنع ... [illegible]

... [illegible] ... بغداد ... [illegible]

... [illegible] ... محمد بن عمر بن الحسین ابو الفضل ... الرازی

المعروف بابن الخطیب ... [illegible] ... علم اصول ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

واگر چیزی مثالی آورده باشد که مطابق ممثل له نبوده باشد چندان هیچ نیست که مساوات و مثال ... و اگر در قضیه تناقضی بوده باشد روشن ...
که محمول را لفظی مشترک کرده باشد یا منع شرطی دیگر از شروط تناقض ... تا رفع تناقض شود و اگر چنانچه مصنفی که احکام احد ضدین را بیان کرده و مقابل آن را جهت خاتمه
ارسطو طالیس کرده ... میگویند بعضی دیگر از آن ... که احکام آن بقابله ... بیان شده معلوم ... شده واگر مصنفی ... تقسیم ... جمیع اقسام
نموده میگویند که ... تمام ... ذکر نموده و اگر لفظی استعمال کند ... مدلول وضعی آن نباشد چنانکه ... را افراد ... و جمع ...
کرده باشد ... میگویند اگر ... نباشد میگویند ... چنین تصرفات ... که معانی ... بیان ... باشتراک ...
بوده باشد واگر مصنفی کلامی ... کتاب ... آورده باشد میگویند چون فاصله بسیار شده اعاده ذکر نموده کلام ...
... کرده و اگر ... کتاب ... باشد میگویند ... آورده ... که ... حق ... مصنف ...
... که ... خواطر ... بسیار مستبعد است که خواطر صاحب کتاب و صاحب فن ... توافق ... کرده ... باشد ... بحث آن ...
فصل در بیان مسایل مختلفه ... که مطلوب جواب ... مسئله ... است ... تقریر کرده میشود ...
... که ... موافق ... با ... جواب ... مقابله ...
... استعمال ... صادق است ... لازم ... استعمال آن ... بوده ...
... که ... بعضی ... استعمال ... جواب ...
استعمال ادویه حاره ... حرارت آن وقت ... است ... حرارت ...
... ماده ... اعراف ... جواب ...
... در خواب می بیند که ... بیدار میشود ... در خواب می بیند که ...
... قادر ... واقع میشود ... جنبه ... می بیند ... میکند ...
... کرده ... حاصل ...
... مسئله ... جواب آن ... مسئله ... است ...
... است ... ارسطو طالیس ... آورده است ...
... جسم ... که ... است ... خارج عالم ... مکان ...
... بوده ... جسم ... لا الی نهایه ... حرکت ... مکان ... اجتماع نقیضین است ... ارسطو طالیس ...
... لازم است ... حرکت است ... شروع میکند ...
... اجزای ... حرکت ... خارج ... حرکت ...
... لازم است که خارج عالم ... واگر حرکت ... خارج عالم ... لازم
... که جزو خارج از محیط ... مکان ... محیط حرکت میکند ... فلک ... صورت
لازم میآید که ... مکان جزو ... لازم میآید که اجزا ... میان ... چنانکه ...
داده ... لازم میآید ... مکان ... است ... الحکم ...

باعتبار ... و ... اجزاء ... حرکت ...

سقف

سقف و ... لازم میآید که ... مکان ... باشد که ... است ... دو ... تمام ...
حرکت ... لازم است که عالم ... در مکان ... حرکت ...
لا فی مکان این خود تناقض و جمع بین النقیضین است ... ارسطو طالیس ... مکان ...
نفس این مسئله ... صورت ... تقریر کرده ... که ... نفس ...
بعد از خواب ... اکنون میگوییم ... نفس ... موضوع ... قائم خواهد بود ... قائم خواهد بود ... موضوع
که ... قائم خواهد بود ... لازم میآید ... قائم بذات تواند بود ...
... لازم میآید ... نفس ...
... موضوع ... لازم میآید که ... نفس آن موضوع حرکت ... مکان ...
... صفات اجسام است ... لازم میآید که ... کلام ابن ... فصل ششم ...
... فیلسوف ... فیلسوف ...
... جواب ... آمده ...
... جواب ...
سوگند ... از ... کلام ...
... جواب ...
... شیخ ...
رساله که شیخ نوشته ... کلام ...
که خدای سبحانه ... کلام شیخ ... رساله ... کلام ...
... ادراک
... جواب ...
... است ...
... اجزا ... است ...
لیکن ... اطلاق کرده میشود ... اطلاق میشود ...
... جواب ... اسم ...
... معنی ...
... اطلاق ... اطلاق ...
... اطلاق ...
... جالینوس ... اطلاق ... صورت
... جسم ... صورت ... اطلاق ...

باعتبار ... اطلاق کرده میشود ... بر مجموع

کشته‌اند بتضاد وان [illegible] و تشبیه نظر موضوع کلی زیرا که اگر حکم موضوع واحد باشد تضاد وان خواهد بود و جهت تضاد اتحاد موضوع معتبر است الا اگر موضوع واحد باشد
دیگر تضادی باقی نماند و دوم نیز چون موضوع واحد است از آنکه یکی [illegible] است و یکی جهت پس اتحاد [illegible] اتحاد موضوع مرتفع شد تا حقیقی که در وی نظر بود و از این قبیل
در انواع علوم بسیار است مثلا ابو حنیفه و دو صاحب او ابو یوسف و محمد در نکاح صابیه و در اکل ذبایح ایشان اختلاف کرده‌اند ابو حنیفه هر دو را حرام دانسته و ابو یوسف و محمد
حکم بحلیت هر دو کرده‌اند و جواب ایشان بگوید چنانچه قول ایشان در واقع خلاف نیست زیرا که ابو حنیفه سوال از صابیین حران کرده‌اند و ایشان ستاره پرستند عبادت
کواکب لاجرم ایشان را جاری مجرای عبده اوثان داشته و حکم بتحریم نکاح و ذبایح ایشان نموده و اما ابو یوسف و محمد سوال از صابیین [illegible] نموده‌اند و ایشان فرقه از نصاری‌اند
که بمسیح ع ایمان آورده‌اند و اگر ابو حنیفه را از حال این قسم صابیه پرسند موافق ابی یوسف و محمد جواب خواهد گفت و همچنین اگر از ابو یوسف و محمد از حال
از صابیه حران پرسند موافق ابو حنیفه جواب خواهند گفت و امثال این اختلافات [illegible] و [illegible] مطلب و من تعجب دارم از شیخ که چگونه در چنین [illegible]
و بر جالینوس مواخذه کرده [illegible] که در این کلام [illegible] که صفرا را [illegible] وحال آنکه [illegible] پس چگونه جالینوس را جایز
میشمارد استعمال لفظ در معنی مجازی در باره معنی جایز نشمارد و دیگر آنکه جالینوس [illegible] را از قسم صفرا خارج از [illegible] کرده و صفرا را از قسم طبیعی [illegible]
صفرا را [illegible] و [illegible] اگر نزد شیخ جالینوس [illegible] است مثل آن [illegible] نیز چرا نتوان گفت [illegible] انواع [illegible]
تابع او شده [illegible] سبحانه [illegible] که [illegible] در این سخن [illegible] مرتبه [illegible] ابطال [illegible] شود و شروع
کنیم و تتبع بعضی سخنان وارد بر کلام ابن بطلان که در فصل [illegible] آورده [illegible] تتبع کنیم [illegible] شیخ در نقطه طبیعیه [illegible] کنیم [illegible] موافق [illegible]
اقلیدس میگوید النقطه شیء لا جزء له اکنون میخواهم [illegible] اقلیدس [illegible] سبحانه و تعالی علم [illegible] پس میگوییم [illegible]
که نقطه را [illegible] اول آنکه [illegible] اقلیدس نقطه را [illegible] حال آنکه حدود و رسوم [illegible] حال
محدود باشد [illegible] بر سبیل [illegible] رسم [illegible] کنند [illegible] چند [illegible] معروف [illegible] رسم [illegible]
که در حدود [illegible] دوم آنکه [illegible] نقطه را [illegible] از جمیع [illegible] برای آنکه [illegible] رسم [illegible] و بر آن صادق [illegible] نتوان گفت [illegible]
جزو نیست سیم آنکه [illegible] نقطه [illegible] و در حد خط [illegible] صورت [illegible] چهارم آنکه [illegible] النقطه
شیء لا جزء له [illegible] اگر آن [illegible] النقطه شیء لا جزء له حال آنکه [illegible] محدود [illegible] حال [illegible] آنکه
سوال کنیم [illegible] نقطه [illegible] فرقی میان ایشان باشد [illegible] زیرا که [illegible]
پس حکم [illegible] آنکه [illegible] و حکم [illegible] که او را جزو نیست [illegible] جواب آن [illegible] شیخ [illegible] پس [illegible]
تفصی بجواب [illegible] بود و الا [illegible] سوال [illegible]
شیخ آنکه [illegible] پس [illegible] باشد لازم [illegible] که [illegible]
خطوط را [illegible] برای [illegible] طبیعی خواهد بود [illegible] خواهند بود [illegible] سوالی [illegible]
چه شود که [illegible] شیخ [illegible] سوال [illegible] مطلب [illegible]
بیکشد و تتبع است برای [illegible] و حال آنکه [illegible] سوالی است [illegible] جواب آن [illegible]
حیران و سرگردان خواهیم [illegible] که [illegible] ظلمت [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] مسیح [illegible]

نموده

[marginal note:] و بقول [illegible] و [illegible] اگر [illegible] زیرا که جالینوس در کتاب [illegible]

خود و هم [illegible] کرده و جزم نموده که من چیزی از علوم اوائل نخوانده و [illegible] اگر خوانده [illegible] که این کس را [illegible] شیخ [illegible]
بگوید [illegible] نقطه است که از آن نقطه [illegible] وجود [illegible] و من میگویم شیخ [illegible] و این سخن [illegible] کرده [illegible]
گمان کرده که این کس [illegible] در طب است [illegible] حاضر [illegible] است [illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible] طب [illegible] که هر کس [illegible] و [illegible] و همین این کس [illegible] بیمارستان [illegible]
کرده [illegible] مدام [illegible] و [illegible] تحقیق [illegible] صاحب [illegible]
شده ولیکن [illegible] شیخ [illegible] و [illegible] این [illegible] شیخ [illegible] این کس [illegible]
این کس [illegible] ملاحظه [illegible] اصلاح [illegible] که [illegible] السلام
[illegible] پس این کس [illegible] که قول [illegible] نقطه [illegible]
اسباب [illegible] شیخ [illegible] جواب [illegible]
[illegible] و [illegible] ثواب [illegible] خواهند کرد

[marginal note:] [illegible]

و مطالب خواهند بود [illegible] ابن بطلان [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] خواهند [illegible]
[illegible] ثواب [illegible] ابن بطلان [illegible] الفرج
الطیب البغدادی [illegible] ابو الفرج [illegible] ابن بطلان [illegible]
[illegible] ابو الفرج [illegible] کتاب [illegible] شیخ [illegible] ابو الحسن [illegible] الحسن
[illegible] ابن بطلان چون [illegible]
[illegible] ابن بطلان [illegible]
[illegible] ابن بطلان [illegible]
[illegible] ابن بطلان [illegible]
[illegible] ابن بطلان [illegible]
[illegible] ابن بطلان [illegible] موسی [illegible]
محمد بن موسی و احمد بن موسی و حسن بن موسی [illegible] علم هندسه [illegible] علوم [illegible] حرکات [illegible]
[illegible]
[illegible] علوم [illegible]
[illegible]
[illegible] علوم [illegible] هندسه [illegible]

موسی که بزرگترین اولاد او بود در سنوات و همین دانش در فن هندسه و احمد بن موسی البسری بود چندان ادبی در تشریح ذلک را جمله نا معتقد بود و کتب بسیار میپرداخت
کتاب فی سکون الکواکب حیل احمد بن موسی کتاب الشکل المدور حسن بن موسی کتاب حرکة الافلاک محمد بن موسی کتاب مخروطات محمد کتاب کرویات محمد کتاب اوائل العمل
محمد کتاب در انکار سکون افلاک احمد بن موسی کتاب مسئله که احمد از سند بن علی سؤال کرده کتاب بحث کرده و جهت راه برهم ساوی موسی بن ابراهیم
الکوفی طبیبی است از اهل کوفه خدمت ابراهیم بن مهدی کردی و نزد وی تقرب و اختصاصی داشت میان ایشان آن عصر مشهور و مذکور بود اگرچه علم و دانش بحیرتی بود و
ابن حیله صنعت نیکو کرده و در وی مجمع بود و در اوراق شیبه مجلس او که چند بود در فصاحت علم نجوم و معرفت سیر و تواریخ و روایت اخبار در سنوات و هشتاد و نه متولد شد
در ... و هشتاد و دانش فن تاریخ و ابراهیم بن مهدی ادب خصال مذکوره شمار کرده بود و در اوایل عراق بتجارت طبیبی دیگر بیودی که او را ابن بختیشوع گفتی
خدمت عیسی بن موسی بودی و عیسی بن موسی در هر کار بیودی مذکور مشورت نمودی همین موسی بن اسرائیل حکایت کرد از ستاره رات ایشان و در صنوف یهودی که او را بر جای
حاجت نیکو بوده موسی بن تبار الکلمی ابو عمران از فضلاء اطباء و مشهورین زمان خود بوده بر قوانین معالجات الهامی تمام و در نظر و مباحثه طولی داشته او و ابوالطیب
ابراهیم بن الفضل که بلک دیگر در تبریز می کردند و هر یک از ایشان تعلیقات بر کتاب شفا نوشته موسی بن میمون الاسرائیلی الاندلسی رئیس یهود بوده و در اندلس
و دانش علوم اوایل بوده و ریاضیات را محکم کرده بوده و از منطق نیز بهره داشت و علم طب را مارستی نیکو کرده بود اما جرأت بر عمل نمیکرد و چون عبدالمؤمن بن علی الکومی البربری
که بر بلاد مغرب مستولی شده بود حکم کرد که یهود و نصاری که ساکن در مملکت او باشند و اهل ذمه اند خراج بستانند او را مقرر بود و مهلتی قرار داد که هر که از ایشان در آن مدت اسلام در آید
حکم سایر مسلمین داشته باشد و هرکدام خواهند برای اهل ملت خویش باقی باشند و اقامت نمایند و اگر از آنجا بیرون روند و اموال و اولاد
او در حکم سلطان خواهد بود و بعد از استقرار هر یک از آنکه سبکبار بودند بیرون رفتند و جمعی که سنگین بودند که اهل و عیال خود را بیرون نتوانستند برد و از بیم هلاک نفس ترک نمودند
بناچار اظهار اسلام کردند و موسی بن میمون مذکور از آن جمله بود و بعد از اظهار اسلام در کار الزام بنیادی او ابو المرح آن از قرائت و صلوة و صیام او نیز با الزام نموده
بکوی سپاه ... ... اهل و عیال و اموال متفرقه خود را بتدریج جمع و از وی طبیبان فراهم آورده بعد از آن از اندلس بیرون آمده ... بمصر منتقل شده در تبه شناط در
میان یهودان بگذارند که به نیرو جمعی که از ... ... و بتجارت جواهر و امثال آن در معیشت بسر نمودی و مردم نزد وی برای اخذ علوم اوایل آمد و شد نمودندی
و این در اواخر دولت علویه مصریه بود و اولیای آن دولت و را خواستند که در جمله اطباء خدمت فرمایند و ملک عسقلان که افرنجی بوده او را ... بطلب نمودند او مستند
راضی نشده و چون دولت ... قرار گرفت در جمله باشد تا آنکه دولت متغیر شد و قاضی فاضل عبدالرحیم بن علی البیسانی وزیر دولت صلاحیه او را تمام استفتاد نمود و برگزید
و رزقی برای وی مقرر فرموده و بسیار طبابت خدمت شاکر داده موسی مذکور جمیع ترویج کرده و خواهر ابوالمعالی یهود و برادر که از عمال کتاب الملک نورالدین علی بن الملک الافضل بن
صلاح الدین یوسف بن ایوب بود بخواست و از وی پسری دارد که امروز بجای پدر طبیب است و ابوالمعالی نیز خواهر موسی مذکور را بخواست و فرزندان آورد از جمله ایشان ابو
الرضی ... ... در ملاحدة روم و در خدمت آل قلج ارسلان است موسی بن میمون در مصر در سنه خمس ستماه و ستمائه وفات یافت و اهل ملت خویش صیت کرده که چون او بمیرد
جسد وی منتقل کرده و او را بجره طبریه نقل کنند و بکار دفن نمایند و از جوار خوانین خود باشند و او را به برکات متقدمین تربت خود را بسی موافق و سبب اجلال آورده
ترتیب یهود و شرح آنرا نیکو نوشته است کتاب تلمود را که شرح و تفسیر تورات است شرح و تفسیر کرده و گویند بسیار از وی در خواست نمودند و دیگر مقاله حقیقی از جالینوس حاکمه نوشت
و در کتابی اصول معاد شرعی نموده و دست ... یهود و جزوی انکار کرده او را ... در جهت آن کوشیدند که از کشید او را موافق خود دیده است و دیگر کتاب های بسیار ننوشته کتاب جالینوس را و دست
و کتب کتاب چهار مقاله غوره است که از متقدمین گذشته و همه العلمیه ... در آن کاری نبخته و اصحاب کتاب ابن افلح الاندلسی را در حیات ... بحیرت مهذب نموده و در روایح تهذیب نموده
و اصلاح کتاب استکمال ابن هود را در ... نیز تهذیب نمود و آن نیز کتابی جامع بوده و اصلاح تحقیق و اعلامی و جا که بایست کرده و در آخر عمر محنت بر وی رسیده از اهل اندلس که مقار
گشته بود و ابوالعرب میگفتند بحواره تشنیع بر وی کرد در اندلس اول سلطنت شده و علا برادر جمله یهود است و در دین ... او را انکار کردی تا آنکه قاضی فاضل عبدالرحیم بن علی البیسانی او را

رحل

منع کرد و گفت اسلامی از روی اکراه بوده و شرعاً صحت ندارد و اعتقاد بشنید موسی بن العراقی طبیبی است در معالجه و ترکیب ادویه و طبایع مفردات تصرفی نیکو نموده شراب الاکوه
او است میگویند بعضی سده در تحلیل شربتی ... و عقیده ... کند از روی مشورت ... سوار از ... رطب بشکند و اگر ... و از ... را از ... نفع قبول ... و ... انه کرده میخط
جنبیدن شود و ضعف و ... ... بکنند از فضول غلیظه ... آنجا سواد شود و ... ... بدبادیاد ... ... و ... ...
جهودان اشکم ... و بطری ... ... موسی بن مرارد در ... ... و ... ... شد ... ...
جای وی ... ...
بآمده ... هندسی صورت ترکیب آنرا ... ذکر بوده معطرالیس فیلسوفی است از حکماء یونان بوقت ... بیش چنانکه ... شرح کتب ارسطاطالیس شده بعض
آنها بعربی ترجمه کرده اند مترجمین دیگر ... و ... ... کتب ارسطاطالیس بوده اند ماکسملیس فیلسوفی رومی است معروف شرح جزئی از کتاب ارسطاطالیس
و بیانی نیز بعض در شرح کتب ارسطاطالیس نوشته اند میلاوس حکیمی است ریاضی مهندس خبیر و عالم و بدان علوم صنعت نشر داد اهل آن علوم شهرت دارد مسطنطن
اسکندرانی در علوم فلک امام و مقتدی بوده و بعلم ارصاد و عمل آلات آن فهم و دانا باتفاق اکثر در اسکندریه بآلات رصد ترتیب داشته بسیاری از کواکب را رصد
کرده و تعیین مواضع هر یک در زمان خود نموده و نیز آن بیان بعضی ... ... بطلمیوس بوده اند مانالیس از ائمه هندسه و ریاضی بوده از حکماء یونان است و قبل از
بطلمیوس بوده زیرا که بطلمیوس او را در مجسطی ذکر نموده و در مدینه اسکندریه استفاده علوم کردی و مصنفات وی بسیار بعربی نقل شده و از جمله تصنیفات وی کتاب
معرفت اجرام مختلفه است که برای طولادروس ملک تصنیف نموده مسوطیس و ... نیز ... حکیمی است بعلم ریاضی و حیل عالم و از مخترعات وی آلتی است
مسمی ... ... مقدار شصت میل مسافت آواز آن شنیده میشود مرابای بابلی ابو معشر منجم ذکر وی کرده و بخط او دیده شده که بابلی
مذکور منجم بخت نصر بوده و در زمان خود نامی و شهرتی داشته و از تصانیف او ... ابو معشر ذکر نموده کتاب الدول و الملل و قرانات کتاب اول است معالس طبیبی ...
و از اهل حمص بوده ارشگر دان بقراط است و بر جالینوس مقدم از تصانیف او یکی کتاب البول است ماعقس طبیبی است از اهل اسکندریه و از اوایل قبیلة
بعد از نجحی بوده و و سیار در سیاق ... ... متی بن یونس النصرانی الدیر قنی
در بغداد مقیم بودی و در علم منطق مسلم و مقدم اهل عصر خویش بوده بسیاری از کتب منطقیه قدما را از شرح و تفسیر نوشته کلامش بسی هموار و در تعلیم و تفهیم مجاب
این علوم را در عصر او و عصر او اعتماد بر کتب و شروح او است در ایام خلافت الراضی بالله عباسی در بغداد بعد از سنه عشرین و ثلاثمائه مناظره واقع شده میان او و ابو سعید
سیرافی نحوی در مجلسی عام در حضور فضل بن الفرات محمد بن اسحق الندیم در کتاب خود ذکر وی نموده و گفته ابو بشر متی بن یونس از اهل دیر قنی بوده و در اسکول مرماری تلمذ
و نشو و نما یافته و قویری و روبیل و ابراهیم بن علی بن احمد کتب قرائت علوم کرده و ریاست منطقیین در آن عهد بوی منتهی شده کتاب تفسیر سه مقاله آخر از تفسیر
ثامسطیوس و کتاب نقل اصل برهان و کتاب نقل سوفسطیقا و کتاب نقل اصل شعر و کتاب نقل کتاب کون و فساد و تفسیر اسکندر و کتاب نقل جهار ... ثامسطیوس کتاب
نقل تفسیر اسکندر کتاب سماء و عالم را جمله مذکورات تصانیف وی است لیکن امروز ابوالحسن بن عدی اصلاحی کرده و نیز متی تفسیری کرده کتاب ... منطق را با التمام و تعویل مردم
در قرائت آن کتب بر تفسیر او است و هم او راست تفسیر کتاب ... فرفوریوس که سه رسالت از ترجمه ... الملطف المصنف کتاب صدر کتاب انولوطیقا و کتاب
مقاییس شرطیه از تصانیف او ننده مسرجویه طبیبی است حکیم و مانند ملوک نفاد بهکی داشته او است ترکیب کننده و معجون مشهور که بوی منسوب و باسم او موسوم است
جسناوه و جستام و اکشی ... ادویه مفرده که رفع سموم قاتله نماید ... ... کرده ... ... و جب شده ... ... علوم ... و گاهی
از جهت موافق گرنده ... ... و بعضی در گزیده ... ... و بعضی در گزیده ... حیوانات و بعضی در رفع خانق الذئب و بعضی در رفع مضرت ... و بعضی در مضرت سموم
دیگر نافع و مؤثر بوده و بعد از استعلام قوای مفردات آنها را با هم ترکیب نمودی تا بتحصیل دوائی تواند کرد که در جمیع سموم اقتالانی نافع باشد تا بعد از روزگاری ... حسن ...

الطباء مدینه ارون وان را کتب بصرحته نمود و [illegible] کرد و افزار بعث برچون [illegible] تریاق و منفعت ادویه [illegible] صفت شده [illegible] **ماسرجویه** الطبیب
البصری الیهودی مذهب بود در زمان عمر بن عبد العزیز بوده و [illegible] ماسرجیس نیز میگویند [illegible] طب بیت و ترجمه کتاب اهرن القس را برای عمر بن عبد العزیز کرد
و ان کناش است نیکو و بهترین کناشهای قدیمه ابن جلجل الاندلسی میگوید ماسرجویه اهل بصره بود و یهودی مذهب [illegible] که در ایام مروان در دولت مروانیه کتاب اهرن القس
ابن اعین الیهودی تفسیر کرد و چون نوبت بعمر بن عبد العزیز رسید وان کتاب را در خزانه کتب یافت [illegible]
برآورده در مصلای او نهاد [illegible] استخاره کرد [illegible] آنرا در میان مردم آورد و شایع کرد [illegible] حکایت کرد
ابن اسحق را برای من ابو بکر محمد بن عمر در مسجد قرطبه در سنه [illegible] و از تصانیف ماسرجویه است کتاب قوی الاطعمه و منافعها و مضارها و کتاب قوی العقاقیر
و منافعها و مضارها ابو ایوب الحکم البصری که صاحب [illegible] محمد بن طاهر بن الحسین و از اهل ادب و عالم باخبار [illegible] ذکر کرده که ابو نواس حسن بن هانی شاعر مشهور [illegible]
بجاریه موسومه [illegible] جاریه زنی ثقفیه که در موضع معروف بمکان از زمین بصره مسکن داشت و ابو عثمان و ابو امیه از قبیله ثقیف از قرابات مولاه آن جاریه بودند [illegible]
ابو نواس از شهر بصره بکنار صحرا بیرون رفتی [illegible] از وی برسید پس روزی بیرون رفت [illegible]
منقلب بود ابو نواس بپرسید [illegible] حال [illegible] ابو عثمان و ابو امیه را ماسرجویه در جواب گفت [illegible] ابو نواس سر کرد و این بیت گفت **شعر**
اسئل القادمین من حکمان ۞ کیف خلفتموا ابا عثمان ۞ وابا امیة المهذب المأمول ۞ والمرتجی لریب الزمان ۞ فیقولون لی جنان کما ۞
سرک من حالها فسل عن جنان ۞ ما لهم لا یبارک الله فیهم ۞ کیف لم یغن عنهم کتمان ۞ و نیز ابو ایوب بن الحکم روایت کرده که گفت بودم نزد ماسرجویه [illegible]
نظر میکرد در قاروره [illegible] مردی [illegible] نزد وی آمد و گفت ایها الطبیب [illegible] مبتلا شدم [illegible] ماسرجویه پرسید [illegible] گفت هر صبح
که میشود چشمم تاریکی میکند و چنان می پندارم [illegible]
نصف روز [illegible]
چشمم ماسرجویه [illegible]
من [illegible]
فرماید آنرا [illegible] سزاوار تر باشد **مسلمه** بن احمد ابو القاسم المعروف بالمجریطی الاندلسی [illegible] امام [illegible] و از سابقین بعلم افلاک
و حرکات نجوم اعلم [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] زیج محمد بن موسی الخوارزمی [illegible]
اما اول تاریخ هجرت [illegible] محمد بن موسی [illegible]
در سنه ثمان [illegible] در اندلس وفات یافت [illegible] **ماشاء الله** منجم [illegible] یهودی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کتاب الموالید [illegible] کتاب القرانات [illegible]
کتاب [illegible] کتاب [illegible]
جمله تصانیف [illegible] **محفوظ** بن [illegible] الحکیم [illegible]

غایت محمود العاقبه بود [illegible] ارادت [illegible] **مظفر** بن احمد الاصفهانی
المعروف [illegible] الملکی [illegible] علم طب و ادب و شعر تحصیل نمود و بعد از ان باصفهان مراجعت کرد
در ایام [illegible] **شعر** [illegible]
[illegible] **وله** [illegible] کتاب [illegible]
کرده و در [illegible] **میخائیل** بن ماسویه برادر یوحنا بن ماسویه [illegible]
[illegible]
[illegible] ماسویه [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] مأمون [illegible]
[illegible]
[illegible]
مأمون [illegible]
[illegible] مأمون بغداد رسید [illegible] طاهر بن الحسین [illegible]
[illegible] مأمون [illegible]
[illegible] مأمون [illegible] طاهر [illegible]
مأمون گفت [illegible] طاهر [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] مأمون [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] **ماویل** بن [illegible] طب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **المسبحی** [illegible]

سالار [illegible] و [illegible] جبرئیل [illegible]

[illegible]

بمعرفت احکام نجوم و خبر دهنده از حوادث آینده و درباره خویش حکم کرده بود که عضد الملک ممالک مصری خواهد بود لاجرم در صعید مصر در سنه ثمان و سبعین و ثلثمائه
خروج کرد و در ایام عزیز بن معز و مردم را از راه برد و بیعت دعوت مهدی منتظر نمود و او در این حال مقیم است و سعید و جمعی کسان را براین عقیده با خود یار کرد و چندی بود
هفت روز [illegible] سال گذشته از صعید خبری آمد که ویرا اسیر کرده بدست قائد ابو الفتوح فضل بن صالح و در دوازدهم صفر مذکور بحضرت آورده [illegible] اول حبس فرمود
و بعد از چند روز او را بیرون آورده گردنش بزدند **مسکویه** ابو علی الخازن از کبار علما و اجله فضلای فارس است هم در علوم ادبیه و هم در علوم قدیمه و خازن عضد
الدوله بن بویه بود و نزد او معتمد و موثق بود و او در علوم مناظرات و محاورات مصنفات است از جمله است کتاب انس الفرید و آن بهترین کتابهاست که تصنیف شده در حکایات
مختصره و فواید لطیفه و دیگر کتاب تجارب الامم تاریخ است که تا سنه اثنین و سبعین و ثلثمائه که سال وفات عضد الدوله است رسیده و نیکو کتابیست اشتمال دارد بر هر چه در تواریخ
وارد شده از فواید [illegible] و دیگر کتاب [illegible] و دیگر کتاب [illegible] و کتاب [illegible] و کتاب در ترکیب [illegible]
و تدوین نموده و آن از اصول و فروع علم طب هر چه حسن و واجب دارد [illegible] تا در حدود سنه عشرین و اربعمائه [illegible] وفات یافت ابو علی ابن سینا در بعض کتب [illegible] ذکر
مسئله میکند [illegible] با ابو علی مسکویه در میان آوردم [illegible] فهم [illegible] مکرر اعاده کردم [illegible] و چنانکه بایست فهم نکرد [illegible]
زیرا که سخن این علما [illegible] **مسیحی** بن ابی البقاء بن ابراهیم الطبیب [illegible] ابو بکر المعروف بابن العطار در بغداد اقامت داشت و طبیبی است خیر و صالح
[illegible] خلیفه الناصر لدین الله ابو العباس احمد [illegible]
و از [illegible] در موصل که از آل اتابک زنکی بود [illegible] کتاب [illegible]
بود چنانکه از خبر [illegible] و بعضی گفته اند که چون نسخه از کتابی نزد وی [illegible]
[illegible]
[illegible]
در تاریخ خود میگوید ابو بکر مسیحی [illegible]
و ماه [illegible]
الحکیم **مسعود** بن ابی محمد المکی ابی الفتوح المعروف بابن [illegible] از اهل بغداد [illegible] فیلسوف و ادیب [illegible]
در فروع [illegible] و در اصول [illegible] و در سنه عشر و ستمائه وفات یافت **المکموت**
الملاحمی المصری [illegible] از اهل مصر [illegible] خبر از حوادث آینده [illegible] حسن بن رافع کاتب حکایت کرد [illegible] احمد بن
طولون [illegible]
گفت این والی که داخل میشود [illegible] قریب چهل سال حکومت این دیار خواهد کرد حسن بن رافع گوید [illegible] احمد بن طولون
[illegible]
احکام نجومی [illegible] اگر احکام نجومی صدقی دارد [illegible]
از اتفاق [illegible] **منصور** بن مقشر المکنی [illegible]
طبیبی [illegible] در دولت علویه مصریه تقدم و منزلت تمام داشت خصوصا در ایام عزیز [illegible]
[illegible]

سجاده

سجاده اورا اعلام کرد و اورا وصف نمود [illegible] که خدای تعالی [illegible] طبیب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **مخیخ الضیر** [illegible]
[illegible] حکایت کرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **هرقل** [illegible] **میلادوس** [illegible]
فلسفه ارسطاطالیس [illegible]
[illegible] **نیقولاوس** بن [illegible] ارسطاطالیس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **نطاس** [illegible]
[illegible] **نظیف** رومی طبیبی [illegible]
در خدمت عضد الدوله [illegible]
[illegible] عضد الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] عضد الدوله [illegible]
[illegible] عضد الدوله [illegible] بیمارستان بغداد
[illegible] **هرون** بن علی بن یحیی المنجم [illegible]
یحیی بن ابی منصور المنجم [illegible]
باین علم [illegible] در بغداد [illegible] و در سنه ست و سبعین
و ثلثمائه در بغداد وفات یافت **هرون** بن صاعد بن هرون الصابی [illegible] ابو نصر [illegible] بغداد [illegible] طب [illegible]
[illegible] بیمارستان عضدی [illegible] و در سنه اربع و اربعین و اربعمائه وفات یافت **هبة الله** بن الحسین [illegible] ابی القاسم الملقب بالبدیع الاسطرلابی از اهل بغداد [illegible]

نوشتند را همین جمع میکردند تا آنکه مولفی شد معتقد و همواره حال ابو البرکات بعداوت فرق داشت تا آنکه روزی بطرف سر سوی او کرد و بعد از طی اوراق بر سر آن
حسان خویش بود و روی او به بعد شاد و الاقواع بجا رسانید بیکرش راه یافت که طب خویش را نهد و جمله آنها برنیاید و اقدام و شداید بروی مستولی شد عاقبت کور گردید و بر
وی این معانی نقش کشند بها قرار و حدا از ابن ابی البرکات ذی الهم صاحب المعتبر بسکه فرو برادر دیده حکایت کرد که بر این صفت دیده که مذکور شد و در دیگر ابو البرکات
و فرا مع ابو الحسن ابن التلمید بیکو این حدیث را بدیع اسطرلابی **شعر** ابو الحسن الطبیب و مقتفیه ابو البرکات فی طرفی نقیض هذاک من التواضع فی الثریا و هذا بالتکبر
فی الحضیض ابن ابی اوقی آورده که سبب اسلام ابو البرکات آن بود که در خدمت سلطان محمود والی عراق بعلاج دملی رفت و دو ماه خاتون شمس سنجر که محمود وی را
بغایت عزیز و محترم داشتی مریض شده وفات یافت و سلطان جزع بسیار کرد و چون ابو البرکات آنگونه جزع بدید از قتل بترسید چون مباشر علاج او بود پس طب اسلام را
اسلام آورد **هرمس** الثانی وی بمعنی بابلی است اهل بابل بوده و در مدینه کلدانیین اقامت داشت و اسم آن کلواذا بوده و چون تحقیق آن مدینه شد او را کهنه کلدانیین
بر خلاف اصل هرمس مذکور بعد از طوفان بوده و اول کسی است که بنای بابل نهاد و بعد از نمرود بن کوش در علم طب و فلسفه و خواص و طبایع اعداد عارف بوده و فلسفه
فیثاغورث از تلامذه است و هرمس مذکور تجدید نمود و دلایل آنچه از علم طب و فلسفه و عدد بسبب طوفان زایل شده بود چنانکه ذکر کرده ابو معشر در کتاب
الالوف او در بیان الفلاسفه اهل شرقیت و حکمای اهل فرس ان آنکه تجدید و ترتیب قوانین نموده اند و بعد از آن فلاسفه فرس و اصحاب کیانی و عدد افت **هرمس**
الثالث هرمس مصری است و همین هرمس است که او را المثلث بالحکمه میخوانند زیرا که بصیغ در همه بوده اند و هرمس ثالث هرمس اول هرمس اول هرمس الهرامسه است
این هرمس نیز بعد از طوفان و مصنف بوده و بعد قدیم بمصر رسانید بود و مسرقی نام شهر بعد از صفات شان و طبایع اهل آن مکان مشار الیه کتابیست جلیل الشان
و صنف کتب و کتابی در حیوانات و ذوات السموم در ارض و همه مصر در آن حکم آنجا است سلطنت عظیم و در قدیم ایام در کار رای نمی نمود است چنانکه دانشمند
مراتب آثار زمین از عمارات و هیاکل و صور و نقوش آن که اکثرها الی یومنا هذا در آن موجود است جانان آثار که اهل دیار زمین اجماع و اتفاق دارند بر آنکه مانند آنها در
اقالیم نیست و اهل آن علم آنچه قبل از طوفان بوده اند خبر ایشان مجهول مانده و همین آثار باقی مانده مثل اهرام و برابی و غارها در کوهها بکار نشسته شده
و آنچه بعد از طوفان است حکمای منقوش از جنس است بوده از قبیل و روم و یونانی و علمای کلدان بعد بر گشت قبطی را بوده و چون این طبق الگار برومیان پوشیده مانده و تعریف
و نستعلیق ایشان اختصار شد و بیت ایشان مرتفع ایشان از نیل مصر و حدود بلاد مصر اکثر طول اقلیم از نیل است و در جنوب بحر روم کشیده تا بابلی
که معمور است بر ساحل بحری که از بحر حبشه و زنج جدا شده و مساحت طول مذکور قریب بچهل روزه راه است و اما عرض در ابتدای آن مدینه اسوانست که بر جانب اعلی
اقلیم نیل مصر واقع است و آنچه مسافت میان آن و شهر ارمن صعید اعلی که زمین نوبه پیوسته است تا مدینه رشید و آنچه محاذی این مدینه و مواضعی که نیل مصر جاری در آنها میباید
و مسافت این امتداد قریب بسی روزه راه است و اهل مصر را طبقات مختلفه بوده اند عبادات هیاکل کردندی پس چون این طریقت ظاهر گشت بعبادت هیاکل بوده و
در ایام پیشوا بودند تا وقتی که بعضی فرستان اهل این دیار کردند تا وقت بعضی پیشوای سلام نمودند و بعضی بر دینی که بودند باقی ماندند و ایشان اهل ذمه اند تا هنوز زنده و قبطیا اهل مصر را اعتقادی
آنکه قبل از طوفان بوده اند طایفه تام با انواع علوم بوده و بحث و تفتیش جمیع از خواص علم میخوردند و معتقد آن بودند که در عالم کون و فساد و قبل از نوع انسان انواع بسیار
از حیوان بر صورتهای عجیب و ترکیب غریب بوده اند و بعد از آن نوع انسان بهم رسید و بر سبیل انواع غیر گرد و نابود شد ساخت و بعضی را بیابان اجساد و حیوانات را افکنده کرد
مردم بعضی از ایشان از اهل اطیلان و بعضی اسعالی و امثال این تفاصیل مثل شد و این تفاصیل ذکر کرده و بسیاری که در جهت حصر و تالیف بوده و مرجع مجاجی از انها است که جمیع علوم
که قبل از طوفان بوده اند منسوب از هرمس اول که در صعید اعلی از مصر مسکن داشتی ظاهر گشته و وی همان کسی است که عبرانیون او را اخنوخ نبی میخوانند و اوی بن مهلائیل بن قینان
بن انوش بن شیث بن آدم علیه السلام و او ادریس نبی است چنانکه قبلاً این کتاب ذکر شده و میگویند او اول کسی است که سخن از جواهر علویه و حرکات نجوم کرده و اول
کسی است که هیاکل معابد بنا کرده و آنرا موضع تمجید الهی قرار داده و اول کسیست که نظر کرده در علم طب و تالیف کرده بجهت اهل زمان خود قصاید موزونه و بیان کرده در آنجا

و اشیاء سماویه را او اول کسی است که خبر داد از وقوع طوفان و جهان دید که آفت سماوی زمین را خواهد رسید از آب و آتش پس اندیشه کرد که بسبب علوم ایشان خواهد
و صنایع جلیله رسوم طوس خواهد ماند لاجرم بناها و بعضی از آثار اهرام و برابی را تصویر نمود و در آنها صور جمیع مصنوعات را با آلات آنها رسم کرد و بنای صفات علوم را
از شدت حرص که محفوظ و دوام آنها بنیاد کرد تا بعد کار را معلوم نمایند تا آنکه آن صور و رسوم استنباط آنها توانند نمود و سبب طوفان اطلاع از علم نزد و آن امت
و بعد از طوفان در مصر انواع فلسفه از ریاضی و طبیعی و الهی ظاهر شد خصوص علم طلسمات و نیرنجات و مرایای محرقه و کیمیا و غیر ذلک و دار العلم ایشان بلاد مصر بوده و دار الملک
مصر در زمان قدیم مدینه منف و آنرا ملقب قبطیه او منفیس میگفتند و آن بر دوازده میل از مدینه فسطاط واقع است او چون اسکندر مدینه اسکندریه را بنا نهاد و مردم بجهت عمارت بجا
نمودند که آب و هوای طیب داشت رفته رفته و از حکما مصر اکثر آنجا شدند و مسکن مستقر ایشان بر این مستولی شد تا عمرو بن العاص بر سبیل مدینه فسطاط را بنا کرد
اهل مصر و غیر ایشان از اطراف بسبب علم بلکه آنجا تا عدد دیار و آنرا به قسطاط از جزیره العرب و بلاد مصر مدینه فسطاط است و هرمس مذکور را کتابیست در صناعت کیمیا که معنی آنرا کشف نکرده و عمل
زجاج و انواع جواهر و فرفیا مصریین میگویند بعضی گوید که یونانیان این مرتبه علم را از آنجا کسب نمودند هرمس مصری بوده از بلاد یونان بمصر آمده از وی اسعد و علوم نمود پس باز بر
یونان مراجعت کرده و دانای آداب علوم که بنای آنرا اصل نموده و بجهت لاجرم علم هرمس بغایت و حکایت نموده از وی حکمتهای او را نقل بعضی میگویند یعنی بر او دو تعلیم فقه را جاهلی
بعضی از آن دو جهاز را بعضی و بسی معرف هرمس ارمای کتاب ارادیا و از نفایس تصنیف نموده هرمس مصری کتاب مفتاح النجوم الاول و کتاب مفتاح النجوم الثانی و کتاب تیسیر الکواکب
کتاب نیت تحویل سنی الموالید علی در جه و دقیقه کتاب المکتوم فی اسرار النجوم المسمی قضیب الذهب و نیز منسوبست باو هرمس ... بالحکمه عدوی از فضلا است که یکی از آن
فائده خود در سبیل سوال و جواب نوشته لیکن نطاقی و نیز شیعی مدارد زیرا که اهل معقول هنوز آنرا کمتر تجربه بوده **هلال** بن ابراهیم بن زهرون ابو الحسین الصابی الحرانی
الطبیب البغدادی متوطن بود و او پدر ابی اسحق ابراهیم بن هلال الصابی الکاتب بود و هلال مذکور طبیبی حاذق عاقل نیکو معالجت بوده و ابن سنان ... مردم را خدمت نمودی
و مردم الکار بغداد و رسته القرب بحد الف و ثقت ابراهیم پسرش میگوید و هم پدرم بر این روزی از ان ایام که خدمت او نمودی بنگرد و بعضی مردم را میدید ... و نیز فی دین و الات
کرد بجا و بجهت در مردم ملاحظه نمود و دو حجرهها و از اکثر و بر ایشان خواهر دیدم پرسیدم که چرا شما مردم را می بینم حال آنکه جای شما دانی و شعر ... است لیکن ای فرزند هیچ
مردمی تواند که مردی جاهل است و ضع کتابها در غیر موضع میکند ... همان بمنزله مجلسی که نه آنرا در آن سوی ای ای زین و ... لیبرتی عالی قیمت کم ... گفت
و دانی سلسل اولاد او بوده و مسیح الکاتب و چند مجلس و ... که از وی دفع شد تا آنکه ... ای توجیه کردم و ای بعد زمان ... او ... مجالس جهان ... که ... را
و مامون آن جوان بود و پس چگونه تحمل توان بود حال آنکه معلوم است که وقتی که مردمان ... واضح ... ابراهیم میگوید ابقا ... فاعدم
و در ... بوده ... **مرقوطاس** فی اسماء الحکماء **ویجن** بن رستم الکوهی ابو سهل الکوهی است و مثل کامل در علم هیات و هندسه
الات ارصاد و غیره عالم بوده در دولت آل بویه و ایام عضد الدوله و بعد از آن برادران تقوق و تقدم بر دیگر مسلم بود و چون شرف الدوله ولد و اراده نمود که در بلاد ارصاد کوا کب سبعه
الدوله را از عراق بیرون کرده و خود بر ایشان مستولی شد در سنه ثمان و سبعین و ثلثمائه هجری کرد باینکه کوا کب سبعه را رصد کنند بحسب سیارات ایشان و جهات ... در برج برج
مانی که مامون در ایام خود کرده بوده و همه ... بر ... عملیات رصد و یحیی بن رستم بود که به ساخت و بهینه نمود حکمتها ... و دراحد رونق کار ... رصد نمود
لاجرم خانه مسدار المملکه را از طرف ... نزدیک دروازه ... و دکان ... جهت ... و قواعد آن رعایت کرد تا ... را بیان ... بوده ایوان ...
نمایند و آنکه خود ... بوده بود ... پس بعد نمود ... که در مصر ... ایشان ... کرده ... حکمای ... ایشان ... نمود ...
کرده ... رصد را ... المحض ... جمیع نوشته ... و ... ایشان ... کتاب ... علم ... بعضی ...
اهل ... و ... رصد ... شرف الدوله ... الدوله ... ابو ... و ... و ...
اسلام ... ثمان و سبعین ... ماه ... ماه ... ماه

سنه تسع و خمسین و ثلثمائه یزدجردی پس قرار یافت بر حسب آنچه مشاهده کرده شد از آلتی که [illegible] ابوسهل ویجن بن رستم کوهی [illegible]
سرطان بعد از گذشتن ساعات معتدل [illegible] گذشته [illegible] روز مذکور در رصد این کتاب بود و اتفاق کرده جمیع [illegible] حاصل شده [illegible]
[illegible] جمیع حاضرین از مهندسین و منجمین و غیر ایشان [illegible] صناعت و غیر ایشان [illegible] تسلیم
و قبولی که [illegible] که این آلت جلیل الخطر و بدیع [illegible] است و در غایت استحکام است صنعت آن [illegible] بر جمیع آلاتی که [illegible]
[illegible] این آلت [illegible] رصدی که [illegible]
[illegible] میل [illegible] منطقه فلک البروج است از دایره معدل النهار [illegible]
موضعی که ذکر آن از پیش رفت در رصد [illegible] ارتفاع قطب معدل النهار [illegible]
بسم الله الرحمن الرحیم دیگر باره جمع شدند [illegible] از جمادی الآخره سنه [illegible] و آن روز [illegible] سنه سبع و خمسین
و ثلثمائه یزدجردی بود [illegible] جامعی که خطوط ایشان در این محضر ثبت است از قضاة و شهود و منجمین و مهندسین و اهل علم
هندسه و هیات [illegible] بجهت آنکه رصد نمایند [illegible] آلتی که [illegible] این محضر [illegible]
[illegible] حاضر بودند [illegible]
[illegible] القاضی ابوبکر [illegible] ابوالحسن [illegible] ابواسحق ابراهیم بن هلال [illegible] ابوسهل ویجن بن رستم [illegible]
ابوالوفا محمد بن محمد [illegible] ابوحامد احمد بن محمد الصاغانی صاحب الاسطرلاب ابوالحسن محمد بن محمد [illegible] ابوسهل ویجن بن رستم [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] کتاب [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] کتاب صنعة الاسطرلاب [illegible] کتاب [illegible]
کتاب [illegible] فی الدایره **حرف الیاء** [illegible] **یحیی** النحوی [illegible] الاسکندرانی [illegible]
چون مطالعه [illegible] رجوع کرد و چون [illegible]
[illegible]
[illegible] عمرو بن العاص فتح مصر و اسکندریه [illegible] یحیی [illegible]
[illegible] عمرو [illegible]
[illegible] عمرو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اسکندریه [illegible] کتاب
[illegible] کتاب [illegible] کتاب

و چون عدد [illegible] کتاب [illegible] عالم [illegible]
[illegible] سند و هند و فارس و جرجان [illegible] بابل و موصل [illegible] روم [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] کتاب خدای [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] اسکندریه
[illegible] اسکندریه [illegible]
[illegible] یحیی نحوی [illegible] ارسطاطالیس [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] کتاب [illegible] ارسطاطالیس کتاب [illegible]
[illegible] جالینوس [illegible] یحیی نحوی [illegible] کتاب [illegible] ارسطو [illegible]
[illegible] جبرئیل بن بختیشوع [illegible]
یحیی نحوی [illegible] اسکندریه [illegible]
[illegible] جالینوس [illegible]
[illegible] اسکندریه [illegible]
[illegible] یحیی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **یحیی** بن ابی منصور المنجم [illegible]
[illegible] مأمون [illegible] مأمون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مأمون [illegible]
[illegible] مأمون [illegible]
[illegible] مأمون [illegible]
[illegible]

و عطارد و بهرام و زهره و بطالع ناظر ببین قوم گفتند آنچه دعوی میکند صحیح است ... [illegible]

بنزد عطارد و ... [illegible]

خلاف اینها است زیرا که ... [illegible]

... [illegible]

گفت این ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

خویش کرده‌اند و پایه هر زاده را بحدت کتاب [illegible] بخشیده او را این شغل طلبات [illegible] دلیل [illegible] مشغول نمودی بدون اجرت و حواله [illegible]
مروت داده و واقدیه [illegible] رشیدی و در حین موت کتب خود را وقف [illegible] کرده [illegible] و کتاب [illegible] ساده و یه
واقدیه و کتاب تقویم الایمان [illegible] یعقوب بن اسحق بن الصباح الکندی از نژاد اشعث بن قیس بن معدی کرب کندی از نژاد [illegible]
صباح جد او در زمان مهدی و رشید عباسی امیر کوفه بود و اشعث بن قیس بن عمران بن محمد بن اشعث بن قیس بن معدی کرب بن معاویة بن جبلة بن عدی بن ربیعة بن معاویة
الاکرمین بن الحارث الاصغر بن الحارث الاکبر بن معاویة بن ثور الکندی جد اعلای وی از اصحاب نبی صلی الله علیه و آله و قبل از اسلام بر جمیع قبیله کنده ملک فرمان روا
بوده و جد اشعث نیز [illegible] عظیم الشأن بوده از ملوک عرب و [illegible] و مشهور از شعرای جاهلیه قصاید [illegible] خود را در مدح او گفته و از آن قصاید اول
قصیده اولی این مصرع است شعر لعمرک ما طول هذا الزمن [illegible] و اول قصیده ثانیه [illegible] اجالها و اول ثالثه [illegible] و اول رابع
[illegible] ام سلم و معدی کرب [illegible] و پدرش معاویة بن جبلة [illegible] الحارث الاصغر ملک بوده و معاویة بن الحارث و پدرش حارث اکبر و پدرش معاویه
و پدرش ثور همگی [illegible] ملوک بوده‌اند یعقوب مذکور در دولت اسلامیه متبحر در فنون حکمت یونانیه و فارسیه و هندیه مشهور و معروف و [illegible] احکام و سایر علوم ممتاز
و فیلسوف عرب بوده [illegible] و در اسلام کسی از [illegible] مهارت در علوم فلسفه مستحق اسم فیلسوف نشده باشد بغیر یعقوب مذکور و در اکثر علوم و [illegible] معروف
مشهور [illegible] مصنفات طوال و بعضی رسائل مختصر است [illegible] رسائل [illegible] بسیار [illegible] کرده
[illegible] که [illegible] منطقی [illegible] بسیار [illegible] و [illegible] و [illegible] در زمره [illegible]
[illegible] کاد و در [illegible] استعمال آن نموده [illegible] که [illegible] و [illegible] ابن جلجل اندلسی آورده که یعقوب بن صباح کندی
[illegible] شریف الاصل است [illegible] و [illegible] اول [illegible] بغداد و علم ادب [illegible] علم طب و فلسفه و علم حساب
و منطق و تألیف لحون و هندسه و طبایع اعداد و هیئت و مهارت تام داشته و در فنون علوم [illegible] و بسیاری هم از کتب فلسفه [illegible] ترجمه شده و مشکلات
آنها را او ایضاح نموده [illegible] و [illegible] و [illegible] کتاب [illegible] و مثل آن و اکثری کرده
و [illegible] کتابی در [illegible] و کتابی دیگر که [illegible] تسهیل سبل الفضایل [illegible] و [illegible] معروف [illegible] و [illegible] رسالات
در اقسام علوم [illegible] مصنفات [illegible] طبیعیات [illegible] فلسفه اولی [illegible] طبیعیات و وجود کتاب
فلسفه داخله کتاب فی انه لا تنال الفلسفة الا بعلم الریاضیة کتاب الحث علی تعلم الفلسفة کتاب فی قصد ارسطوطالیس فی المقولات کتاب فی ترتیب کتب ارسطوطالیس
کتاب فی المقیاس العلمی کتاب [illegible] العلم کتاب فی ماهیة العلم و اقسامه کتاب فی ان افعال الباری کلها عدل کتاب فی ماهیة الشیء الذی لا نهایة له رسالة
فی انه لا یکون جرم العالم بلا نهایة کتاب المعاطاة [illegible] الطبیعیات کتاب فی [illegible] الجوامع الفکریة کتاب فی [illegible] سقراط [illegible] کتاب
فی [illegible] الاشیاء الطبیعیة [illegible] کتاب فی الوفق فی الصناعات کتاب فی قسمة القانون رسالة فی ماهیة العقل رسالة فی رسم الرقاع
الی الخلفاء و الوزراء کتبه المنطقیات کتاب المدخل المنطقی المستوفی کتاب المدخل المختصر کتاب المقولات العشر کتاب فی الابانة عن قول بطلیموس فی اول المجسطی
عن ارسطوطالیس فی انولوطیقا کتاب فی الاحتراس من خدع السوفسطائیة کتاب فی البرهان المنطقی رسالة فی الاصوات الخمسة رسالة فی [illegible] رسالة فی آلة
مخرجة للجوامع کتبه الحسابیات رسالة فی المدخل الی الارثماطیقی رسالة فی [illegible] رسالة فی الاعداد التی ذکرها افلاطون فی کتاب السیاسة کتاب فی تألیف
الاعداد رسالة فی التوحید من جهة العدد رسالة فی استخراج الخبی و الضمیر رسالة فی الزجر و الفال من جهة العدد رسالة فی الخطوط و الضرب بعدد الشعیر رسالة فی الکمیة المضافة
رسالة فی النسب الزمانیة رسالة فی الحیل العددیة و علم اضمارها کتبه الکریات رسالة فی ان العالم و کل ما فیه کری رسالة فی ان العناصر الاولی و الجرم الاقصی کریة رسالة

فان

فی ان الکرة اعظم الاشکال الجرمیة رسالة فی الکریات رسالة فی عمل السمت علی کرة رسالة فی ان سطح الماء کری رسالة فی تسطیح الکرة رسالة فی عمل الحلق الست کتبه الموسیقیة رسالة الکبری فی التألیف کتاب ترتیب النغم کتاب المدخل الی الموسیقی رسالة فی معنی الایقاع رسالة فی الاخبار عن صناعة الموسیقی رسالة فی خبر
صناعة الشعر کتبه النجومیات رسالة فی ان رؤیة الهلال لا تضبط بالحقیقة و انما القول فیه بالتقریب رسالة فی السؤال عن احوال الکواکب رسالة فی کیفیات نجومیة رسالة
فی مطرح الشعاع رسالة فی الفصلین رسالة فی جواب [illegible] من البلدان من البروج و الکواکب رسالة فی اختلاف الاشخاص العالیة رسالة [illegible] من شرح ما عرض
له الاختلاف فی صور الموالید رسالة فی تصحیح عمل نمودارات الموالید رسالة فی اعمار الناس فی الزمن القدیم و خلافها فی هذا الزمن رسالة فی رجوع الکواکب رسالة
فی سرعة ما یری من حرکة الکواکب فی الافق و بطئها کلما علت رسالة فی فضل [illegible] رسالة فی الاوضاع النجومیة رسالة فی المنسوبة الی الاشخاص العالیة رسالة فی علل القوی
الجویة رسالة فی علة ان بعض [illegible] کتبه الهندسیات کتاب اغراض کتاب اقلیدس کتاب اصلاح اقلیدس کتاب اختلاف المناظر کتاب اختلاف مناظر المرآة کتاب
فی عمل شکل المتوسطین کتاب فی تقریب وتر الدائرة کتاب فی تقریب وتر التسبیع کتاب مساحة [illegible] کتاب تقسیم المثلث و المربع کتاب فی انه کیف یعمل دائرة مساویة
لسطح اسطوانة مفروضة رسالة فی [illegible] الکواکب [illegible] کتاب فی قسمة الدائرة ثلثة اقسام رسالة فی اصلاح المقالة الرابعة عشر و الخامسة عشر من کتاب اقلیدس کتاب
البراهین المساحیة کتاب تصحیح قول ابسقلاوس فی المطالع کتاب صنعة الاسطرلاب کتاب استخراج خط نصف النهار و سمت القبلة کتاب عمل الرخامة بالهندسة کتاب
فی ان عمل الساعات علی صفیحة [illegible] سطح الموازی للافق خیر من غیرها رسالة فی استخراج الساعات علی نصف کرة بالهندسة کتبه الفلکیة کتاب فی
امتناع مساحة الفلک الاقصی کتاب فی ان طبیعة الفلک مخالفة لطبایع العناصر و انها خامسة کتاب فی ظاهریات الفلک کتاب فی العالم الاقصی کتاب فی سجود
الجرم الاقصی لباریه کتاب فی انه لا یجوز ان یکون جرم العالم بلا نهایة کتاب امتناع الجرم الاقصی من الاستحالة کتاب فی الصور کتاب فی مناظر الفلک کتاب فی مساحة
بطلیموس لصناعة الفلک کتاب فی تناهی جرم العالم کتاب فی ماهیة الفلک و اللون اللازوردی المحسوس من جهة السماء کتاب فی ان الجرم الحامل بطباعه اللون من العناصر
الاربعة کتاب فی البرهان علی الجسم السائر و ماهیة الضوء و الظلام کتبه الطبیات کتاب الطب البقراطی کتاب الطب [illegible] کتاب فی الغذاء و الدواء کتاب الابخرة المصلحة
للجو من الاوباء کتاب الادویة المشفیة من الروایح المؤذیة کتاب کیفیة اسهال الادویة کتاب فی علة نفث الدم کتاب تدبیر الاصحاء کتاب علة السموم کتاب فی بحرانات
الامراض کتاب فی تبیین العضو الرئیس من الانسان کتاب کیفیة الدماغ کتاب علة الجذام و اعراضه کتاب فی عضة الکلب الکلب کتاب [illegible] کتاب فی وجع المعدة
و النقرس کتاب فی الاعراض الحادثة من البلغم و موت الفجاءة رسالة الی رجل شکا الیه علة کتاب فی الحمیات کتاب فی [illegible] و الحیوان اذا فسدت کتاب علاج
الطحال کتاب فی قدر منفعة صناعة الطب کتاب فی [illegible] من غیر عناصر کتاب فی [illegible] کتاب فی [illegible] کتبه الاحکامیات کتاب تقدمة المعرفة بالاحداث
العالیة کتاب [illegible] فی مناقضة الاحکام کتاب المدخل الی الاحکام [illegible] کتاب [illegible] و [illegible] فی [illegible] کتاب فی منفعة الاحکام [illegible] کتاب منفعة [illegible]
الاحکام و من المسمی [illegible] کتاب [illegible] و الموالید کتاب تحویل سنی العالم کتاب الاستدلال بالکسوفات علی حوادث الجو کتبه الجدلیات کتاب الرد علی المنانیة
کتاب الرد علی الثنویة کتاب الاحتراس من خدع السوفسطائیة کتاب نقض مسائل الملحدین کتاب تثبیت الرسل علیهم السلام کتاب فی اثبات الفاعل الحق الاول و الفاعل الناقص الذی هو
بالمجاز کتاب فی الاستطاعة و زمان کونها کتاب فی الاجرام و الرد علی من تکلم فی ان [illegible] کتاب فی ان [illegible] کتاب فی الجسم و انه لا یکون الا
متحرکا فی اول ابداعه کتاب فی التوحیدات کتاب فی جواهر الاجسام کتاب القول فی اوائل الاجسام کتاب فی الجزء الذی لا یتجزی کتاب فی [illegible] الموحد
و انهم مجمعون علی التوحید و کل قد خالف صاحبه کتاب الرد [illegible] کتبه النفسیات کتاب فی ان النفس جوهر بسیط غیر دائر کتاب فی ماهیة الانسان و العضو الرئیس منه کتاب فیما
للنفس ذکره و هی فی عالم العقل قبل کونها فی عالم الحس کتاب اجتماع الفلاسفة علی الرموز کتاب فی علة النوم و الرؤیا و ما یرمز به النفس کتبه السیاسیات رسالة الکبری
کتاب تسهیل سبل الفضائل کتاب دفع الاحزان رسالة فی الاخلاق رسالة فی سیاسة العامة رسالة فی التنبیه علی الفضائل کتاب فی تفسیر سقراط کتاب ما جری بین سقراط

وتنا بعده رسالة فی علل قوی المقسوم الی الاشخاص العالیة

فی الفاظ سقراط کتاب فی محاورة [illegible] عن سقراط و [illegible]

و از جمله رسالة في جزء موت سقراط كتاب في خبر العقل كتب الاحداثيات كتاب العلة الفاعلة القريبة للكون والفساد كتاب العلة في ان النار والهواء والماء والارض عناصر
الكائنات الفاسدات كتاب في اختلاف الازمنة التي يظهر فيها قوى الكيفيات الاربعة الاولى كتاب في ماهية الزمان والحين والدهر كتاب في العلة التي لها يبرد الجو
ويسخن ما قرب من الارض كتاب في الاثر الذي يظهر في الجو ويسمى الكوكب ذا الذنب كتاب في علة برد ايام العجوز كتاب في علة لهاب كتاب في خبر ما رصد من الاثر العظيم في سنة اثنين
وعشرين ومائتين من الهجرة كتب الاحداثيات كتاب في المساكن كتاب في ابعاد الاجرام كتاب الكون في ربع المسكون كتاب في استخراج بعد مركز القمر من الارض كتاب
في عمل آلة يعرف بها بعد المعاينات كتاب في معرفة ابعاد قلل الجبال كتب التقدميات كتاب في اسرار تقدمة المعرفة بالاحداث كتاب في تقدمة الخبر كتاب في تقدمة المعرفة بالاستدلال
بالاشخاص السماوية كتب الانواعيات كتاب انواع الجواهر الثمينة كتاب في انواع الحجارة كتاب فيما يصبغ فيعطي لونا كتاب في انواع السيوف والحديد حتى لا ينثلم ولا يكل كتاب الطير
الانسي كتاب في تمويه الحمام كتاب في الطبيخ [illegible] كتاب في انواع النحل وكرائمه كتاب في حل القفل الصيني كتاب كيمياء العطر رسالة في العطر وانواعه كتاب في [illegible]
[illegible] كتاب في الاسماء المعماة كتاب في التنبيه على خدع الكيميائيين كتاب في الاثنين المتحركين في الماء كتاب المد والجزر كتاب [illegible] رسالة في الاجرام الغائصة
في الماء من الاجرام كتاب في علل المرايا المحرقة رسالة في المرآة كتاب في [illegible] كتاب في الحركات كتاب في حدوث الرياح في باطن الارض المحدثة كثير الزلازل
كتاب في جواب اربعة عشر مسئلة طبيعيات سأله عنها بعض اخوانه كتاب الجواب عن ثلث مسائل سئل عنها كتاب في علة الرعد والبرق والثلج والصواعق والمطر كتاب في فضل
الفلسفة [illegible] كتاب في ابطال دعوى من يدعي صنعة الذهب والفضة كتاب في [illegible] الاشخاص العلويات ليست الكيفيات الاولى كما هي علة فيما تحتها كتاب في الحيل
[illegible] این بود تصنیف کتب و رسایل یعقوب کندی در فنون علوم و همواره [illegible] جماعتی بودند [illegible] صفات او [illegible] مثل حسنویه
و نفطویه و سلمویه [illegible] و از جمله [illegible] احمد بن الطیب [illegible] حکایت کرده اند که یعقوب بن اسحق کندی [illegible] همسایه ای بود مردی از تجار که ثروت
عالی داشت [illegible] و از [illegible] و معاملات [illegible] یعقوب
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان را
[illegible]
[illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یعقوب کندی [illegible]
[illegible]

... و آن منجم فوت کرد [illegible] یعقوب بن طارق المنجم از فضلاء مشهور صاحب تنجیم است
[illegible] کتاب [illegible] و کتاب ما ارتفع من نصف قوس النهار و کتاب [illegible] درجة درجة و کتاب علم الفلک و کتاب
علم الدول یعقوب بن محمد [illegible] صاحب تصانیف مفیده است یعقوب بن [illegible]
[illegible] یعقوب بن صقلان [illegible] المقدسی [illegible]
[illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
الملک العادل ابوبکر محمد بن ایوب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یوحنا بن البطریق الترجمان [illegible]
[illegible] کتب ارسطاطالیس [illegible] یوحنا [illegible] بن البطریق [illegible]
[illegible] یوحنا بن [illegible]
دولت عباسیه [illegible] یوحنا
بن ماسویه [illegible] هرون الرشید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و کتاب [illegible] و کتاب [illegible] و کتاب [illegible]
کتاب [illegible] کتاب [illegible] کتاب [illegible] کتاب [illegible]
من [illegible] کتاب [illegible] کتاب [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] کتاب اصلاح الادویة المسهلة کتاب [illegible] ذکر کرده محمد بن اسحق الندیم در کتاب خود [illegible] ماسویه [illegible] ابوزکریا یوحنا بن ماسویه
حاذق و عالم [illegible] مأمون [illegible] متوکل [illegible] یوحنا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یوحنا بن ماسویه [illegible]

بیکره و جبرئیل بگو بستی و میوه بخشان او را طلبکرده را توقف جبرئیل بخوش حال طالع مولود خود را و مرا اقرار کرد تا و مرا نظر کنم و خرد هم او را با نجوم حساب برآوردهاش طالع خود نیز
شروع من در نظر آن دیدم که بوحیا بر حق است و بیرون رفتن چون قدری برفت جبرئیل گفت که ای یا تو دادم و حاجتی نیست مرا حفظ احکام این سال بیناکه جهد را در جواب خواهد دادم تعلیم
دروغ بوحیا بود و الکنون از او تشنوایی میکنم از حقی که برین رسید اندوه یک خدای سبحانه را تا قسم سیدم هیچ شنیده که بوحیا گفته باشد خود را که از مجلس برخاست طلب و دیف میکرد
من نیز رفتم دیدم او که هر که از این سخن روزی شنیده ام و در داع شنیده بود هم چون زان سخن تمام شنیده بودم که گشتیم با کاتب مدینه السلام محمد رشید دیدم و او نزد او من متوجه
مدینه السلام کرده و آنچه گفته بود و صلاح شنیده بمدینه السلام رسیدیم اتفاقا من و بوحیا نزد ابی العباس بن رشید مجتمع شدیم و او از من پرسید احوال جبرئیل با من گفتم از برید
که او را بگیر گردیدم و دیگر او را خبر دادم و نیز گفتم در آن روز مجلس او بخت نشستم پرسید که چه شنیدی گفتم که جبرئیل چنان رسیده که تو گفته دعوی کرده که از مجلس برخاست
پس بوحیا گفت که رسیده چنین او را عاید گفت ای بخدای قسم که رسانده ام خبر رست گفته و بگو کرده من از این قول مسرور شدم و او را گفتم که می خواهم که در این باب از آن خبر
از قضیه جبرئیل گفت بلی من ای بسته بخدای که من و آنچه تقریر کنم که من گفته ام در رسانده بجز آنکه از الحق تعریف کرده من چنین گفته ام که اگر بقراط و جالینوس زنده بودند و سخن من و بیان
من با طرز اجتنبند مدار خدای تعالی سؤال بکرند که جبرئیل به بوی پس از چشم و شم و ذوق و لمس حس سمع نیز را اگر راست فرماید اصلا و چیزی که در او مرگ نشسته و سخن من و بیان من بشنوم
الکنون ترا بخدای قسم میدهم که این سخن از من بوی برسان من از این باب اعتقاد کرده و قول کرده و مبالغه بود و لا به دیگر برفتم و سخن جبرئیل بیان کردم حاو خود و از این
روز چیزی می خورده بود از شنیدن این سخن خشم و بر خود بنا عام و بر افگن چانگه رسیدم که علت کس تمام و شروع در تعریف و بعض کرده و بلفظ این بزرگ که جهان میکرد

و بسیره

در باره بیمار او آرگسته و مردم تعلو از زیت بود و روغن و روح چنین مناسب تحریف که کسی را که اهل آن جا تدریج و استه بیکوه و چه بود و ترقی بوحیان باشد میگفت نمیدانم
گفت هرون الرشید مرا امر کرد که بیمارستان از برای او ترتیب دهم پس چون بیمارستان تمام شد رستگار انجندیاپور احضار نمودم و مخواستم که او را از آن بیمارستان
عالم او استماع میکرد و ملکشاه و در منازل برابر داد و او رزق و ادراری در انام خروجت بیمارستان جندیاپور رسانیده بکاخته له ماهر نگر رفتم جایت شده و متوسل شد
بطیا بوشس حاذق نیش او را در برابر نزدا و اذن تکلف معالف و اشتم او گفت ما را این جهان که گردی و در اسعاف و دشتی من ترجیه کرد با بر تفیف بیارست تو سوختم
گفتم چه چیز است آن و بگفت بسری که در وی و دو دش بسیار معروف نه برای گوش او و به در بیمارستان جندیاپور بود و در فرهان رسیده که امروز چهل سال است که از کثرت
مداولت بیمار و دو او انواع بیمارستان و علاجات تجارب نیکو کامل حاصل دارد و بیمارستان جندیاپور از محنت بیمار است اما که مثل او را بشنیده است هر یک از فلاسفه
خوش باشد هر بیمارستان کرد تا آنکه من بر وجه حسن جاری خواهد بود گفتم قبول کردم و به ترا دخت احضر بجندیاپور دادم و چون به آن کار رفت نحی که دابوی من
فرستاد پس داخل شد بر من روزی به بیمار آن و چون سخن در آمد صدق قول ترشک را ظاهر کرده و مدارحش پرسیدم گفت ماسویه و مرنا که مثل او و شعار غاه من او در کاتبا
داده من سر چشیون نزد یک بود و او را که خشش طبی و هیچ کاری و علاجات چنین بود و در ماسویه شقی که مثلهرا با چاپ شده و اهل علاج شتا تا می پسنده بود از این روی
جنده و چشم گذشت که ماسویه در آمد چه جای چنده بود شده گفتم حال چیست گفت بر جاریه از جواری داد و در سال نام عاشق شدم و از من دور است که او را برای دی جمع هام
مرا نیز او را برای بکرکت و آن کرک از جنت صد درهم بخریدم و بوی بخشیدم و بوحیا و مرا او را نشیج داد آن کرک بعد رسیده نزد من از جانب سلطان لازم شد و فرزندان او را
بزرگ و ترایبات خود و اهلیت و هیبت من بر نیع اعداد ایشان تعلق گرفت پس بوحیا از الحاق خلاصی بود و هر مرتبه شریف رسانیدم و او را تولیت بیمارستان و در سایر کار اسید خود
تعلیم دادم الکنون جزای من از وی آن شد که از وی بچاره شیوه و چنین دعوی جایگه هر کس شنود و دشنام و دکسیرا که در مجلس او گوشیده و وسیله نیکوئی او کرده و دار این جمع
بوده که اعاجم نیکو نشسته اند که مردم او اصلاحات بدر منتقل مانند و در این باب کار ما الحق ادای این ظاهر شده والله المستعان سلویه بن بنان که طبیب معتصم بود و در باره
بوحیا گفته که او تحت بر کسیداو طبیب خود کرده او در علاج او جهاد عاید و کثرت حفظ کتب و حسن بیان او مردم را بوی رغبت بیفزوده و حال آنکه علوم و صناعت طبابت
شناخت من و شناختن دوای است و بوحیا همگی مدد ریا و مباد او او و به واقف نشده البرده چنان میدهد که آن عرارت ازال میکرد و هو در عده و در باو ایان ترند و میکند

حافظ

محتاج میشود بعلاج آن با دویه واغذیه حاره و در دفع این حرارت باز مویکند بعد بر اول و از این روی کسیکه صلاح او بوحیا باشند دایما علیل و محتاج میداوا خواهد بود و هیچ
جز با طلاقات این بکو قدر بیر است و عزمن از طبیب است که در ایام صحت حفاظت و در ایام مرض عزت طبیعت نماید که بحث کرده بوحیا از حیث و در علاجات مجلک ابنا
در امر قیام نمینماید و چنین کس بالطب نشاید باید بوحیا مذکور را حاجت و خوش طبعی بسیار کرده با رفیقه مردم را بالطف و محاورت و بی جنبی و از سیوم مرح و انگشت وی
از صدت و مسکنی زیاد و از اینکه جبرئیل و آن منصف بود بی و خود و جبرئیل با اسا بود و بی که صدت طبع کوش الفاظ منحکه آورد و بی و خوشترین او قات مجلس بوحیا و فتی بود که او
نظر در قاروره کرده با او در وی اینکه زنی نزد وی آمده گفت خانه و خانه شکار السلام میرسانند بوحیا گفت من بهاء ابن قسطنطینه و خود به عارف تر ام از این بما که تو
ذکر میکنی بر حال قاروره دولت با نجاة در ان نظر کنم و دیگر آنکه مردی از علتی نزد او شکایت کرد که دوای آن مسهل بود لاجرم بوحیا گفت مسهل باید کرد مرد گفت عادت مسهل
ندارم بوحیا گفت کاش ما در تو کسیر آنکه در شکم ما در بعادت مسهل بیرون آمده باشد و چنانکه عادت مسهل داری عادت مسهل کرده از روغن نشسته و الکنون عادت شده
دیگر بیمار داری و دیگر مردی از جرب شکایت کرد و گفت مسهل کلی اردت است مرد گفت این مسهل کرده ام و نفعی نبخشید و گفت از کلی مست چپ مسهل کن گفتم آنرا نیز
کرده ام گفت برو طبیعی بخور گفت آنرا نیز حمل آورده ام گفت شراب مطبخیقو نیا بیاشام گفت آنرا هم بیاشام ام گفت بگو خود چیزی مانده که بجز بیمار در باره او چیزی نگفته ام
دو نیکوئی بجا آورده ام که باید تا که آنرا تو نیز اطا ذکر کرده و نه جالینوس الحکیم به دیده ام از مردم بیکسنده بدیدت که نفعی نخشید مرد گفت آن چه چیز است گفت مقداری
کاغذ بخر و آنرا رقعه رقعه کن و در هر رقعه بنویس که رحمت کند خدای آنرا که دعا کند مبتلای را ملکیت عافیت و شفای آنان زواج در مسجد جامع شرقی مدینه السلام و نصف در مسجد
غربی در میان مردم متفرق کن در روز جمعه شاید خدای تعالی برکت دعای مردم شفای کرامت فرماید دیگر آنکه با اقتباس کسیکه بوحیا ازان بغرض چیزی نزد وی آمده اشیا
معده شکایت نمود بوحیا گفت جوارش خوزی مناسبت گفت خورده ام اثری نبخشید گفت کوئی شاد ول نمای تفتیش گفت چندین طل از آن بکار بردم و فایده نیافتم
بوحیا گفت پس مریث بنداد یقوت دیده خورده گفت بسیار از این شراب شاید مثل ام بخنبی میدانم بوحیا گفت چون مرد بسیار بخورد گفت از این هم خورده و بسیار خورده ام باوقت
بوحیا خشم گرفت و گفت اکنون اگر میخواهی علاجی بر و مسلمان شو که اسلام اصلاح معده میکند بوحیا مذکور با وجود نفرت که از نوان و خاصان مبد آشتی و صفاری او بی اعتقام
عتاب و جرایمی آمده و گشته خود را شناس کرده و مع ذلک مخالف این و آنچنان بکلی با بر طریقه ایشان بر یک از نیز قضا و غایی و تجاس بیش الا خود را از مشابهت مرا
کن بعد از آن هر قدر جوابی که خواهی داشته باشی بوحیا در جواب گفت ای ملک هر وقت که تکلیف امور و تکلیفم با که اتخاذ دو زن و نکاح دو جامه کنیم مرا الکو میدا کرده
جانشین سزاوار است که بحث جامه داشته باشد و بوحیا شیخ چهار کنز بفرموده است جانشین با الکو شده که در باره خود او نیز الزام فرمایش وی کند تا ما نیز او را موافقت کنیم و الا که
بر سر که مخالف کنند ما نیز مخالف بکنیم آورده اند که بختیشوع بن جبرئیل بوحیا مزاح و هجو بسیار کردی روزی در مجلس ابراهیم بن مهدی در عسکر معتصم در دلیس معرفی شایق
بوحیا گفت یا ابا زکریا تو مرا در من و پسر عربی بوحیا چون این بشنید ابراهیم بن مهدی را گفت شاهد باش این اقرار بیش بخدا قسم که در میراث در پیش بر یک خواهم شد
بختیشوع گفت او لا و ریث میراث نمیبرد و عاهر را بمقتضای دین اسلام محرومیت پس بوحیا منقطع شده هیچ جواب نتوانست گفت حکایت کرد در آن باب در عصر احمدین مرو
الترلوکو مشکل علابه در ایام خلافت واثق برای او حکایت کرده که بوحیا در حضرت واثق نزد که با او در علیه بود و واثق شیئی بر سر فضه بدست داشت و در دجله میگذشت
محواستی صید کند و هر قدر سعی میکرد صیدی حاصل نشد پس بحانب بوحیا ملتفت شده گفت بر خیز از اینجا یا میشوم بوحیا گفت امیرالمومنین سخن محال بر اهیمها و بو حیاین
ماسویه خوزی مادرش بر اله صقلبیه که بعسسند درهش خرید و باشند بگنی سعادت او را این رسانیده که ندیم خلفا و سمیر و مشیر ایشان چنانچه شد و اعدی رسیده که در علیه
دنبوی خوط بخورد و نجرانی که اهل واثق وی آن صدحه و مزیدی بر بزرگترین محال است که مشوم باشد لیکن اگر امیرالمومنین بخواهی نشسته باشد که عزیزم اوراکه میشوم گفت
هر آینه بیرون هم گفت خرد و گویی که آن کیست بوحیا گفت میشوم کسی است که چهار خلیفه او را آزاد کرده باشند بعد از آن خدای سبحانه او را از رتبه خلافت سرافرازی بخشیده باشد
او و اکنار را امور خلفا تر او مشورت و عرف آنرا او نشنید دریا بر مقدار چیست زرع در بیست زرع در میان دجله اگر آنچه خطش نباشد از هر تیری که بوزد و او را بکرد آید

خود کرده اند پس خود را مانند سایر ... مردم دیده ... [illegible]

... [illegible]

بوقوع پیوست اتفاقا او وفات یافت بعد از چند سال شبی او را در خواب دیدم [illegible] ایها الحکیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

سنان ثابت را بعد ازین بکرد که بعد از نیم شب او را [illegible] در بغداد [illegible] قسم که بیکبار بخواب برده آگاه شدم [illegible] آواز جاریه که یا ملک [illegible] ابو الحسن [illegible]
سلام علیک پس در تمام [illegible] آواز [illegible] بلند شد پس من بیدار شدم و طبیب نیز بیدار شد و شروع کرد به تقریر خوابی که دیده بود و گفت شریف مرتضی ابو القاسم
موسوی نقیب الطالبیین را در خواب دیدم و شریف در آن وقت زنده بود و [illegible] خبر پس ابو الحسن قصیده [illegible] در مرثیه او گفته بود چنان دیدم که او در راه [illegible]
بجانب مقابر قریش برده بود [illegible] چنان است که قیامت قائم شده پس [illegible] و در نزد او نشستم [illegible]
با او سخنی گفت او در جواب گفت [illegible] جامی از خوانچه [illegible] که چند [illegible] در آن وقت مرتضی [illegible] سوار شده [illegible] تا برای من
نیز مرکوبی حاضر آوردند و مرا هم [illegible] در جستجوی او [illegible] در خیال آوازی [illegible] شنیدم که میگوید النجاة النجاة راوی گوید چون ابو الحسن
حکایت خواب را بجای رسانید [illegible] و صورت خواب را نوشتیم و چون صبح شد [illegible] و بعضای خانه رفت و در بستری که در وسط
آنجا بود نشست [illegible] ابو الحسن این کدام خانه است [illegible]
میکردم [illegible] چنانچه [illegible] دیدم که ابو الفتح منصور بن محمد بن المقدر الحکیم النحوی الاصفهانی [illegible] حکایت کرد که [illegible] در خواب دیدم
[illegible] شخصی [illegible] در تاریخ خویش [illegible]
[illegible] ثابت الحسن بن ابراهیم [illegible] ابو الفتح مذکور راوی گوید ابو الحسن بعد از آن تا رمضان سنه [illegible] في
واربعین واربعمائه زندگانی یافت و وفات [illegible]
و بعد از چندی [illegible] ابو الحسین بن [illegible] الطبیب [illegible] علوم اوایل
[illegible] و در خصوص طب ممتاز بوده مدتی [illegible] عضد الدوله [illegible]
عضد الدوله را این دو بیت که در فتح بغداد [illegible] شعر [illegible] الملک [illegible] فیا عضد الدوله [illegible]
[illegible] عضد الدوله [illegible]
دو بیت شعر [illegible] ابو الحسین بن [illegible]
[illegible] آل بویه [illegible] عضد الدوله [illegible] ابو الحسین
[illegible] آل بویه [illegible]
چون عضد الدوله بیمارستان خویش را در بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو الحسین [illegible]
[illegible] عضد الدوله [illegible] ابو الحسن [illegible]
[illegible] ابو حرب [illegible] مسعود بن محمود [illegible]
[illegible] ابو الحکم
المغربی [illegible] ابو الحکم عبید الله بن المظفر بن عبد الله المرسی [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]

[illegible] و مرض [illegible] تعلیم کتاب اقلیدس [illegible]
پس ابو الحکم [illegible] اقلیدس [illegible]
[illegible] ابو الحکم [illegible]
[illegible] علوم [illegible] ابو الحکم [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] بیمارستان [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو الحکم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو الحکم [illegible]
[illegible] ابو الحکم [illegible]
[illegible] ابن [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] ابو یحیی [illegible] علوم اوایل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ابو النجم [illegible] بغداد [illegible] ابو النجم [illegible]
[illegible] ابو داود [illegible]
[illegible]
ابو سعید الیمامی [illegible] علوم اوایل [illegible] آل بویه [illegible]
شد ابو سعید [illegible] آل بویه [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] عضد الدوله [illegible] بغداد [illegible] ابو سعید [illegible] ابو الوفا [illegible] علوم اوایل
[illegible] ابو سهل [illegible]
[illegible] آل بویه [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] ابو سهل [illegible] علوم اوایل [illegible]
[illegible] ابو سهل بن نوبخت [illegible]
[illegible] ابو سهل [illegible]

[illegible]

جانه بود پس فهرست کتب آن را بنظر در آوردم و آنچه از آن محتاج بودم بر داشتم و بسیاری کتب دیدم که اکثر مردم نام آنها نشنیده بودند و من هم قبل از آن ندیده بودم
و بعد از آن هم نزد کسی ندیدم پس مجموع آن کتب را خواندم و بر فواید آن ظفر یافتم و مرتبه هر مرد در هر علم مرا معلوم گردید و چون بسن هجده سالگی رسیدم از همه این علوم فارغ
گردیده بودم و آن روز حفظ من علوم را بیشتر بود و امروز پخته‌تر است و الا علم یکی است و چیزی تازه بر علم من نیفزوده و در همسایگی مردی بود او را ابوالحسن عروضی میگفتند
از من سوال کرد که کتابی جامع این علوم تالیف نمایم لاجرم تصنیف نمودم کتاب المجموع را و به نام او موسوم کردم و همه چیز را در آن آوردم الا ریاضی را و در این
وقت بیست و یکساله بودم و مردی دیگر نیز در جوار ما بود او را ابوبکر برقی میگفتند از اهل خوارزم که در علم فقه و تفسیر و زهد کامل بود و مع ذلک بدین علوم میل داشت التماس شرح
از من درخواست کتاب حاصل المحصول را که بیست مجلد است برای وی تصنیف کردم و نیز کتابی دیگر در اخلاق برای او تصنیف نمودم و نام آن کتاب البر و الاثم نهادم و این
دو کتاب جز نزد وی موجود نبود لیکن نشد که عاریه به هیچکس داد تا از آن نسخه بردارند پس از آن پدرم فوت شد و احوال دگرگون گشت و متقلد چیزی از اعمال سلطانی
گشتم و ضرورت اقتضاء آن کرد که از بخارا به گرگانج روم و ابوالحسین سهیلی وزیر آنجا راغب بسیار به این علوم بود [illegible] و من در زی فقها بودم طیلسان
و تحت الحنک و برای من مشاهره کافیه معین شد و دیگر باره ضرورت داعی شد تا از آنجا به نسا و از آنجا به باورد و از آنجا به طوس و از آنجا به سمنقان و از آنجا
به جاجرم سرحد خراسان و از آنجا به جرجان رفتم و قصد امیر قابوس داشتم اتفاقا در وقتی رسیدم که او را در بعض قلاع محبوس کرده بودند و آنجا وفات کرده بود پس به دهستان رفتم و آنجا بیمار
شدم [illegible] و به جرجان برگشتم ابوعبید جوزجانی آنجا به صحبت من پیوست و آنجا ابیاتی انشا نمودم قصیده در بیان حال خویش که یک بیت این است لما عظمت فلیس مصر واسعی
لما غلا ثمنی عدمت المشتری ابوعبید مذکور گوید تا اینجا بود آنچه شیخ از احوال خویش حکایت نموده و از این موضع من ذکر خواهم کرد آنچه از احوال او مشاهده نموده‌ام
تا انقضاء مدت او والله الموفق ابوعبید گوید در جرجان مردی بود او را ابومحمد شیرازی میگفتند بسیار محب این علوم خانه در جوار خویش برای شیخ بخرید و شیخ را در آنجا
فرود آورده و من هر روزه به خدمت او میرفتم و مجسطی میخواندم و منطق را املا میکرد مختصر اوسط را آنجا برای من و ابومحمد شیرازی تصنیف کرد و کتاب مبدا و معاد و کتاب ارصاد کلیه
و دیگر کتب بسیار در آنجا تالیف نمود مثل اول قانون و مختصر مجسطی و چندین رساله دیگر و بقیه کتب که ذکر آنها خواهد آمد در جبل تصنیف نمود و فهرست مصنفات او این است
که مذکور میسازم کتاب المجموع یک مجلد کتاب الحاصل و المحصول بیست مجلد کتاب البر و الاثم دو مجلد کتاب الشفا هجده مجلد کتاب القانون چهارده مجلد کتاب الارصاد الکلیه
یک مجلد کتاب الانصاف بیست مجلد کتاب النجاة سه مجلد کتاب الهدایه یک مجلد کتاب الاشارات یک مجلد کتاب المختصر الاوسط یک مجلد کتاب العلائیه یک مجلد کتاب المعاد یک مجلد کتاب
الاجابات مجلد و اما الرسائل رساله القضاء و القدر الالة الرصدیه الغرض من قاطیغوریاس المنطق بشعر القصاید فی العظه و الحکمه رساله فی الحروف تعقب المواضع الجدلیه مختصر
اقلیدس مختصر فی النبض بالعجمیه رساله الحدود و الاجرام السماویه الاشاره الی علم المنطق اقسام الحکمه النهایه و اللانهایه عهد کتبه لنفسه حی بن یقظان رساله فی ان ابعاد الجسم
غیر ذاتیه له الکلام فی الهندباء خطبه فی انه لا یجوز ان یکون شیئی واحد جوهرا و عرضا فی ان علم زید غیر علم عمرو رساله اخوانیه سلطانیه مسائل جرت بینه و بین بعض الفضلاء کتاب
الحواشی علی القانون کتاب عیون الحکمه کتاب الشبکه و الطیر ابوعبید گوید بعد از این شیخ انتقال نمود به ری و به خدمت سیده و پسرش مجدالدوله پیوست و [illegible] شیخ
بوده [illegible] تا آن شد که شیخ را [illegible] مجدالدوله [illegible] شد و شیخ [illegible] مشغول شد و کتاب المعاد را در آنجا
تصنیف کرد و در آنجا بود تا وقتی که شمس الدوله بعد از هلاک هلال بن بدر بن حسنویه قصد بغداد نمود و لشکر بغداد هزیمت یافت [illegible] ضرورت شد شیخ را که از آنجا
به قزوین و از قزوین به همدان رفت و آنجا به خدمت کدبانویه [illegible] شمس الدوله [illegible] حضور مجلس او [illegible] که او را
بود [illegible] معالجه او کرد [illegible] و خلع گرانمایه [illegible] مجلس شیخ را [illegible] و بعد از چهل شبانه روز [illegible] منزل خود عود نمود [illegible]
گردید و در این اثنا اتفاق افتاد [illegible] امیر [illegible] محاربه عناز [illegible] و شیخ [illegible] همدان [illegible] در این وقت از شیخ التماس تقلد وزارت کردند
و شیخ قبول نمود [illegible] لشکریان بر وی شوریدند و از وی بر خود ترسیدند تا آن رسید که خانه شیخ به تاراج رفت و خود شیخ را به حبس بردند و هر چه داشت [illegible] و امیر را

برقی

برقتل وی حکم شد اما او قبول نکرد [illegible] پس شیخ در خانه ابوسعید دخدوک [illegible] چهل روز متواری گردید اتفاقا قولنجی که شمس الدوله را بود
معاودت کرد و التماس حضور شیخ نمود و عذرخواهی بسیار [illegible] پس شیخ به طب مشغول شد و در غایت اکرام و احترام وزارت بوی بازگشت ابوعبید جوزجانی گوید
بعد از این من از شیخ التماس نمودم که کتب ارسطو را شرح نماید فرمود در این اوقات فراغ آن ندارم اما اگر راضی شوی کتابی تصنیف نمایم که مشتمل باشد بر آنچه از آن علوم نزد من
صحت رسیده بی آنکه متعرض رد مخالفین و اقوال ایشان گردم گفتم پس من راضی شدم و شیخ شروع نمود در طبیعیات کتاب شفا و قبل از آن کتاب اول قانون را تصنیف
نموده بود و هر شب در خانه شیخ طلبه جمع گشتندی و من از شفا نوبتی داشتم و دیگری از قانون نوبتی داشت [illegible] و بعد از فراغ [illegible] حاضر شدندی و مجلس شراب آراسته شدی
و در روز فرصت نبود پس از جهت اشتغال به خدمت امیر [illegible] پس شمس الدوله به حرب حاکم طارم متوجه شد و قولنج معاودت نمود
دیگر بر علاوه شد [illegible] وفات او گردید لاجرم او را به همدان باز گردانیدند [illegible] به همدان نرسیده وفات یافت و مردم با پسرش بیعت کردند و خواستند که منصب
وزارت به شیخ [illegible] شیخ قبول نکرده و مکتوبی در نهان به علاء الدوله فرستاده و [illegible] رغبت خدمت او نمود و در خانه ابی غالب عطار متواری شد و از او التماس
اتمام کتاب شفا نمودم پس شیخ ابوغالب را احضار فرمود و از وی کاغذ و محبره خواست و شیخ نزدیک به بیست جزو به خط خویش [illegible] نوشت و دو روز [illegible] مشغول بود تا جمیع
رئوس مسائل را ثبت کرده [illegible] رجوع به کتابی [illegible] بعد از این اجزاء مذکوره را پیش گرفت و [illegible] شرح میداد و [illegible] هر روز پنجاه ورق [illegible]
پنجاه ورق [illegible] تا از جمیع طبیعیات و الهیات فارغ گردید الا کتاب حیوان و نبات پس شروع در منطق نمود و جزوی از آن نوشت در این وقت تاج الملک او را
به مکاتبه علاء الدوله متهم گردانید [illegible] شیخ را به قلعه فردجان فرستادند و شیخ آنجا [illegible] قصیده [illegible] که یک بیت
از آن این است شعر دخولی بالیقین کما تراه ⁂ و کل الشک فی امر الخروج و چهار ماه در قلعه ماند پس علاء الدوله قصد همدان نمود و همدان را گرفت و تاج الملک [illegible]
و از حوالی قلعه [illegible] لیکن علاء الدوله در همدان توقف ننموده برگشت لهذا هم در آن روز تاج الملک و پسر شمس الدوله به همدان عود نمودند و شیخ را از قلعه بر آورده با خود به همدان
آوردند و در خانه علوی فرود آمد و دیگرباره به تصنیف منطق شفا مشغول شد و کتاب هدایه و رساله حی بن یقظان را در قلعه تصنیف نموده بود و اما رساله ادویه قلبیه آن را اول
ورود همدان تصنیف کرده بود و مدتی بر این حال گذشت و شیخ را رغبت رفتن اصفهان و خدمت علاء الدوله در خاطر مرکوز بود تا اینکه متنکرا شیخ و برادرش و من و دو غلام
[illegible] بر وجه صوفیه متوجه اصفهان شدیم و رسیدیم به قریه طیران که بر در اصفهان واقع است [illegible] بسیار که در راه کشیدیم پس اصدقا و ندمای شیخ و خواص علاء الدوله استقبال شیخ نمودند
و جامه و مرکب آوردند و با اعزاز و اکرام شیخ را در محله معروف به کون گنبد در خانه عبدالله بن ابی [illegible] فرود آوردند [illegible] و جمیع آنچه از فرش و آلات مهیا کرده بودند
و علاء الدوله [illegible] مقرر داشت که هر شب جمعه [illegible] در مجلس او حاضر گردد [illegible] مناظرات میدارند و هیچیک از علما [illegible] از علوم [illegible] منطق کتاب
شفا را در اصفهان تصنیف نمود و از منطق و مجسطی فارغ گردید و قبل از این مختصر نموده بود و کتاب [illegible] و موسیقی [illegible] ایراد نموده بود [illegible] از ریاضیات زیاد کرده
محتاج الیه [illegible] در مجسطی ده شکل در اختلاف منظر ایراد کرد و همچنین [illegible] در علم هیات چیزها آورد که سابق بر وی کسی [illegible] نیاورده [illegible] و در اقلیدس شبهه چند ایراد کرد
و در ارثماطیقی خواص حسنه [illegible] نمود و در موسیقی مسائل [illegible] که [illegible] از آن غافل بوده‌اند و کتاب شفا تمام [illegible] الا کتاب نبات و حیوان که این دو کتاب را در
سالی تصنیف کرد که علاء الدوله [illegible] و در راه [illegible] اشتغال [illegible] و هم در آن سال کتاب نجات را تصنیف نمود و خاصی تمام نزد علاء الدوله [illegible] ندماء
خاص او گردید [illegible] علاء الدوله [illegible] قاصد همدان شد و شیخ در صحبت او بود [illegible] شبی در حضرت علاء الدوله ذکر خللی که در تقاویم معموله [illegible] ارصاد قدیمه واقع است در میان آمد
علاء الدوله از شیخ درخواست که رصدی [illegible] کواکب [illegible] و جهت صرف اموال چندانکه محتاج الیه باشد داد و شروع کرد شیخ در آن [illegible] ساخت آلات [illegible]
[illegible] بسیاری از مسائل ظاهر شد لیکن به سبب سفرها [illegible] و کتاب علائی را شیخ در اصفهان تصنیف نمود و از عجایب
احوال شیخ آنکه من بیست و پنج سال در خدمت او بودم هرگز ندیدم که چون کتاب جدیدی [illegible] بلکه مواضع مشکله آن کتاب را [illegible] کشف

در آن موضع چه گفت در این علوم نوعی دعوی و مرتبه هر کس را در علمی دیگر اگر روزی شیخ نزد امیر نشسته بود و ابو منصور جبان حاضر شد و از علم لغت مذکور شد شیخ در آن باب
سخنی فرمود و ابو منصور بجانب شیخ نگریسته فرمود و فلسفه و حکمت و سخن تو ایم اما علم لغت چندان ندانسته که کلام تو در آن باب مرضی باشد شیخ را این سخن گران آمد و متوجه
کتب لغت گردید و سه سال تتبع نمود و کتاب تهذیب اللغة تصنیف ابو منصور ازهری را از خراسان طلبید و در علم لغت بمرتبه رسید که مانند آن کم اتفاق افتد و قصیده‌ها [illegible]
الفاظ غریبه در آن درج کرد و سه کتاب نیز نوشت یکی بر طریقه ابن العمید و ثانیا بر طریقه صاحب و ثالث بر طریقه صابی و فرمود تا همه را جلد کنند [illegible]
بابو منصور [illegible] شیخ [illegible] و چون ابو منصور در آن نظر کرد بسیاری از آن مواضع بروی مشکل آمد و شیخ [illegible]
در علاج مواضع از آن کتاب [illegible] که مذکور است پس ابو منصور متفطن شد [illegible] شیخ [illegible] بوده و [illegible] ابو منصور بوده لاجرم [illegible] آمده
بتقدیم شیخ اقرار کرد و بعد از این شیخ کتابی در لغت [illegible] و کسی مثل آن [illegible] و آن را لسان العرب نام نهاد [illegible] شیخ [illegible]
سودات [illegible] و چون شیخ را [illegible] بسیار حاصل شده بود در خاطر داشت که [illegible] کتاب قانون [illegible] اوراق متفرق نوشته بود
لیکن قبل از اتمام قانون آن اجزا از شیخ [illegible] در خاطر داشت [illegible] شیخ را روزی صداعی عارض شد و چنان تصور کرد که ماده [illegible]
که حجاب رأس نزول خواهد [illegible] لاجرم [illegible] بسیار آورده [illegible] بر سر خویش [illegible]
پوشیده [illegible] تا آن موضع [illegible] و عافیت حاصل شد [illegible]
[illegible] مقدار [illegible] که [illegible]
[illegible] شیراز رسید و قضاتی [illegible] در آن نظر کرده [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] ابو القاسم کرمانی [illegible] ابراهیم بن بابا [illegible] شیخ [illegible]
بر شیخ [illegible] جواب آن [illegible] ابو القاسم [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] ابو القاسم [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] جواب سؤالات [illegible]
[illegible] و چون صبح شد [illegible] رسول شیخ آمد [illegible]
[illegible] ابو القاسم [illegible]
[illegible] ابو القاسم [illegible]
[illegible] و شیخ [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] کتاب [illegible] شیخ
[illegible] تصنیف کرد [illegible] شیخ [illegible] آن کتاب [illegible]
و شیخ [illegible] قوی [illegible]
[illegible] علاء الدوله [illegible] شیخ [illegible]
قولنج مرکب [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] قولنج [illegible]
[illegible] جدا کرد چنانچه بود

چنانکه از وقت من حاضر بودم از آنچه شیخ را داده شده [illegible] و [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] شیخ کرده بود [illegible] لاجرم [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] علاء الدوله [illegible]
[illegible] علاء الدوله همدان و شیخ همراه بود [illegible] و چون همدان رسید [illegible]
[illegible]
شده هم در همدان مدفون گردید و در وقت پنجاه و سه سال بوده در سنه ثمان و عشرین و اربعمایه **ابو الفضل** بن ابی [illegible] المعروف بابن [illegible] از اهل [illegible]
[illegible] علوم [illegible]
[illegible]
[illegible] **ابو الفضل** [illegible] در بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بحسب [illegible]
شعر [illegible]
[illegible]
[illegible] **ابو الفتح**
نجم الدین [illegible] المعروف بابن الصلاح [illegible] علوم [illegible]
[illegible] نور الدین محمد بن زنگی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ابو القاسم**
[illegible] **ابو القاسم** [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو القاسم [illegible]
[illegible]
[illegible]

حال از خاصیت میان مرتبتی گفت چگونه مرا نسبتی کرد اگر چنین کردی گفتم چنین و چنین میکردی و مطلوب حاصل شد اش گفتم و مرده وی به وی پسر او میز بر وی است

و از جنس ... آمده درین ذکرست و مردم ... رسیده عذر خواست و بعد از خود و درک ادب اقرار کرده و از ... رسید چون مذکور رسم شناخت که سبب

شنیده بوده و بعد از این فواید بسیار از این اخذ کرده و انا معد قاد و اخلاص بود ابو قریش طبیب مهدی عباسی بود و بر ما هیئت ... داشت که دو کار و در جمله

اطبا ... است که او در ان فن مهارت تمام داشته اکنون را عدد او اجلاء این صناعت معدود شود و چون ذکر او ... طبیعت جزء ... است و آنچه وی را روی داده از جنس

اتفاق ابو قریش مذکور در اول ... صنیف الحالی بوده اتفاقا یکی از خطایای مهدی بیمار در کوزه ... قاروره او را ببرده که بطبیبی که او را نشناسد بنماید

دو کان ابو قریش نزدیک بقصر مهدی بود و چون نظر جاریه بر وی افتاد قاروره را بوی نمود و او پرسید که این قاروره از آن کیست گفت بگو با ما ان زنی ضعیف

الحال است ابو قریش میگوید این قاروره ... از ان که بعقرب ... شده که بخواهد رسانید و این سخن ابو قریش بر سبیل ... گفت ... پس جاریه برگشت

و خلیفه را از کیفیت ماجرا خبر داد و خلیفه بغایت شادمان شده جاریه را گفت باید که ان ... ان کنی تا چون اثر صدق سخن ظاهر شود و او طبیب خود کنیم اتفاقا بعد

از زمانی از حمل ظاهر شد و مهدی ... مسرور و شادمان گردید پس خلیفه ... خادم ... خبر برای ابو قریش فرستاد و پیغام داد که این قبیل ... صرف کن

و اگر انچه خبر داده ... ابو قریش ... طبیب خاص خود ... ابو قریش ... که ... این رزقی است که من خداوند تعالی ... رسید و اگر نه ... جاریه

گفتم ... که بخواطرم رسید ... جون خلیفه را ... موسی بن مهدی ... از پیش وی بود و خلیفه ...

ابو قریش را با انعام ... پس مهدی ... ابو قریش را بحضور آورده چون با وی سخن کرد ... صناعت بیافت ... او را

و خلعه ... مقرر داشت و همواره اکرام و احترام وی بود وی و چون موسی بن المهدی ... بیمار شد ... و او دو ... برادر ... صاحب

کناش ابو قریش مذکور جمع میکردند ... موسی ... گرد و گفت ... احوال ... ابو قریش

گفت ... ابو قریش ... پیش ... غضب ... گرفت ... شنیده ام که ... طبیبی ... او

بشنو ... موسی ... اجتماع ... یکی ... چون ... ابو قریش ... بعد ... فرستاد ... ازین

در ... موسی ... داخل ... موسی ... قاروره ... امیرالمؤمنین ... و بعد از ساعت ... خارج

میکرد ... پس بیرون آمد ... اطبا ... که ... خواهد ... ده هزار درهم بهای ادویه او را انعام کرده بود پس

طبیب مذکور ... ابو قریش ... دوائی چند حاضر کرده و اطبا را ... جمع کرده ... که ... او ... شغول ...

... ساعت ادبی و ... اطبا ...

گوش ... بسمع ... رسید ... ابو قریش ... چون ... اطبا ... کرده ... ابو قریش

مذکور است ... یوسف بن ابراهیم ... حکایت کرده ... امیر ... هرون الرشید عیسی بن جعفر ... منصور ... گوشت ...

او ... که ... بر ... رسید ... فراوان ... که ... گوشت او کم کرد

و هر یک ازیشان ... هیچ فایده ... ابو قریش ... رشید ... امیرالمؤمنین ...

و ... جمیع امور ... در ... احوال ... و گاهی ... و گاهی ...

و گاهی ... ابو قریش ... اطبا ... گوشت ...

عم تو اگر ... گوشت ... او ...

رشید گفت انچه میگوئی معلوم است ... ابو قریش ... اکر ... بخواطر ... رسید

چنان کن و من کتاب جهدی ... هزار دینار ... که اگر ... ابو قریش گفت

مرا حیلتی بخاطر رسیده ... ابو قریش ... جلب خود

کاری ... رشید قبول کرد و کس ... ابو قریش ... عیسی بن جعفر ... جان ... که ... حفظ حق

نامه و بعد ازین روز ... رسید ... بسیار ... گفت ... امیر ... مبارک ... تقدیم ...

را این است که ... اگر ... وقوع ... بعد ... روز ...

این سخن گفته بیرون رفت ... دل و جان ... آرام و قرار ... ابو قریش

خود را پنهان داشت ... رشید ... اعلام کند ... تمام شود ... حیله ...

... عیسی بن جعفر ... ابو قریش ... رشید ... عیسی ...

فرمان مهدی ... روان شد و ابو قریش ... عیسی ... ابو قریش ... امیرالمؤمنین ... خویش ...

... ابو قریش

... انعام ... اطبا ...

بیرون رفت ابو قریش ... صواب ... هزار دینار ... ابو قریش ... عباس ... المهدی حکایت کرده که رشید مهدی ...

ام موسی ... ابو قریش ... روزی ... حاضر شد ...

... اسلام ... ابو قریش ...

آمد ... ابو قریش ... گلاب ... ابو قریش ...

... حاصل شد ... ابراهیم

بن المهدی ... علیل شد ... رشید ... اسلام ... بعد ... رشید

خود ... ابو قریش ... ابراهیم بن مهدی ... آمده ... ضعیف شده ...

... گفت ... مهدی ... ابو قریش ... دو سه مرغ

... روز ... ابو قریش ...

... آن مرا ... هندوانه

برای تو ... ابو قریش گفت ... ابراهیم ... آن ... لذت ... وقطعه

و من ... تمام ... لذت ... وقت

باقی مانده بود ... ابو قریش ... هندوانه ... خورد

... برگشت ... ابو قریش ... حیات ...

... نوبت ... ابو قریش ... روز ... خواب کرد ... ابو قریش ... بخودم

> [margin note] پیچ گفته بیرون رفت ... روز ... عمل کرده و ... بعد ... از وی ... حق

> [margin note] لذت ... قطعه

وچون بعد از آن شدم جمال از خیر بری با خود بردم و از آن روز صحبت میکردم ابو مخلد
بن بختیشوع النصرانی الطبیب مذکور و از خاندانی با بن صاف مشهور است
بحسن معاشرت در بغداد شهرت داشت و عمری دراز یافت مردی نیکو اخلاق بوده و در سنه سبع عشره و اربعمائه در بغداد وفات یافت ابو یحیی المروزی او را
مروزی نیز می‌نویسند ابو بشر متی بن یونس قرائت علوم نزد وی نموده کمال فضل و دانش معروف بود ولیکن مؤلفات بوده تصانیف که در منطق و غیر آن
دارد به لغت سریانیست در مدینة السلام بطالب که زیر دست ابو یحیی الفیلسوف المروزی طبیب مقدم و معتبر عالم بوده در بغداد شهرت تمام داشت ابو یعقوب الاهوازی
از مشاهیر اطبا و از وجوه جماعت که عضد الدوله دیلمی ایشان را از اطبا اختیار کرده در بیمارستان عضدی بغداد مرتب داشته بود و ایشان بیست و چهار طبیب آمدند و ابو یعقوب
مذکور مردی نیکو اخلاق بوده و برادر سکنجبین بزوری مقاله‌ایست الکافی بالاشیانی بنام کیل، ابو الیوسف از جمله اطبا و از اعمال صاحب طولی داشت مبارک
رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و بیدین خاتم نبوت مشرف گردیده ... انکالی بر دوش مبارک ... المی ... عرض ... جهت ... آن نمود و گفت
... امور ... اصنام و ... بجای می آورم حضرت ... فرمود ... الطبیب والرفیق هو ... ابو یوسف از اطبای بغداد در عهد دولت
... بوده و در ... طول داشته ... و ایشان صاحب علم ... بوده ... عالم مردم ... ابن صاحب
... احمد بن یونس ... احمد بن یونس ... مذکور ... حاضر شد و
... آب آورده ... فتح الله ... یوسف ... قتل شده ... ملک است
و چون استاد ... معلوم شد که ... رسید که ... مضطرب شد ... گفت الحمد لله
... بخدای سبحانه ... روز ... گرد ... عضد ... بغداد ... مردم ... التماس ... آمده و ... علاج
نمود ... ابو یوسف الیهودی المنجم از منجمان ... تصانیف است کتاب المدخل الی علم النجوم و کتاب ...
از تصانیف ... ابو الحسن ... مردی فاضل بوده کتاب اختلاف الطوالع تصنیف اوست ابو الحسن ... المنجم البغدادی از جماعه ... الکلبی است و احوال
جعفر در حرف جیم مذکور شد ابن مندویه الاصفهانی ... طب ... بوده و ... بزرگیست ... عضد الدوله عمارت
بیمارستان بغداد ... مشهور ... جمع کرده ... ابن مندویه مذکور بوده ... تمام ... کتاب
... متداول است ... ابن مندویه احمد است ابن عبد الرحمن بن مندویه و ... اطبا ... ایشان
و علوم ... مذکور ... طبیب و صاحب ... تصنیف است ... که ... طب ... نوشته
دیگر کتاب جامع کبیر و کتاب الاغذیه و کتاب ... و کتاب ... کتاب الکافی فی الطب و دیگر ... الطبیب ... تألیف ... متداول است
ابو معشر طبیب است از اهل مصر از اطبای حاکم بامر الله ... بوده ... ولیکن ... مشهور ... نسبت
ابو معشر ... حاکم ... وفات یافت ... طبیب ... مجلس ...
ابن العلاج از مشهورین اطبا در زمان منصور ... بوده ... منصور ... ابن العلاج مذکور ... ابو سهل بن نوبخت بود
ابن الدیلمی النصرانی از اطبای بغداد در ایام معتضد ... و در سنه ... در حیات بوده و در کمال ... گردید
و ... طب ... عظیم ... حاصل کرده بود ابن ... البعلبکی ... المنجم ... محمد بن ...
... حساب ... کامل ... احکام ... ابو الطاهر از اهل بغداد و بوده ... دولت
احکام نجومی ... ابن العجم ... علوم ... طب ...

از تلامذه

بیان ایشان

و مشهور ... در مدارس عراق ... معالجات ... در حدود سنه ... در بغداد وفات یافت ابن السندی ... از اهل مصر ... بطلاب
تمام داشت ... در ... آن علم شهرت ... بسیاری از آلات ... مصنوعات او ... موجود است ... باب ...
مذکور ... ابن الحسن علی بن احمد ... در سنه ... غرض ... قاهره ... فرمود ... آن ... نوشته ... از
مشرف ... تقاضی ... اوراق ... حاضر ... مشتمل ... بوده ...
... کتب نجوم و هندسه ... و ... بطلمیوس ... کرده ... عبارت
نقل کرده ... تاریخ ... هزار ... سال ...
که ... برای عضد الدوله ساخته بوده ... هزار درهم ... موسی ... کتاب ... محمد بن موسی
... موسی ... ابن موسی
... کتاب ... ابن موسی ... در خدمت
مأمون بودی و مأمون ... ایشان ... موسی مذکور شد
که او در علم هندسه مقدم ... مأمون ... مسجد
... بغداد ...
... بغداد ...
بودی ... مسجد ...
کرده ... شب ... مسجد ...
... ابراهیم بن ...
و ... مأمون ... موسی
... موسی ... علم ...
رسید ... محمد بن موسی ... جمع کرده
...
... بغداد ...
...
و ... هندسه ...
شش مقاله از کتاب اقلیدس ...
...
...
که اهل مجلس ...

و بنیاد چشم تاریک بود و خود را بدین تشنه بودم از پیش رفتم و در خدمت حسن گوری روزی در حضور مأمون طب استخراج می‌شد از این‌ها چند سه از خود دیدی بود و مرد روده مذکور خود را از مشهورین دانش ضمیر سی محیطی بود بکن نظرانکه خود استخراج مسایل تواند کرد و ذهنت لهذا حسن او را گفت که مشکلی از من پرسی بیش از تو پرسم و مرد رود خود را سید است که مرد میان حسن نیست گفت امیر المؤمنین حسن زیاده از پیش مقاله از کتاب اقلیدس نخوانده و حفظ داند مأمون حیران بود که هر کس این کتاب بخواند او را مهندس باید شمرد پس مأمون باو رو نشسته بر سبیل انکار از حسن پرسید که راست بگو حسن گفت والله یا امیر المؤمنین اگر جایز شمردم که نزد ما بهتر آنکار قول او بیکردم و من او را امتحان دعوت بکنم زیرا که خواهد پرسید از شکلی از اشکال که من نخوانده‌ام مرا که بفکر خود استخراج می‌توانم کرد و کلمات من آنرا چه ضرر دارد و هرگاه قوت فکر من در این درجه باشد و چه فایده بخشد قرائت شش او را هرگاه از حسن فکر استخراج است بر من مسئله از مسایل هندسه خواند مأمون گفت رد این بحث نمیکنم لیکن ترا هم معذور نمیدارم که با این درجه از هندسه حل یک مسئله این خبث کرده بجستی که تمام این کتاب را نخوانده حال آنکه اول کتاب اهل هندسه است و منزله حروف ا ب ت ث است مر کلام و کتابت را **ابن رضوان**

المصری اسم او علی بن رضوان بن علی بن جعفر است در زمان خویش طبیب و عالم مصر بوده و در وسط ماه ... و در ایام مستنصر عباسی او را ترجمی را پیش لوده آنرا و سیله ارزاق معاش خود بود پس چیزی هم از علم طب فراگرفت و چیزی هم از منطق و در هیچ از اینها مرتبه تحقیق نرسید مع ذلک جمعی از شاگردان او را بر وی جمع گشتند و ام و استادی وی بلند شد و شروع کرد در تصنیف از آنجا که او مهارتی در ... و در ... جا فراهم آورده و در این کتابها با وی مباحثات و مناظرات اتفاق افتاده که بعض آن از ترجمه ابن الطلان از پیش گذشت کتابها و کلام محکوم از تصانیف ابن رضوان دیدم که چهار مقاله بطلمیوس را شرح کرده و کار را مساحت و کتابی دیگر و چون ترتیب کتب طبیه جالینوس هم اشارتی بوان دیدم که کلاس و ... تشکیک خود کلام اسکندر ... و اما ... و تعلیقات طبیه ... و الفاظ منطقیه از وی نقل میکرد و در جزوه که نسخه موده و از غایت غرابت ... ایام حیوه را در مصر ... و این نوع علوم ... در سنه ... و ... و ... خلقی متوسط ... مقاله ... و در ایام حکمی ... بود و در آخر آن ... نوشته که علی بن رضوان بن علی بن جعفر ... الحمد لله و قد تیسر الله تعالی ولی کل حول و قوة الفراغ من اخراج تلک الترجمه من السواد الی البیاض

یوم ... شهر جمادی الاولی سنه ... ۱۰۹۰

فالحمد لله حمدا کثیرا والصلوة علی محمد و آله اجمعین

مستطرا ۱۳۳۳

بسم الله الرحمن الرحیم **احوال شرف الدین اسمعیل الجرجانی**

کان طبیبا عالی القدر وافر العلم لطیف المعاشرة حسن الاخلاق کان فی خدمة السلطان علاء الدین محمد خوارزمشاه وله منه الانعام الوافرة والمرتبة المکینة وله مقرر علی السلطان فی کل شهر الف دینار وکانت له معالجات بدیعة و آثار حسنة فی صناعة الطب وکتب مبارکة ومن جملة مصنفاته کتاب الذخیرة الخوارزمشاهیة فی الطب الفارسی اثنی عشرة مجلدة ومن رسائله المشهورة بالحکم والمواعظ الی بعض اصدقائه ... ای اراک یا اخی ایدک الله وایای بتوفیق منه شدید السکون الی هذه الدنیا الزائلة والدار الغاشیة کثیر المیل الی تزیین هذا الجسد المظلم الکثیف الذی هو اجمع مرکب ... الانبیاء ... والشهوة ... الاخری لا البهیمیة ... الی الجنة ... الدرجة العلیا ... الذات التی لها الام فی الحقیقة وای الام ... الذات الدنیا کلها اکل الطیب وشرب العذب ولبس اللین ورکوب ... حاجات طبیعیة ... الضروریات ... الاکل والشرب انما هو لدفع الم الجوع والعطش واللبس لدفع الم الحر والبرد ... لدفع الم المشی ... والنکاح انما هو طلب لذة ... وما هو ... الاحوال کالتی حاجات ... الالام ولو کانت فیها ... الملائکة المکرمون ... فی ان لا یولم جوع ولا یوذی عطش ... ولا یوذی حر ولا برد ... ثم اکل ... ولقد ... الکلام ... الحاجة ... ومن ... والاخرة ... الطبیب ... واصل کل حاجة ... الکلام ... فضلک ... والفضل ... والافضال ... وتم ... ولا تندم

تمت بالخیر والظفر ... الحمد لله

فی یوم الجمعة عاشر شهر صفر المظفر سنه ۱۱۰۳

